رسائل علوم فاطمی

سِفر جَفر

علاّمه میر سیّد حسین أخلاطی

تحقیق و تصحیح

زُهَیر طیّب

براساس دو نسخهٔ خطّی

موجود در کتابخانهٔ مرکزی آستان قدس رضوی و کتابخانهٔ ملک

■ فهرست اجمالی کتاب

www.telasm.com

...لَيْتَ شِعْرِي أَيْنَ استَقَرَّت بِکَ النَّوىٰ، بَل أَيُّ أرضٍ تُقِلُّکَ أو ثَرىٰ
أبِرَضوىٰ أو غيرِها أمْ ذي طُوىٰ عَزيزٌ عَلَيَّ أن أرَى الْخَلْقَ وَ لاتُرىٰ

...ای کاش می‌دانستم کجا و چه هنگام دلها به ظهور تو قرار و آرام خواهد یافت، آیا به کدام سرزمین اقامت گزیده‌ای؟ آیا در کوه رضوایی یا غیر آن؟ یا به دیار ذی طُوی؟ بسیار بر من گران است که خلق را ببینم و تو را نتوانم دید.

پیشگفتار

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَلَّذي جَعَلَ اَلْحَمْدَ مِفتاحاً لِذِكْرِهِ

□ ترجمه: سپاس خداوندی را که ستایشِ ذات بیچون خود را کلیدی بر گنجینهٔ ذکر و یادِ خود قرار داد.

خدای را سپاس می‌گوییم که توفیق بندگی و رهروی در مسیر شناخت خود را به ما داد و در دیجورِ ظُلمانی دنیا، جان ما را به مشاهدهٔ جمال جانفزای عارفان واصلش روشن نمود و امید، آن داریم تا به فضل و بزرگواریش کاستی‌های ما را به فزونی خود مبدّل و مشام دل و جان را برای دریافت نفحات قدسی قابل سازد.

***

دیر زمانی است که در پهنهٔ تمدّن کهن شیعی، دانشمندان، فرهیختگان و فُضلا در کار نشر و گسترش معارف حقّهٔ قرآن و عترت، این دوبال جدایی‌ناپذیر شریعتِ مُبین، در عرصهٔ جوامع‌اند و در این راستا کتابهای بسیاری را در حوزهٔ مباحث دینی و اعتقادی به صورت عمومی و تخصّصی نوشته و منتشر ساخته‌اند که از نظر کمّی تا حدّی پاسخگوی نیاز جامعه بوده است. در نگارش کتب دینی، سنّتْ این بود که نویسندگان به موازات نگارش کتابها و رساله‌های تخصّصی جهت بهره‌برداری دانشجویان، محقّقان و طلاّب، به تناسب نیاز هر عصر به نگارش و گردآوری مجموعه‌های کاربردی و عمومی دینی که برای عموم مردم قابل استفاده باشد اهتمام کرده و سعی می‌ورزیدند. هم از این روست که از بزرگانی چون خواجه نصیر الدّین طوسی(ره)، شیخ بهایی(ره)، شیخ طبرسی (ره)، علاّمهٔ مجلسی (ره)، آقا نجفی قوچانی (ره) و بسیاری از بزرگان و برجستگان علمی و فقهی پیشین، و در زمان ما از بزرگانی چون حضرت امام خمینی(ره)، آیة الله حسن زادهٔ آملی(دام ظلّه)، علاّمهٔ شهید مرتضی مطهّری(ره) و... مجموعه هایی در قالب داستان،

دیر زمانی است که در پهنهٔ تمدّن کهن شیعی، دانشمندان، فرهیختگان و فُضلا در کار نشر و گسترش معارف حقّهٔ قرآن و عترت، این دوبال جدایی‌ناپذیر شریعتِ مُبین، در عرصهٔ جوامع‌اند و در این راستا کتابهای بسیاری را در حوزهٔ مباحث دینی و اعتقادی به صورت عمومی و تخصّصی نوشته و منتشر ساخته‌اند که از نظر کمّی تا حدّی پاسخگوی نیاز جامعه بوده است. در نگارش کتب دینی، سنّتْ این بود که نویسندگان به موازات نگارش کتابها و رساله‌های تخصّصی جهت بهره‌برداری دانشجویان، محقّقان و طلاّب، به تناسب نیاز هر عصر به نگارش و گردآوری مجموعه‌های کاربردی و عمومی دینی که برای عموم مردم قابل استفاده باشد اهتمام کرده و سعی می‌ورزیدند. هم از این روست که از بزرگانی چون خواجه نصیر الدّین طوسی(ره)، شیخ بهایی(ره)، شیخ طبرسی (ره)، علاّمهٔ مجلسی (ره)، آقا نجفی قوچانی (ره) و بسیاری از بزرگان و برجستگان علمی و فقهی پیشین، و در زمان ما از بزرگانی چون حضرت امام خمینی(ره)، آیة الله حسن زادهٔ آملی(دام ظلّه)، علاّمهٔ شهید مرتضی مطهّری(ره) و... مجموعه هایی در قالب داستان،

حکایت، دستورالعملهای سادهٔ اخلاقی، توصیه‌های عبادی و... به نگارش درآمده و برجای مانده است.

آنچه سبب می‌شود این بزرگان و اماثل آنان که شخصیتهای طراز اوّل حوزه‌های دینی بوده و هستند به جای صرف اوقات گرانمایهٔ عمر در تألیف و تصنیف کتُب تخصّصی و حرکت در جهت پیشرفت دانشهای دینی به نگارش جُنگ‌ها و مجموعه‌های گزیده و رساله‌های ساده و به یک معنا عامیانه! بپردازند این است که از دیدِ این بزرگان، هدایت و ارتباط منسجم و مستمر با عامّهٔ جامعه همان قدر مهم و ضروری است که پرداختن به مسائل تخصّصی علمی و دینی؛ و گرنه تردیدی نیست که قلم و وقت گرانسنگ چنین بزرگانی بی‌دلیل صرف نگارش کشکول و داستان و حکایت نمی‌شده است.

سیرهٔ عملی بزرگان ما در تألیف این رسالات عمومی، اهمیّت نگارش کتابهای ساده و همه فهم را در زمینه‌های مختلف بویژه در حوزهٔ مورد بحث ما - دین - روشن می‌سازد؛ جریانی که متأسّفانه با توسعهٔ فرهنگ مکتوب (کتب و مجلاّت) به شکل جدّی وسعت نیافته است و کمبود آن بویژه در مقایسه با نیازهای نسل نو کاملاً

احساس می‌شود.

با درک این ضرورت و به منظور افزایش ارتباط اقشار مختلف مردم و کتابها و متونِ کاربردی در حوزهٔ دین و مسائل اعتقادی، این مؤسّسه بازنویسی، تصحیح و انتشار کتابهای عمومی دینی را با بهره‌گیری از روشهای درست علمی و پرهیز از طرح غیر علمیِ مسائل، محور فعّالیّت خود قرار داده است. کتابهایی که در این قالب منتشر می‌شوند از نظر غنا و محتوا لزوماً کتابهای طراز اوّل در نوع خود نیستند؛ امّا ویژگیِ مهمّشان، همه فهم بودن و نیاز و علاقهٔ عموم جامعه به فهم مسائل مطرح شده در آنهاست. امری که ما را بر آن می‌دارد تا به باز-تولیدِ چنین کتبی با اِعمال موارد زیر در آنها اقدام کند:

□ ساده‌تر کردن زبان کتب و رسالات

□ افزودن پانوشتهای توضیحی جهت کمک به فهم معنای واژگان و عبارات کتب و رسالات

□ استخراج منابع روایی، حدیثی، تاریخی و علمی مطالبِ متون به منظور تبیین بنیادها و مصادر کتب و ترویج سنّت تفحّص و غور

احساس می‌شود.

با درک این ضرورت و به منظور افزایش ارتباط اقشار مختلف مردم و کتابها و متونِ کاربردی در حوزهٔ دین و مسائل اعتقادی، این مؤسّسه بازنویسی، تصحیح و انتشار کتابهای عمومی دینی را با بهره‌گیری از روشهای درست علمی و پرهیز از طرح غیر علمیِ مسائل، محور فعّالیّت خود قرار داده است. کتابهایی که در این قالب منتشر می‌شوند از نظر غنا و محتوا لزوماً کتابهای طراز اوّل در نوع خود نیستند؛ امّا ویژگیِ مهمّشان، همه فهم بودن و نیاز و علاقهٔ عموم جامعه به فهم مسائل مطرح شده در آنهاست. امری که ما را بر آن می‌دارد تا به باز-تولیدِ چنین کتبی با اِعمال موارد زیر در آنها اقدام کند:

□ ساده‌تر کردن زبان کتب و رسالات

□ افزودن پانوشتهای توضیحی جهت کمک به فهم معنای واژگان و عبارات کتب و رسالات

□ استخراج منابع روایی، حدیثی، تاریخی و علمی مطالبِ متون به منظور تبیین بنیادها و مصادر کتب و ترویج سنّت تفحّص و غور

خوانندگان در اصالت مطالب مندرج در متون عمومی و غیر تخصّصی.

□ تصحیح، تنقیح و انتشارِ نُسَخ خطی و کُتُب و رسالات این حوزه که متأسّفانه غالباً به شکلی نامناسب و بدون کارشناسی و دقّت علمی، به صُوَر مختلف چاپ و منتشر می‌گردد که حقیقتاً از شأن و مرتبهٔ موضوعات این کتب به دور است.

□ توضیح قواعد علمی و آموزه‌های علمی علوم قدیمه (فاطمی) متناسب با محتویات هر کتاب و رعایت مصالح عمومی جامعهٔ اسلامی.

□ معماری علمی و کتاب آرایی فنّی در خور شأن علمی مطالب کتاب و متناسب با خواستِ مخاطبان گرامی.

□ انتخاب معتبرترین و مشهورترین کتب و رسالات دراین زمینه به منظور ارتباط و استفادهٔ هرچه بهتر مخاطب

این جمله به منظور ایجاد یک استاندارد قابل قبول و معرّفی یک مرجع مطمئنّ کارشناسی و به دست دادن تضمین کیفی انتشار اینگونه کُتب و رسالات به مخاطبین گرامی درقالب یک سلسله

انتشارات مدوّن و متّحد و رَوِشمند صورت می‌پذیرد.

این مجال را غنیمت شمرده و تمامی کسانی که نُسَخ خطّی یا چاپی ارزشمندی را در حوزهٔ علوم غریبه (فاطمی) در اختیار دارند به همکاری و تشریک مساعی در انتشار این کُتب به شکلی برازنده و در هیأتی پسندیده و درخور شأن والای آنان دعوت می‌نماییم. از آنجا که هدف از این منشورات این مؤسّسه، ارتقای سطح کیفی در عرضهٔ کُتُب مزبور می‌باشد، همکاری عموم مردم، فرهیختگان و پژوهشگران در این خصوص مورد انتظار است.

امید که با دعای خیر شما خوانندهٔ گرامی، این اثر و سایر آثار منتشرهٔ این مؤسّسه، مرضیّ حق تعالی و مقبول طبع مردم صاحبنظر شود. صمیمانه منتظر دریافت نظرها، پیشنهادها و انتقادات شما خوانندهٔ گرامی دربارهٔ این اثر خواهیم بود.

و من الله التوفیق

نشر سفینه

انتشارات مدوّن و متّحد و رَوِشمند صورت می‌پذیرد.

این مجال را غنیمت شمرده و تمامی کسانی که نُسَخ خطّی یا چاپی ارزشمندی را در حوزهٔ علوم غریبه (فاطمی) در اختیار دارند به همکاری و تشریک مساعی در انتشار این کُتب به شکلی برازنده و در هیأتی پسندیده و درخور شأن والای آنان دعوت می‌نماییم. از آنجا که هدف از این منشورات این مؤسّسه، ارتقای سطح کیفی در عرضهٔ کُتُب مزبور می‌باشد، همکاری عموم مردم، فرهیختگان و پژوهشگران در این خصوص مورد انتظار است.

امید که با دعای خیر شما خوانندهٔ گرامی، این اثر و سایر آثار منتشرهٔ این مؤسّسه، مرضیّ حق تعالی و مقبول طبع مردم صاحبنظر شود. صمیمانه منتظر دریافت نظرها، پیشنهادها و انتقادات شما خوانندهٔ گرامی دربارهٔ این اثر خواهیم بود.

و من الله التوفیق

نشر سفینه

مقدّمهٔ مصحّح

سپاس خدایی را که به قدرت لایزال خویش، «بیان» را به آدمی آموخت[1] و به این فضل، او را اشرف مخلوقات خود ساخت. پس او را به «خواندن» فرمان داد[2] و از خزانهٔ آسمانیِ علم و حکمت بی‌نهایت خویش، «کتاب» را برای هدایت و تکامل بدو ارزانی داشت.[3] کتاب را سوره‌ها کرد و از «حروف» نشانه‌های سترگی بر سر آیات دلنشین وحی نهاد تا آنچه در سرّ با «حبیب» خویش گوید تا ابد بر نامحرمان نهان باشد و کس از ایشان را در حریم حرم «لی مع

۱- عَلَّمَهُ ٱلبَیانَ (رحمن، ۴)
۲- اَقرَأ بِاسمِ رَبِّکَ ٱلَّذی خَلَقَ (علق، ۱)
۳- هو الّذی بَعَثَ فِی الأُمّیّینَ رَسولاً مِنهُم یَتلوا عَلَیهِم آیاتِهِ وَ یُزَکّیهِم وَ یُعَلِّمُهُمُ الکِتابَ وَ الحِکمَةَ (جمعه، ۲)

الله»[1] بار نباشد. پس «حرف» فضل آن یافت تا محمل کلام الله و منبت کتاب مبین الهی باشد و سرّ ربّانی را در سینهٔ خود نهان دارد. لطیفهٔ «أنا نقطة تحت الباء» جلوه‌ای از این انبازی و «سلامٌ علی إل یاسین» پرده‌ای از این طنّازی است. «کهیعص»، «حمعسق»، «یس»، «حم»، «الم»، «المر»، «طه»، «طسم» و آنچه از حروف مقطّعه در قرآن آمده، واسطهٔ سرّ الهی است و شرف آن مسلّم.

***

پس برای وقوف بر این معالم، حروف را ترتیبی لازم آمد و آنگاه حضرت حقّ، دایرهٔ «ابجد» را که تحفه‌ای از خزائن غیبی ربوبی است ارزانی داشت و با هدایت صاحبان سرّ کتاب و اهل بیت نبوّت و امناء رحمان در میان خلق، قواعد و رسومی بر مراتب حروف مقرّر شد که از بیخی گشن، شاخی تناور پدید آورد. همان که امروز از آن به «علم الحروف» یا دانش حروف تعبیر می‌کنیم.

اینچنین از ناحیهٔ فیض نبوی و فضل علوی و علم فاطمی، اهل محبّت

۱- لِي مَعَ اللهِ وَقتٌ لايَسَعُنِي (يَسَعُهُ) مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَ لا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ (وَ لا عَبْدٌ مُؤمِنٌ امْتَحَنَ اللهُ قَلْبَهُ لِلإيمانِ. (بحار الانوار / ج ۱۸ / ص ۳۶۰ / روایت ۱۶ / باب ۳ - بحار الانوار / ج ۸۲ / ص ۲۴۳ / روایت ۱ / باب ۲)

الله»[1] بار نباشد. پس «حرف» فضل آن یافت تا محمل کلام الله و منبت کتاب مبین الهی باشد و سرّ ربّانی را در سینهٔ خود نهان دارد. لطیفهٔ «أنا نقطة تحت الباء» جلوه‌ای از این انبازی و «سلامٌ علی إل یاسین» پرده‌ای از این طنّازی است. «کهیعص»، «حمعسق»، «یس»، «حم»، «الم»، «المر»، «طه»، «طسم» و آنچه از حروف مقطّعه در قرآن آمده، واسطهٔ سرّ الهی است و شرف آن مسلّم.

***

پس برای وقوف بر این معالم، حروف را ترتیبی لازم آمد و آنگاه حضرت حقّ، دایرهٔ «ابجد» را که تحفه‌ای از خزائن غیبی ربوبی است ارزانی داشت و با هدایت صاحبان سرّ کتاب و اهل بیت نبوّت و امناء رحمان در میان خلق، قواعد و رسومی بر مراتب حروف مقرّر شد که از بیخی گشن، شاخی تناور پدید آورد. همان که امروز از آن به «علم الحروف» یا دانش حروف تعبیر می‌کنیم.

اینچنین از ناحیهٔ فیض نبوی و فضل علوی و علم فاطمی، اهل محبّت

۱- لِي مَعَ اللهِ وَقتٌ لاَيَسَعُني (يَسَعُهُ) مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَ لاَ نَبِيٌ مُرْسَلٌ (وَ لا عَبْدٌ مُؤمِنٌ امْتَحَنَ اللهُ قَلْبَهُ لِلإيمانِ. (بحار الانوار /ج ۱۸ /ص ۳۶۰ / روایت ۱۶ / باب ۳ - بحار الانوار /ج ۸۲ /ص ۲۴۳ / روایت ۱ / باب ۲)

و صاحبان ارادت، این فخر یافتند که از بطن حروف، شواهد و آیات و اسراری دریابند که برای نامحرمان دست نیافتنی است؛ چه بر این درگاه، سراپرده‌ای از قواعد و رسوم نهاده است تا قدر آن دانسته گردد و گوهرِ زخرف آن در کوی و برزن، خرمهرهٔ کودکان ره نگردد.

امّا طالب این معارف را مقدّماتی است که بی نداستن آن، این اوراق و عبارات، او را به کار نیاید:

۱- باید دانست که خداوند عزّوجلّ، این معارف را مایهٔ آزمون و فتنهٔ آدمی قرار داده است[۱] تا عیان گردد چه کسی شکرگزار است و چه کس کفران نعمت می‌کند.[۲] پس برخی نادانان که از تاک جز شرابی و از بحر غیر حبابی را نگنجند، با فراگیری مقدّمات و اوائل این علوم، جوهر خویش را نمایان و از دانستهٔ خویش دکّان می‌سازند و خود را محلّ فیض ربوبی نامیده و غوره ناشُده مویز می‌شوند و ناکرده طاعت، کرامت جاری می‌کنند؛ حالی که درک سرّ فاطمی جز

۱- قالا انّما نحن فتنة فلا تکفر (بقره، ۱۰۲)

۲- إنّا هدیناه السّبیل إمّا شاکراً و امّا کفوراً (انسان، آیهٔ ۳)

با صُمت و کتمان و انکار فراهم نمی‌آید و این، حال خراباتیان است نه کراماتیان. چنان که رند شیراز هم به جماعتی اینچنین که در حُجُبِ کرامات گرفتار آمده بودند، از حال خویشتن چنین بازمی‌گوید که:

با خرابات نشینان ز کرامات ملاف

هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد

***

۲-باید دانست آنچه از علم که تنها نزد خداوند است، نه به این معالم و نه به هیچ فنّ و هنر دیگر فرادست آدمی نیاید[۱] و آنچه در شریعتْ نهیِ آن شده است در این علوم به دست نیاید و اگر برخی از آن محقّق شود، موجب حِرمان ابدی و خذلان اُخروی برای عامل آن است.[۲] پس اگر کسی گوید که من روز و ساعت مرگ تو را به این فنّ درآورم، و اگر کسی گوید که من ساعت قیامت دانم، اینها به قاعدهٔ شرع اقدس و نصّ صریح قرآن، تنها در نزد خداست و هر که جز اُمَنای حقّ، داعیهٔ اطّلاع بر آن نماید، دروغگوست. و اگر کسی

۱- «ألا إنّ الله عنده علم السّاعة و....» قرآن کریم؟؟

۲- و ما یفرّقون به بین المرء و زوجه؟؟

با صُمت و کتمان و انکار فراهم نمی‌آید و این، حال خراباتیان است نه کراماتیان. چنان که رند شیراز هم به جماعتی اینچنین که در حُجُبِ کرامات گرفتار آمده بودند، از حال خویشتن چنین بازمی‌گوید که:

با خرابات نشینان ز کرامات ملاف

هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد

***

۲-باید دانست آنچه از علم که تنها نزد خداوند است، نه به این معالم و نه به هیچ فنّ و هنر دیگر فرادست آدمی نیاید[1] و آنچه در شریعتْ نهیِ آن شده است در این علوم به دست نیاید و اگر برخی از آن محقّق شود، موجب حِرمان ابدی و خذلان اُخروی برای عامل آن است.[2] پس اگر کسی گوید که من روز و ساعت مرگ تو را به این فنّ درآورم، و اگر کسی گوید که من ساعت قیامت دانم، اینها به قاعدهٔ شرع اقدس و نصّ صریح قرآن، تنها در نزد خداست و هر که جز اُمَنای حقّ، داعیهٔ اطّلاع بر آن نماید، دروغگوست. و اگر کسی

۱- «ألا إنّ الله عنده علم السّاعة و....» قرآن کریم؟؟

۲- و ما یفرّقون به بین المرء و زوجه؟؟

گوید که من بدین دانش هنگام ظهور قائم(عج) را به دست آورم، توقیع «کذّب الوقّاتون» او را کافی است.

۳- در معالم آل محمّد و علوم فاطمی، فعل و قولی منتسب به مقامات نبوی و علوی و فاطمی که با شریعت احمدی و کتاب آسمانی مطابق نباشد نیست؛ و آنچه به آن نسبت داده شود، بی‌ارتباط و باطل است.

۴-گروهی تیره روزِ سیه کار، «سِحر» را با پوششی از کلمات وحی و اذکار شرعی می‌آمیزند و ملغمه‌ای به دست می‌دهند که شناخت آن برای محقّقی که سالها در این فنون و علوم مُمارست داشته نیز مشکل است تا چه رسد به طالب عامی. صِرفِ این که در توصیه‌ای از رسالات علوم غریبه، آیات و اذکاری به ظاهر صحیح و مشروع آمده باشد، جوازی بر صحّت آن اعمال نیست و صحّت آن را باید از اهلش جست. فاسئلوا أهل الذّکر إن کنتم لا تعلمون.

۵- جویای این علوم را دل صافی و خیرخواه باید و این جز به اطاعت و عبودیّت حضرت حقّ میسّر نمی‌شود. فی الجمله حضور در خلوت اُنس کاری است و بازی با اعداد و کلمات کاری دیگر. نه به

این فنون، کس را پروانهٔ ورود به قُرب حقّ دهند و نه کس را از خوارق عادات و عجائبی که اوراست توانْ صالح و قول او را صائب پنداشت. اینها علومی است که پیش از اسلام نیز در اختیار جهود و نصاری بوده و هم اکنون نیز هست و این دو جماعت سعی بلیغ و عظیم در تعلیم و تعلّم آن دارند و دانستن آن دلیلی بر مقامات عالی معنوی نمی‌باشد. کوتاه سخن،

هزار نکتهٔ باریک‌تر ز مو اینجاست

نه هرکه سر بتراشد، قلندری داند

این فنون، کس را پروانهٔ ورود به قُرب حقّ دهند و نه کس را از خوارق عادات و عجائبی که اوراست توانْ صالح و قول او را صائب پنداشت. اینها علومی است که پیش از اسلام نیز در اختیار جهود و نصاری بوده و هم اکنون نیز هست و این دو جماعت سعی بلیغ و عظیم در تعلیم و تعلّم آن دارند و دانستن آن دلیلی بر مقامات عالی معنوی نمی‌باشد. کوتاه سخن،

هزار نکتهٔ باریک‌تر ز مو اینجاست

نه هرکه سر بتراشد، قلندری داند

مصنّف رساله

و امّا در بارهٔ مصنّف این رساله؛ در باب پردازندهٔ اسن رساله، دائرة المعارف سترگ کتابشناسی «الذّریعة» چنین می‌نویسد: وی، علاّمه شهیر، سیّد کمال الدّین حسین بن علی الأخلاطی الحسینی الأفطسی الجفری است. الأخلاطی، نسب اوست که وی را به أخلاط منسوب ساخته است. گفته می‌شود أخلاط، شهری بزرگ در مرز جنوبی ارمنستان است. وی، دانمشندی بزرگ و فاضل بود که با علوم غریبه، جفر و رمل و علم حروف و تکسیر، آشنا بود. کتاب ذخائر الاسماء کبیر در علم الجفر به فارسی از اوست و نیز او را رساله‌ای است که به سرخاب در علم الرمل مشهور می‌باشد. جفر و رمل و علومی مانند این دو دانش که از سنخ آنهاست، از اوهام و خیالات سرچشمه

نمی‌گیرد چرا که اصل جفر، کتابی است که در آن امیرالمؤمنین امام علی علیه‌السلام با املای رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اخباری را از پنهانیها و غیب که کسی جز برخی از خواص از آن مطّلع نیست را نگاشته‌اند و این کتاب نزد امامان اهل بیت علیهم‌السلام موجود است و باید دانست که جفر، علمی همچون علوم دیگر (که کسبی و تجربی هستند) نمی‌باشد اگرچه برخی سرگشتگان دراین‌باره توهّم داشته باشند.

نمی‌گیرد چرا که اصل جفر، کتابی است که در آن امیرالمؤمنین امام علی علیه‌السلام با املای رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله اخباری را از پنهانیها و غیب که کسی جز برخی از خواصّ از آن مطّلع نیست را نگاشته‌اند و این کتاب نزد امامان اهل بیت علیهم‌السلام موجود است و باید دانست که جفر، علمی همچون علوم دیگر (که کسبی و تجربی هستند) نمی‌باشد اگرچه برخی سرگشتگان دراین‌باره توهّم داشته باشند.

ویژگیهای سبکی

۱- دستور تاریخی: از نظر دستوری مـواردی چـون جـمع الجـمع بستن، جمع بستنِ مصادر، استعمال همکردِ «نمودن» در جای «کردن» و «گشتن» در جای «شدن»، حذف کلام به قرینهٔ معنوی و استفاده از اعداد و اَعشارِ عربی در متن به فراوانی به چشم می‌خورد به گونه‌ای که از آن می‌توان به شاخصه‌های زبانی متن تعبیر کرد. شایان ذکـر است که ویژگیهای دستوری این رساله منحصر به موارد فوق نبوده و این ویژگیها براساس بسامد بالایی که متن داشته بیان شده‌اند. در زیر، نمونه هـایی از ویـژگیهای زبـانی مـتن را بـرای آگـاهی شـما ذکـر می‌نماییم.

□ سِفرِ جفر

جمع الجمع

□ و استکشافات رموزهای خفیّه و...

□ از حروف دیگر به نوعی که کسورات تسعة اعتبار کنند

□ امّا استخراجِ طلسمِ عمل، از حروفاتِ خالصات

جمع بستن مصادر

□ استخراجات احوال آینده

□ و فی الجمله عامل را از لوازم است از بخوراتِ لطیفه

□ خاتمه در بیان استخراجات آینده و استکشافات رموزهای خفیّه

□ تتمّه در استخراجات از اسماء اصول خمسه است

استعمال «نمودن» در جای «کردن»

□ استدعای رساله‌ای فارسی می‌نمود از علوم غریبه و رموز عجیبه...

□ فقیر در این، مدّتها تهاون می‌نمود

□ فی الجمله هرچند تغافل می‌نمودم، فرزندْ مبالغه می‌نمود

□ استنطاق نمودیم «ف» حاصل شد.

□ ضرب نمودن حروف اسم طالب با حروف اسم مطلوب

□ سِفرِ جفر

جمع الجمع

□ و استکشافات رموزهای خفیّه و...

□ از حروف دیگر به نوعی که کسورات تسعة اعتبار کنند

□ امّا استخراجِ طلسمِ عمل، از حروفاتِ خالصات

جمع بستن مصادر

□ استخراجات احوال آینده

□ و فی الجمله عامل را از لوازم است از بخوراتِ لطیفه

□ خاتمه در بیان استخراجات آینده و استکشافات رموزهای خفیّه

□ تتمّه در استخراجات از اسماء اصول خمسه است

استعمال «نمودن» در جای «کردن»

□ استدعای رساله‌ای فارسی می‌نمود از علوم غریبه و رموز عجیبه...

□ فقیر در این، مدّتها تهاون می‌نمود

□ فی الجمله هرچند تغافل می‌نمودم، فرزندْ مبالغه می‌نمود

□ استنطاق نمودیم «ف» حاصل شد.

□ ضرب نمودن حروف اسم طالب با حروف اسم مطلوب

□ و تحصیل حروف از آن حاصلضرب نمودن

□ باز «ح» محمد را در «ع» جعفر ضرب نمودیم

□ باز «م» را بر نهج مذکور درنفسش ضرب کردیم و مستنطق نمودیم

□ باز «م» محمد را که چهار است تضعیف و تنطیق نمودیم، «ف» شد

□ خواستیم که محمد را تکسیر نموده

□ هریک از این انواع بسط را به عبارت شافی و بیان وافی بیان نموده

□ به اسمی که موافق مطلوب باشد مداومت نموده باشد

استعمال «گشتن» در جای «شدن»

□ جهت استخاره متوجّه کلام ربّانی و آیات سبحانی گشتم

□ اعمال این دوبسط را اینجا طرح ننموده است متصدّی آن‌نگشته

□ بیقرار گشته، واله و دوستِ وی شود

□ تا قدر آن دانسته گردد

□ و گوهرِ زخرف آن، در کوی و برزن خرمهرهٔ کودکان ره نگردد

□ سِفرِ جفر

□ و چون حروف بسط ترفّع را تلخیص کنیم، این ترکیب گردد

□ البتّه مُراد برآید و صاحب کشف و عین الیقین گردد

□ آن است که احوال بیمار از او معلوم گردد

□ چون مادّهٔ مرض معلوم گردد علاج آن آسان بُوَد

حذف کلام به قرینهٔ معنوی

□ آن است که مصنّف را دراین چون قلم دانند (=این رساله)

□ به جهت این که این، علم انبیاست. (=این علم)

□ فقیر در این، مدّتها تهاون می‌نمود (=در انجام این امر)

□ به جهت این که این، علم انبیاست (=این علم)

□ پس، از بسط طبیعی «محمد» این حاصل شد (=این حروف)

استفاده از اعداد عربی

□ چنان که عددِ هریک از حروف مطلوب اگر در درجهٔ آحاد است، او را به درجهٔ عشرات برند و اگر در درجهٔ عشرات است به درجهٔ مآت برند و اگر در درجهٔ مآت است، به درجهٔ اُلوف برند.

□ سِفرِ جفر

□ و چون حروف بسط ترفّع را تلخیص کنیم، این ترکیب گردد

□ البتّه مُراد برآید و صاحب کشف و عین الیقین گردد

□ آن است که احوال بیمار از او معلوم گردد

□ چون مادّهٔ مرض معلوم گردد علاج آن آسان بُوَد

حذف کلام به قرینهٔ معنوی

□ آن است که مصنّف را دراین چون قلم دانند (=این رساله)

□ به جهت این که این، علم انبیاست. (=این علم)

□ فقیر در این، مدّتها تهاون می‌نمود (=در انجام این امر)

□ به جهت این که این، علم انبیاست (=این علم)

□ پس، از بسط طبیعی «محمد» این حاصل شد (=این حروف)

استفاده از اعداد عربی

□ چنان که عددِ هریک از حروف مطلوب اگر در درجهٔ آحاد است، او را به درجهٔ عشرات برند و اگر در درجهٔ عشرات است به درجهٔ مآت برند و اگر در درجهٔ مآت است، به درجهٔ اُلوف برند.

□ به نوعی که کسورات تسعة اعتبار کنند

□ دیگر از کسورات، رُبْعْ است

□ و دیگر از کسورات «ح» ثُمْنْ است

درج عبارات عربی در متنِ فارسی

□ چنین گوید بندهٔ خاطی حسین اخلاطی که مدّت مدید و عهد بعیدی فرزند ارجمند طَوَّلَ اللهُ عُمْرَهُ وَ رَزَقَهُ مِنْ حَلاوَةِ التَّحْقیقِ وَ نَهایَةِ التَّدْقیقِ، استدعای رساله‌ای فارسی می‌نمود...

□ امّا استخراج طلسم چنان است که در عملِ بسط عزیزی گذشت. إنْ کُنْتَ نَسیتَهُ فَارْجِعْ إلیَ الْعَمَلِ الْمَذْکُورِ

□ بدان أرْشَدَکَ اللهُ تَعالیٰ که «جَفر» در لغتِ عرب، چاه روشنِ آب را گویند

□ بدان أیَّدَکَ اللهُ تَعالیٰ یا أیُّهَا الطّالِبُ الطّاهِرُ الرّاسِخُ که چون خواهی که عملِ بسط عزیزی کنی،

□ چون خواهی که از درجهٔ سفلی به درجهٔ عِلوی رسی، عاجِلَةً کانَ أوْ آجِلَةً، باید که عمل بسط ترفّع نمایی

□ داعی، اعمال این دو بسط را اینجا طرح ننموده است متصدّی آن نگشته فَلْيَطْلُبِ الطّالِبُ فِي الْكُتُبِ الْمَذكُورَةِ. سخن دراز...

و از جملهٔ بیشترین درج عبارات عربی در متن، مَحمِدت خداوند در پایان بیان مؤلّف در باب هر مطلب است که بر آن اصرار داشته است.

□ از پروردگار عالم به اسم اعظم مسئلت نمودم تا این نسخه را از نظر اشرار و اغیار محفوظ دارد و برساند بدان کس که خواهد از احرار و ابرار إنَّهُ عَلىٰ ذٰلِکَ قَدیرٌ وَ بِالاِجابَةِ جَدیرٌ.

□ بعد از این در اعمال مقابله ذکر خواهم کرد بِعَونِ اللهِ تَعالیٰ وَ حُسْنِ تَوفیقاتِهِ.

□ و ما به جهت آسانیِ درک مبتدی، این سه نوع را در اسم محمد خواهیم نمود وَ بِاللهِ الْعِصْمَةُ وَ التَّوفیقُ.

□ اکنون بر سرِ اَعمالِ دیگر رویم و بیانِ اَحوال دیگر کنیم سیّما عمل بسط ترفّع و طریق عمل او و تصریفش بر نهجی که حصول مطلوب بُوَد بِتَوْفیقِ اللهِ تَعالیَ الَّذي خَلَقَ السَّمٰواتِ وَ الْأَرْضَ وَ هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحیمُ.

□ و ما به جهت سهولت درک مبتدی در این عمل به اسم محمد مثالی بیاوریم تا کمال وضوح داشته باشد وَ اللهُ یَهْدي مَنْ یَشاءُ إلیٰ طَرِیقِ

□ داعی، اعمال این دو بسط را اینجا طرح ننموده است متصدّی آن نگشته فَلْيَطْلُبِ الطّالِبُ فِي الْكُتُبِ الْمَذكُورَةِ. سخن دراز...

و از جملهٔ بیشترین درج عبارات عربی در متن، مَحمِدت خداوند در پایان بیان مؤلّف در باب هر مطلب است که بر آن اصرار داشته است.

□ از پروردگار عالم به اسم اعظم مسئلت نمودم تا این نسخه را از نظر اشرار و اغیار محفوظ دارد و برساند بدان کس که خواهد از احرار و ابرار إِنَّهُ عَلىٰ ذٰلِکَ قَدِيرٌ وَ بِالإجابَةِ جَدِيرٌ.

□ بعد از این در اعمال مقابله ذکر خواهم کرد بِعَونِ اللهِ تَعالیٰ وَ حُسْنِ تَوفِيقاتِهِ.

□ و ما به جهت آسانیِ درک مبتدی، این سه نوع را در اسم محمد خواهیم نمود وَ بِاللهِ الْعِصْمَةُ وَ التَّوفِيقُ.

□ اکنون بر سرِ اَعمالِ دیگر رویم و بیانِ اَحوال دیگر کنیم سیّما عمل بسط ترفّع و طریق عمل او و تصریفش بر نهجی که حصول مطلوب بُوَد بِتَوْفيقِ اللهِ تَعالیٰ الَّذي خَلَقَ السَّمٰواتِ وَ الْأَرْضَ وَ هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحيمُ.

□ و ما به جهت سهولت درک مبتدی در این عمل به اسم محمد مثالی بیاوریم تا کمال وضوح داشته باشد وَ اللهُ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ إِلىٰ طَرِيقِ

الاِرْشادِ وَ إنَّهُ ذُوالْفَضْلِ الْعَظیمِ

□ اکنون به خاتمه رویم و بیانِ استنباط احوالِ این نماییم. بِعَوْنِ اللهِ المَلِکِ المُتَعالِ الجوادِ الکَریم

□ بر وجهی که کمالِ وضوح و غایت فتوح داشته باشد وَ بِاللهِ العَظیمِ التَّوفیقُ

۲- صنایع ادبی: همچنین نویسنده از صنایع بدیعی و معنایی متنوّعی درتألیف خود بهره جسته است که از آن جمله‌اند: «ارسال المثل»، «سجع و ترصیع»، «براعت استهلال»، «حسن ختام»، «درج و تضمین»، «اقتباس» و... که به دلیل پرهیز از اِطالهٔ کلام و مانع نشدن پیشگفتار از افادهٔ گفتار، از ذکر آن خودداری می‌کنیم تا مقصد ما پرده بر مقصود کتاب نکشد.

مفاهیم ریاضی

کتاب از مفاهیم ریاضی بسیار ساده‌ای شکل یافته است که عبارتند از:

الف. چهار عمل اصلی ریاضی: جمع - تفریق - ضرب - تقسیم

ب. اَقسام: نصف، ثلث، ربع، خمس، سدس، سبع، ثمن، تسع، عشر...

ج. دوایر حروف: در باب دوایر حروف، علاّمهٔ فقید مرحوم استاد جلال‌الدّین همایی (ره) در مقدّمهٔ رسالهٔ «کنوز المعزّمین» منسوب به بوعلی سینا، فرزانهٔ ایرانی فصل مشبعی دارند که علاقمندان را به مطالعهٔ آن توصیه می‌کنیم.

امّا برای آن که این مقدّمه نیز از فایده‌ای در این موضوع خالی نباشد به ذکر مختصری از دوایر حروف و منشأ آنها می‌پردازیم:

مفاهیم ریاضی

کتاب از مفاهیم ریاضی بسیار ساده‌ای شکل یافته است که عبارتند از:

الف. چهار عمل اصلی ریاضی: جمع - تفریق - ضرب - تقسیم

ب. اَقسام: نصف، ثلث، ربع، خمس، سدس، سبع، ثمن، تسع، عشر...

ج. دوایر حروف: در باب دوایر حروف، علاّمهٔ فقید مرحوم استاد جلال‌الدّین همایی (ره) در مقدّمهٔ رسالهٔ «کنوز المعزّمین» منسوب به بوعلی سینا، فرزانهٔ ایرانی فصل مشبعی دارند که علاقمندان را به مطالعهٔ آن توصیه می‌کنیم.

امّا برای آن که این مقدّمه نیز از فایده‌ای در این موضوع خالی نباشد به ذکر مختصری از دوایر حروف و منشأ آنها می‌پردازیم:

الف. دایرهٔ ابجد

این دایره، معروف و معمول‌ترین دایرهٔ حروف عربی است که احادیث و اخبار و روایات بسیاری در باب آن در کتب روایی موجود است. این دایره مبنای تشکیل دوایر بعد از خود است و ترتیب آن اینچنین است:

دایرهٔ ابجد

ا	ب	ج	د	ه	و	ز
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
ح	ط	ی	ک	ل	م	ن
۸	۹	۱۰	۲۰	۳۰	۴۰	۵۰
س	ع	ف	ص	ق	ر	ش
۶۰	۷۰	۸۰	۹۰	۱۰۰	۲۰۰	۳۰۰
ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ
۴۰۰	۵۰۰	۶۰۰	۷۰۰	۸۰۰	۹۰۰	۱۰۰۰

ب. دایرهٔ اهطم

این دایره، یکی از مشتقّات دایرهٔ «ابجد» است و طریق استحصال آن بدین وجه است که از «الف» چهار - چهار شمرده و حرف پنجم اخذ می‌کنیم تا به آخر و باز ابتدا از «با» کرده به همین منوال تا به آخر و باز از «ج» تا به آخر و سر آخر از «دال» تا به آخر به همین منوال عمل می‌کنیم، دایرهٔ اهطم بیرون می‌آید. چنانچه این دایره را به طور ستونی بخوانیم، مجدّداً دایرهٔ ابجد از آن حاصل می‌شود. این دایره را در جفر جهت تقسیم حروف به طبایع و نیز اِعرابگذاریِ حروف در اوراد و اذکار جفری به کار می‌برند و خواصّ دیگری هم برای آن ذکر کرده‌اند.

دایرهٔ اهطم

ا	ه	ط	م	ف	ش	ذ
ب	و	ی	ن	ص	ت	ض
ج	ز	ک	س	ق	ث	ظ
د	ح	ل	ع	ر	خ	غ

ب. دایرهٔ اهطم

این دایره، یکی از مشتقّات دایرهٔ «ابجد» است و طریق استحصال آن بدین وجه است که از «الف» چهار - چهار شمرده و حرف پنجم اخذ می‌کنیم تا به آخر و باز ابتدا از «با» کرده به همین منوال تا به آخر و باز از «ج» تا به آخر و سر آخر از «دال» تا به آخر به همین منوال عمل می‌کنیم، دایرهٔ اهطم بیرون می‌آید. چنانچه این دایره را به طور ستونی بخوانیم، مجدّداً دایرهٔ ابجد از آن حاصل می‌شود. این دایره را در جفر جهت تقسیم حروف به طبایع و نیز اِعرابگذاریِ حروف در اوراد و اذکار جفری به کار می‌برند و خواصّ دیگری هم برای آن ذکر کرده‌اند.

دایرهٔ اهطم

ا	هـ	ط	م	ف	ش	ذ
ب	و	ی	ن	ص	ت	ض
ج	ز	ک	س	ق	ث	ظ
د	ح	ل	ع	ر	خ	غ

ج. دایرهٔ ایقغ

دایرهٔ ایقغ نیز از مشتقّات ابجد است و کیفیّت استحصال آن چنان است که هر حرف را از ابتدا در کنار همگنِ خود در درجات بالاتر قرار می‌دهند تا این دایره استخراج شود؛ چنان که در جملهٔ اوّل آن «ایقغ» نموده می‌شود.

«الف = ۱» «ی = ۱۰» «ق = ۱۰۰» «غ = ۱۰۰۰» حاصل: ایقغ

این دایره را «دایرهٔ درجات» نیز توان نامید چرا که از هر عدد، آحاد و عشرات و مآت و آلاف آن که درجات مختلف عدد باشند در کنار هم گرد می‌آید.

دایرهٔ ایقغ

ا	ی	ق	غ	ب	ک	ر
ج	ل	ش	د	م	ت	ه
ن	ث	و	س	خ	ز	ع
ذ	ح	ف	ض	ط	ص	ظ

د. دایرهٔ اجهز

این دایره نیز از مشتقّات ابجد بوده و استحصال آن به وجهی است که دایرهٔ ابجد را دو نیمه سازند چنان که از حرف اوّل تا چهاردهم در نیمهٔ اوّل و از حرف پانزدهم تا آخر در نیمهٔ دوم به ترتیب وقوعشان در دایرهٔ ابجد واقع می‌گردد. پس از این تفکیک، حروف هر نیمه را در پی هم آورده و تشکیل دایره دهند.

این دایره را «دایرهٔ بدوحی» نیز گویند و در بعضی امور جفری استفادهٔ تامّ دارد و از آن جمله عملِ استجابتِ جفری که از این دایره برای نظیره گرفتن بهره می‌جویند. پس به سطر نخست و چهارده حرف نخست آن «حروف اساس» و به سطر دوم و چهارده حرف دوم این دایره «حروف نظیره» می‌گویند. البتّه اساس و نظیره متوقّف به دایرهٔ ابجد نبوده و دوایر دیگر نیز به فراخور نیاز، دارای اساس و نظیره می‌باشند.

د. دایرهٔ اجهز

این دایره نیز از مشتقّات ابجد بوده و استحصال آن به وجهی است که دایرهٔ ابجد را دو نیمه سازند چنان که از حرف اوّل تا چهاردهم در نیمهٔ اوّل و از حرف پانزدهم تا آخر در نیمهٔ دوم به ترتیب وقوعشان در دایرهٔ ابجد واقع می‌گردد. پس از این تفکیک، حروف هر نیمه را در پی هم آورده و تشکیل دایره دهند.

این دایره را «دایرهٔ بدوحی» نیز گویند و در بعضی امور جفری استفادهٔ تامّ دارد و از آن جمله عملِ استجابتِ جفری که از این دایره برای نظیره گرفتن بهره می‌جویند. پس به سطر نخست و چهارده حرف نخست آن «حروف اساس» و به سطر دوم و چهارده حرف دوم این دایره «حروف نظیره» می‌گویند. البتّه اساس و نظیره متوقّف به دایرهٔ ابجد نبوده و دوایر دیگر نیز به فراخور نیاز، دارای اساس و نظیره می‌باشند.

دایرهٔ اجهز

ا	ج	ه	ز	ط	ک	م
س	ف	ق	ش	ث	ذ	ظ
ب	د	و	ح	ی	ل	ن
ع	ص	ر	ت	خ	ض	غ

رسالات علوم فاطمی

علوم فاطمی، عَلی عالِمَتِها وَ مُعَلِّمَتِها آلافُ التَّحِیَّةِ وَ الثَّناءِ، به رغم ارج و قدری که در حوزه‌های اسلامی به آن نهاده می‌شد، به دلایلی تاریخی در سده‌های اخیر مورد بی‌مهری و کم‌توجّهی محقّقان و عالِمان اسلامی قرار گرفته‌اند چنانچه برخی حتّی آن را به خرافات نسبت داده و مورد نهی شرعی می‌دانند یا آن را از جنس علوم غیر نافع برشمرده و نکوهیده می‌پندارند. این گفتار مجال طرح دلایل مشروح تاریخی و اجتماعی یی که منجر به این وضع شده را ندارد، امّا اثرات و نتایج این وضعیّت را به طور خلاصه می‌توان بیان کرد.

□ عدم اقبال محقّقان و کتابشناسان به تحقیق در این موضوع، موجبات فقر نظری شدید در تبیین مبانی و نبودِ تعاریف جامعی از

رسالات علوم فاطمی

علوم فاطمی، عَلی عالِمَتِها وَ مُعَلِّمَتِها آلافُ التَّحِیَّةِ وَ الثَّناءِ، به رغم ارج و قدری که در حوزه‌های اسلامی به آن نهاده می‌شد، به دلایلی تاریخی در سده‌های اخیر مورد بی‌مهری و کم‌توجّهی محقّقان و عالِمان اسلامی قرار گرفته‌اند چنانچه برخی حتّی آن را به خرافات نسبت داده و مورد نهی شرعی می‌دانند یا آن را از جنس علوم غیر نافع برشمرده و نکوهیده می‌پندارند. این گفتار مجال طرح دلایل مشروح تاریخی و اجتماعی یی که منجر به این وضع شده را ندارد، امّا اثرات و نتایج این وضعیّت را به طور خلاصه می‌توان بیان کرد.

□ عدم اقبال محقّقان و کتابشناسان به تحقیق در این موضوع، موجبات فقر نظری شدید در تبیین مبانی و نبودِ تعاریف جامعی از

حدود، موضوعات و غایات این علوم شده است. این امر، علاوه بر مخدوش ساختن چهرهٔ این علوم در کرسی‌های دانشگاهی و پژوهشی، به تدریج حذف این مقوله را از کرسی‌های رسمی فرهنگ و تمدّن ما و سوق یافتن آن به منشورات زیرزمینی و غیر قابل نظارت و کنترل علمی را به دنبال خواهد داشت.

□ همچنین فقدان کتابشناسی دقیق و درست و علمی در رسالات مخطوط و تصایر نسخ خطّی که از کتابخانه‌های سایر ممالک به کشور ما آورده شده، امکان تشخیص پیوندهای تاریخی نسخ آن را که برای تحقیق در متون امری ناگزیر است دشوار می‌سازد و محقّق یا مصحّح گاه تلاش بسیاری را برای تصحیح رساله‌ای به کار می‌برد که نسخه‌ای منقّح و دقیق از آن در کتابخانه‌ای دیگر وجود دارد.

□ بی‌توجّهی محقّقان به این رسالات، بعضاً موجب غفلت از افتخارات و مفاخر علمی می‌شود. چنانچه نگارنده، مبحث ماتریس را که یکی از مباحث ریاضیات جدید (*New mathematics*) به شمار می‌رود با دقّت غیر قابل تصوّری در رساله‌ای خطّی متعلّق بـه دورهٔ تیموری به خامهٔ شرف الدّین علی یزدی، فاضل و مورّخ و حکیم آن

دوران، یافته است. چنین افتخارات و مفاخری به ویژه در حوزهٔ ریاضیّات که پیوند ناگسستنی با این علوم دارد بسیار است و شاید این نظر علاّمهٔ فقید مرحوم جلال الدّین همایی در پیشگفتاری که بر تصحیح خود از رسالهٔ کنوز المعزّمین اثر ابن سینا زده‌اند در پاره‌ای موارد صائب باشد که معتقدند ای بسا ریاضیدانانی که به خاطر عدم درک مردم زمانه از ابتکارات و دانش ایشان، دانش خود را در لفّافهٔ این غرائب و عجائب گنجانده و آن را به این واسطه در طول تاریخ محفوظ داشته‌اند. اگرچه این نظر را به عنوان تئوری غالب و حاکم بر این علوم نمی‌توان پذیرفت، امّا همین اندازه هم برای اثبات مدّعا کافی است. نگارنده تعدادی از عناوین رسالات این علوم را که در منابع کتابشناسی و ترجم شیعی همچون «الذّریعة إلی تصانیف الشّیعة»(۱)، «أمل الآمِل»(۲)، «أعیان الشّیعة»(۳) و «مستدرکات أعیان الشّیعة»(۴) و «معالم العلماء»(۵) یافت می‌شد، در ذیل و با ذکر عنوان و

۱- دائرة المعارف ۲۵ جلدی کتابشناسی، اثر مرحوم علاّمه شیخ آقابزرگ تهرانی
۲- در ۲ جلد، اثر محدّث کبیر شیخ حرّ عاملی. ۳- در ۱۱ جلد، اثر علاّمه سیّد محسن امین عاملی.
۴- در ۷ جلد، اثر محقّق ارجمند سیّد حسن امین عاملی.
۵- در ۱ جلد، اثر دانشمند شهیر ابن شهرآشوب مازندرانی.

دوران، یافته است. چنین افتخارات و مفاخری به ویژه در حوزهٔ ریاضیّات که پیوند ناگسستنی با این علوم دارد بسیار است و شاید این نظر علاّمهٔ فقید مرحوم جلال الدّین همایی در پیشگفتاری که بر تصحیح خود از رسالهٔ کنوز المعزّمین اثر ابن سینا زده‌اند در پاره‌ای موارد صائب باشد که معتقدند ای بسا ریاضیدانانی که به خاطر عدم درک مردم زمانه از ابتکارات و دانش ایشان، دانش خود را در لفّافهٔ این غرائب و عجائب گنجانده و آن را به این واسطه در طول تاریخ محفوظ داشته‌اند. اگرچه این نظر را به عنوان تئوری غالب و حاکم بر این علوم نمی‌توان پذیرفت، امّا همین اندازه هم برای اثبات مدّعا کافی است. نگارنده تعدادی از عناوین رسالات این علوم را که در منابع کتابشناسی و ترجم شیعی همچون «الذّریعة إلی تصانیف الشّیعة»[۱]، «أمل الآمِل»[۲]، «أعیان الشّیعة»[۳] و «مستدرکات أعیان الشّیعة»[۴] و «معالم العلماء»[۵] یافت می‌شد، در ذیل و با ذکر عنوان و

۱- دائرة المعارف ۲۵ جلدی کتابشناسی، اثر مرحوم علاّمه شیخ آقابزرگ تهرانی

۲- در ۲ جلد، اثر محدّث کبیر شیخ حرّ عاملی. ۳- در ۱۱ جلد، اثر علاّمه سیّد محسن امین عاملی.

۴- در ۷ جلد، اثر محقّق ارجمند سیّد حسن امین عاملی.

۵- در ۱ جلد، اثر دانشمند شهیر ابن شهرآشوب مازندرانی.

توضیحات عرضه شده در مورد آنها در منابع یاد شده می‌آورد تا به فراخیِ این عرصه برای پژوهش و تصحیح، برهانی قاطع آورده باشد. آشنایی با عناوین این رسالات به دست علاقمند پژوهش در این حوزه، مشعلی هرچند کم سو می‌دهد تا با فروغ آن، دل تاریخ را بکاود و از بطن متون تاریخی کهن، دُرّ گهربار معنی بیابد.

***

عناوین و معرّفی کوتاهی از کتب علوم فاطمی (جفر و...) که پایان بخش این گفتار خواهد بود، عیناً از متون اصلی استخراج و برای آگاهی محقّقان در این مجال به زبان اصلی منابع آن (عربی) درج می‌شود. لازم به ذکر است که این فهرست، تنها بخشی از میراث گرانسنگ علوم فاطمی است که به دست اثرآفرینان شیعه به زیور کتابت و استنساخ آراسته شده و توسّط فهرست نویسان پیشین به شمار آمده است و حجم اینگونه کتابها در بین علمای اهل تسنّن اگر بیشتر از این نباشد، بی‌شک با این میزان برابری می‌کند. فلیتأمّل العالمون

□[1] **استكاكات الحروف و طبائعها و اعدادها و ما يتعلق باعداد الحروف من المسائل الموسومة بارثماطيقى،** للمحقق المولى جلال الدين محمد بن اسعد الدوانى المتوفى سنة ۹۰۷، قال فيه ان كتاب الاستكاكات الفه ارسطاطاليس ثم ان النبى ص قد كان عنده جوامع الحكم علمه لباب علمه و هو الجفر الذى فصله الامام الصادق ع و انتهى عنه الى سائر اولياء الله الفه بالتماس تلميذه و ابنه الروحانى قرة عيون السادة الكبار فلذة اكباد الائمة الاطهار قدوة افاضل الزمان صفوة اماثل الدوران السيد جمال الدين نصر الله، ثم اهداه بالتماس التلميذ المذكور الى السلطان غياث الدين محمد شاه، توجد النسخة فى مكتبة الشيخ هادى آل كاشف الغطاء، و هى بخط الشيخ شرف الدين على بن جمال الدين المازندرانى المجاز من السيد شرف الدين على بن حجة الله الشولستانى سنة ۱۰۶۳

□ **الإشراقات فى الجفر** للسيد ابى القاسم بن السيد رضا الطباطبائى التبريزى المعاصر المعروف بالعلامة. مختصر رايته بخطه.

۱- در تهيهٔ اين فهرست از نرم‌افزار «ترجمان»، توليد مركز كامپيوترى علوم اسلامى قم استفاده شده است.

□ سِفرِ جفر

□[1] **استكاكات الحروف و طبائعها و اعدادها و ما يتعلق باعداد الحروف من المسائل الموسومة بارثماطيقى،** للمحقق المولى جلال الدين محمد بن اسعد الدوانى المتوفى سنة ۹۰۷، قال فيه ان كتاب الاستكاكات الفه ارسطاليس ثم ان النبى ص قد كان عنده جوامع الحكم علمه لباب علمه و هو الجفر الذى فصله الامام الصادق ع و انتهى عنه الى سائر اولياء الله الفه بالتماس تلميذه و ابنه الروحانى قرة عيون السادة الكبار فلذة اكباد الائمة الاطهار قدوة افاضل الزمان صفوة اماثل الدوران السيد جمال الدين نصر الله، ثم اهداه بالتماس التلميذ المذكور الى السلطان غياث الدين محمد شاه، توجد النسخة فى مكتبة الشيخ هادى آل كاشف الغطاء، و هى بخط الشيخ شرف الدين على بن جمال الدين المازندرانى المجاز من السيد شرف الدين على بن حجة الله الشولستانى سنة ۱۰۶۳

□ **الإشراقات فى الجفر** للسيد ابى القاسم بن السيد رضا الطباطبائى التبريزى المعاصر المعروف بالعلامة. مختصر رايته بخطه.

۱- در تهیهٔ این فهرست از نرم‌افزار «ترجمان»، تولید مرکز کامپیوتری علوم اسلامی قم استفاده شده است.

□ سِفر جفر

□ **اصطلاحات الجفر** للسيد الامير محمد حسين بن الامير محمد على المرعشى المعروف بالشهرستانى الحائرى المتوفى سنة ١٣١٥، رايته بخطه

□ **ترجمه حقايق الحروف و دقائق الزبر و البينات** فيه حل الجفر الجامع الماخوذ عن الامام الصادق ع، اصله العربى لمحب خاندان مير احمد الگيلانى الحسينى و الترجمة الفارسية لحفيده السيد محمد بن مير محمد بن مير احمد المذكور، و تاريخ كتابة النسخة التى رايتها من الموقوفات فى مكتبة الحسينية سنة ١٢٥٢ ذكر فيه ان جده

□ **الجفر الجامع و الصديقى و النورى**، و فيه التعرض على محمود الدهدار، و طمطام لنجم الممالك ميرزا اسماعيل المصباح المولود ١٣٠٠ كما ذكره شفاها

□ **الجفر الجامع و السر اللامع** تاليف عبد الرحمن بن محمد بن احمد البسطامى. يوجد ضمن مجموعة من مخطوطات الموصل كما فى فهرسها فى ص ٢١٤ فراجعه

□ **الجفر الجامع و النور اللامع** فى ثلاث و ثلاثين صفحة. ذكر فى الصفحة الثامنة كيفية الاستخراج. و الصفحة بالنجف حدود ١٣٣٠ و

النسخة موجودة بخطه فی مکتبة الحاج علی محمد النجف‌آبادی الثالثة و الرابعة فی استخراج سوالات معینة، و بعدها ثمان و عشرون صفحة بعدد بالحسینیة بالنجف و فرغ الاتشی من الکتابة ۱۳۱۳. الحروف، و فی کل صفحة جداول بعدد الحروف مکتوب علی النسخة انه املاء رسول الله ص و کتابة امیر المومنین و فی کشف الظنون ذکر انه للشیخ کمال الدین ابی سالم محمد بن طلحة النصیبی الشافعی. المتوفی ۶۵۳. و قال انه مجلد صغیر، اوله الحمد لله الذی اطلع من اجتباه ذکر فیه ان الائمة من اولاد جعفر ع یعرفون الجفر فاختار من اسرارهم فیه، و الظاهر انه غیر ما فی مخطوطات الموصل. جفر خابیة فارسی اسمه حرز الامان من فتن الزمان یاتی انه للشیخ علی بن المولی حسین الکاشفی

□ **الجفر الصادقی** قال ابن قتیبة فی ادب الکاتب کتاب الجفر کتبه جعفر بن محمد الصادق ع اقول لعله مما املاه علی جابر بن حیان الصوفی، او انه نقله عن خط جده امیر المومنین ع

□ **الجفر الصدیقی** یعنی بالقاعدة المعروفة بالصدیقیة، فارسی لمیرزا محمد بن الحاج غلام علی الرشتی مرتب علی مقدمه و بابین و اثنی

□ سِفرِ جفر

النسخة موجودة بخطه فی مكتبة الحاج علی محمد النجف‌آبادی

الثالثة و الرابعة فی استخراج سوالات معینة، و بعدها ثمان و عشرون

صفحة بعدد بالحسینیة بالنجف و فرغ الاتشی من الكتابة ۱۳۱۳.

الحروف، و فی كل صفحة جداول بعدد الحروف مكتوب علی

النسخة انه املاء رسول الله ص و كتابة امیر المومنین و فی كشف

الظنون ذكر انه للشیخ كمال الدین ابی سالم محمد بن طلحة النصیبی

الشافعی. المتوفی ۶۵۳. و قال انه مجلد صغیر، اوله الحمد لله الذی

اطلع من اجتباه ذكر فیه ان الائمة من اولاد جعفر ع یعرفون الجفر

فاختار من اسرارهم فیه، و الظاهر انه غیر ما فی مخطوطات الموصل.

جفر خابیة فارسی اسمه حرز الامان من فتن الزمان یاتی انه للشیخ علی

بن المولی حسین الكاشفی

□ **الجفر الصادقی** قال ابن قتیبة فی ادب الكاتب كتاب الجفر كتبه جعفر

بن محمد الصادق ع اقول لعله مما املاه علی جابر بن حیان الصوفی،

او انه نقله عن خط جده امیر المومنین ع

□ **الجفر الصدیقی** یعنی بالقاعدة المعروفة بالصدیقیة، فارسی لمیرزا

محمد بن الحاج غلام علی الرشتی مرتب علی مقدمه و بابین و اثنی

عشر فصلا، ينقل فيه عن فرائد الدرر تاليف المولى ابى طالب القزوينى، و فيه السوال عن المجتهد الجامع للشرائط فخرج الجواب ذلك المجتهد اليوم الحاج محمد خان و المظنون ان مراده ابن الحاج كريم خان

□ **الجفر المرتضوى** و يسمى اسرار الرموز فى بيان قاعدتين من الجفر، اوله ايها الاخ الاعز من الكبريت الاحمر اتلو عليك طريقين من الجفر الجامع و النسخة من وقف الحاج عماد الفهرسى للخزانة الرضوية

□ **الجفر النصيرى** للخواجة نصير الدين الطوسى، موجود ضمن مجموعة من وقف الحاج عماد ايضا للرضوية

□ **الجفر** للسيد احمد بن ابى الحسن التنكابنى، نسخته عند السيد ابى القاسم الرياضى الموسوى الخوانسارى فى النجف

□ **الجفر الفارسى** تاليف بعض الاصحاب، و لعله الشيخ محمد طاهر الاتشى المتوفى بالنجف حدود ۱۳۳۰ و النسخة موجودة بخطه فى مكتبة الحاج على محمد النجف‌آبادى بالحسينية بالنجف و فرغ الاتشى من الكتابة ۱۳۱۳.

□ **الجفر** للمولى جلال الدين عبد الله بن محمد بيك فارسى مبسوط

□ سِفر جفر

اوله الحمد لله حمدا لا نهاية له كالاعداد نسخته عند الشيخ عبد الحسين بن قاسم الحلى النجفى فى النجف

□ **الجفر** للميرزا على اكبر بن شير محمد الهمدانى المتوفى ۱۳۲۵ نسخه منه عند الشيخ عبد المجيد الهمدانى، و اخرى بمكتبة السيد محمد باقر امام الجمعة بهمدان الذى توفى بها فى ۱۳۳۰ و مر له آب حيات فى ج ۱ ص ۲

□ **الجفر** للشيخ البهائى محمد بن الحسين العاملى المتوفى ۱۰۳۱ صرح باسمه و نسبه فى الخطبة اوله الحمد لله الذى كشف علينا رموز الغرائب بفيضه رتبه على مقدمه و ستة فصول، و فى المقدمة ثلاثة مطالب، ذكر فيها ما يتوقف عليه استخراج السوال رايته بكربلاء.

□ **الجفر** الموسوم باستكاكات الحروف للدوانى محمد بن اسعد

□ **الجفر** للميرزا محمد بن سليمان التنكابنى المتوفى ۱۳۰۲ ذكره فى قصصه

□ **الجفر المختصر** للسيد مهدى بن على الغريفى النجفى المتوفى ۱۳۴۳ اوله الحمد لله و اصلى على نبيه رايته ضمن مجموعة كلها بخطه، و لعله الذى سماه فى فهرس تصانيفه بالكنز المخفى.

□ سِفر جفر

اوله الحمد لله حمدا لا نهاية له كالاعداد نسخته عند الشيخ عبد الحسين بن قاسم الحلى النجفى فى النجف

□ **الجفر** للميرزا على اكبر بن شير محمد الهمدانى المتوفى ۱۳۲۵ نسخه منه عند الشيخ عبد المجيد الهمدانى، و اخرى بمكتبة السيد محمد باقر امام الجمعة بهمدان الذى توفى بها فى ۱۳۳۰ و مر له آب حيات فى ج ۱ ص ۲

□ **الجفر** للشيخ البهائى محمد بن الحسين العاملى المتوفى ۱۰۳۱ صرح باسمه و نسبه فى الخطبة اوله الحمد لله الذى كشف علينا رموز الغرائب بفيضه رتبه على مقدمه و ستة فصول، و فى المقدمة ثلاثة مطالب، ذكر فيها ما يتوقف عليه استخراج السوال رايته بكربلاء.

□ **الجفر** الموسوم باستكاكات الحروف للدوانى محمد بن اسعد

□ **الجفر** للميرزا محمد بن سليمان التنكابنى المتوفى ۱۳۰۲ ذكره فى قصصه

□ **الجفر المختصر** للسيد مهدى بن على الغريفى النجفى المتوفى ۱۳۴۳ اوله الحمد لله و اصلى على نبيه رايته ضمن مجموعة كلها بخطه، و لعله الذى سماه فى فهرس تصانيفه بالكنز المخفى.

□ سِفر جفر

□ **جواهر الأسرار في الجفر المنقول عن الائمة الاطهار**، و في بعض النسخ جوهر الأسرار لأبي محمد محمود بن محمد الدهدار المدفون بالحافظية في شيراز، منظوم و منثور، فارسي مرتب علي فاتحة و خمسة فصول و خاتمة، و في اوله فهرس العناوين مفصلا، يوجد ضمن مجموعة في النجف، فالفاتحة في رموز كيفية الاعداد، الفصل الاول في قواعد التكسير، و الثاني في قوانين بسط الحروف، و الثالث في بعض كيفيات الحروف و خواصها، و الرابع في استخراج اسماء الله و الملائكة، و الخامس في ضابطة اسماء الله مع شخص معين، و الخاتمة في بعض القواعد، عناوينه جوهر، جوهر، و في كل قاعدة او مطلب عنوانان تحرير و تقرير فيذكر المطلب نثرا اولا تحت عنوان تحرير ثم بعده يكرر المطلب نظما تحت عنوان تقرير، و ذكر في اوله ان كتابه هذا خلاصة ما ذكره قدوة المحققين السيد كمال الدين حسين الأخلاطي في كتابه ذخائر الاسماء الذي ادرج فيه ما وصل اليه من الائمة ع، و بعض العرفاء الكملين، و النسخة ضمن مجموعة من رسائل دهدار منها جامع الفوائد و بعضها ناقصة كلها بخط عز الدين ابي القاسم حسين كتبها لنفسه و فرغ من كتابه جواهر الاسرار في يوم

□ سِفرِ جفر

السبت ۱۱ ع ۲ ۱۲۵۰.

□ **جواهر مكنونة** فارسى فى علم الحروف و الجفر على ما اخذ من آصف بن برخيا، كما ذكر فيه، طبع بايران فى ۱۳۱۲.

□ **حرز الامان من فتن الزمان** فارسى فى علم الحروف و اسرارها و خواصها و خواص آيات القرآن و آثارها و نحو ذلك من العلوم الغريبة، للمولى صفى الدين على بن المولى حسين بن على البيهقى الكاشفى كان معاصرا للشاه طهماسب، و توفى والده فى ۹۱۰ اوله الحمد لله الذى انزل الكتاب مشتملا على غرائب... و على آله الاطهار صلواته و بركاته و تحياته و تسليماته مرتب على خمس مقالات و كل مقالة على خمسة ابواب بعدد الخمسة الطاهرة، و كل باب على اثنى عشر فصلا بعدد الائمة الاثنى عشر مصرحا بذلك كله فى اوله، و ذكر فى اوله اسماء جملة من كتب الباب من غير ذكر اسم المولف لها مثل الجفر الجامع و الجفر الكبير و الجفر الخابية و السجنجل و المحبوب و الدائرة السبتية و كشف المعاد فى تفسير ابيحاد و الالفين ثم ذكر اسماء جملة من المولفين مع ذكر تاليفاتهم، منهم ابو العباس احمد بن على القرشى البونى صاحب شمس المعارف الاكبر و الاصغر و

□ سِفرِ جفر

السبت ۱۱ ع ۲ ۱۲۵۰.

□ **جواهر مکنونة** فارسی فی علم الحروف و الجفر علی ما اخذ من آصف بن برخیا، کما ذکر فیه، طبع بایران فی ۱۳۱۲.

□ **حرز الامان من فتن الزمان** فارسی فی علم الحروف و اسرارها و خواصها و خواص آیات القرآن و آثارها و نحو ذلک من العلوم الغریبة، للمولی صفی الدین علی بن المولی حسین بن علی البیهقی الکاشفی کان معاصرا للشاه طهماسب، و توفی والده فی ۹۱۰ اوله الحمد لله الذی انزل الکتاب مشتملا علی غرائب... و علی آله الاطهار صلواته و برکاته و تحیاته و تسلیماته مرتب علی خمس مقالات و کل مقالة علی خمسة ابواب بعدد الخمسة الطاهرة، و کل باب علی اثنی عشر فصلا بعدد الائمة الاثنی عشر مصرحا بذلک کله فی اوله، و ذکر فی اوله اسماء جملة من کتب الباب من غیر ذکر اسم المولف لها مثل الجفر الجامع و الجفر الکبیر و الجفر الخابیة و السجنجل و المحبوب و الدائرة السبتیة و کشف المعاد فی تفسیر ابیحاد و الالفین ثم ذکر اسماء جملة من المولفین مع ذکر تالیفاتهم، منهم ابو العباس احمد بن علی القرشی البونی صاحب شمس المعارف الاکبر و الاصغر و

التعليقة الكبرى و الصغرى و اللمحة الروحانية و اللمعة النورانية و ختمات السور القرآنية و الواح الذهب و غيرها، و منهم محيى الدين محمد بن على العربى له المدخل فى علم الحروف و الشيخ تقى الدين عبد الله بن على بن الحسن النجيبى له اللمحة فى حقائق الحروف و ابو حامد محمد الغزالى له السر المصون و الجوهر المكنون فى خواص الحروف، و الشيخ عفيف الدين عبد الله بن اسعد التيمى له الدر النظيم فى منافع القرآن العظيم و محمد بن ابراهيم التميمى الكازرونى له خواص القرآن و فخر الدين الرازى له لوامع البيان فى شرح الاسماء الحسنى، و مولانا يعقوب الجرجى له خواص اسماء الله و بعض تلاميذ ابن عباس له سر الايات و ابو بكر على بن وحشة له الهياكل و التماثيل و نجيب الدين حسين السكاكى له خواص الحروف و السيد حسين الاخلاطى و تلاميذه سيما الخواجه نظام الدين ترك، لهم رسائل مختصرة و معتبرة، و الدرة المكنونة فى غرائب خواص الحروف لبعض الاكابر، و كتاب حل قواعد الجفر الكبير لبعض تلاميذ السيد حسين الاخلاطى، الى ان قال و نحن ننقل عن هذه الكتب و غيرها، رايت منها نسخا اقدمها بخط محمد زمان بن عبد العزيز

البهلوانی تاریخ کتابتها ۲۰ رمضان ۱۰۳۶ و رایت نسخه اخری فی مکتبة السید محمد مهدی بن السید اسماعیل بن السید صدر الدین العاملی الاصفهانی الکاظمی المدفن المتوفی بها ۱۳۵۸ و هی بخط محمد بن علی ساکن حصار حاج شمسة فی ۱۱۶۳ و یاتی فی المیم منتخب حرز الامان.

□ **حل المقاصد** فی علم الجفر مرتبا علی ثلاثین مقصدا، لبعض الاصحاب، ینقل عنه بعض المتاخرین و مر الجفر فی ج ۵ ص ۱۱۸.

□ **ذخیرة الاسماء** فی علم الجفر. للسید کمال الدین حسین بن علی الاخلاطی الافطسی اوله اما بعد از حمد و ثنای ایزد دانا حی توانا، و نعت و نوای سید بطحا، و رسول مذکی، و رفع لوای ولی‌والا، علی معلی، و نشر ولاء آل نجلاء، حضرت مولی، چنین گوید بنده خاطی کمال الدین حسین بن علی الحسینی الاخلاطی الافطسی، که این کتابی است مسمی بذخائر الاسماء در استخراج اسماء باری تعالی و طریقه دعوت و شرط قرائتش بطریق جفر جعفری و مسلک خفیه حیدری که بالتماس اجلة احباء صورت تحریر یافته عناوینه ذخیرة، ذخیرة و لذا یقال له الذخیرة و الا فما سمی به فی الکتاب الذخائر کما

البهلوانی تاریخ کتابتها ۲۰ رمضان ۱۰۳۶ و رایت نسخه اخری فی مکتبة السید محمد مهدی بن السید اسماعیل بن السید صدر الدین العاملی الاصفهانی الکاظمی المدفن المتوفی بها ۱۳۵۸ و هی بخط محمد بن علی ساکن حصار حاج شمسة فی ۱۱۶۳ و یاتی فی المیم منتخب حرز الامان.

□ **حل المقاصد** فی علم الجفر مرتبا علی ثلاثین مقصدا، لبعض الاصحاب، ینقل عنه بعض المتاخرین و مر الجفر فی ج ۵ ص ۱۱۸.

□ **ذخیرة الاسماء** فی علم الجفر. للسید کمال الدین حسین بن علی الاخلاطی الافطسی اوله اما بعد از حمد و ثنای ایزد دانا حی توانا، و نعت و نوای سید بطحا، و رسول مذکی، و رفع لوای ولی‌والا، علی معلی، و نشر ولاء آل نجلاء، حضرت مولی، چنین گوید بنده خاطی کمال الدین حسین بن علی الحسینی الاخلاطی الافطسی، که این کتابی است مسمی بذخائر الاسماء در استخراج اسماء باری تعالی و طریقه دعوت و شرط قرائتش بطریق جفر جعفری و مسلك خفیه حیدری که بالتماس اجلة احباء صورت تحریر یافته عناوینه ذخیرة، ذخیرة و لذا یقال له الذخیرة و الا فما سمی به فی الکتاب الذخائر کما

اعترف به دهدار فی مختصر هذا الکتاب، و ذکرناه بعنوان الذخائر ایضا رایت نسخه منه فی مکتبة الخوانساری و ذکر فی اوله اسماء جملة من الکتب التی هی ماخذ کتابه اثنان منها مذکوران فی کشف الظنون ج ۱ ص ۴۳ تحت عنوان علم الحروف. و بما انی لم اتحقق تشیع مولفی کثیر منها فلم ادرجها فی الکتاب و اکتفی بذکر مجرد الاسماء لعله ینکشف بعد ذلک حال مولفیها، فمنها مجمع المراصد نزهة الطرف فی علم الحرف التبیان الاسرار التحفة المنصوریة کامل الصحیفة الماتونیة خواص الاعداد المامونیة خواص الاعداد للجوهری شرح جفر خافیة لمحمد ذو النون مجمع الاعمال لسعید الدین المغربی سر الاسرار لقطب الاقطاب شامل الفصول لابی نواس سر الاسرار لعلاء الدین محمد الجزری بدیع البدائع اللوامع لابی ریحان المغربی الجفر الکبیر للشیخ ابی صفی معز الدین محمد المغربی منهاج التصحیف لابن العریف صحیفة النور لصادق المغربی نوادر الامثال فی اسماء الملک المتعال للمولی ابی نوال مجمع الطوالع لجمیل الدین المغربی المشکاة لابی المفاخر الرازی درة البیضاء لابی حامد المغربی.

□ سِفرِ جفر

□ **ذخيرة القلوب** في الاعداد في ثمانية و عشرين ذخيرة بعدد حروف الهجاء و اجزاء الجفر الجامع، و صفحات كل جزء و سطور كل صفحة و خانات كل سطر منتخبة من مشارق الانوار في الجفر. للسيد هاشم بن السيد مرتضى الطباطبائي الاصفهاني الاصل المشهور بالدكني المولود في آكره، رايت نسخه منه بخط السيد مهدي بن محمد تقي الطباطبائي كتبها في كربلاء ۱۳۳۰ و نسخه اخرى في سامراء عند الميرزا نجم الدين بن الميرزا محمد الطهراني.

□ **رسالة في استنطاق الدائرة الابجدية من علم الجفر.** للشيخ محمد حرز الدين النجفي المولود ۱۲۷۳ و المتوفى ۱۳۶۵ كراريس توجد في كتبه بالنجف.

□ **رسالة في الجفر** فارسية مرتبة على مقدمه و خمسة فصول و خاتمة، المقدمة في قواعد الزبر و البينات، الفصل الاول، في مخارج الحروف، الثاني، في عمل يتعلق بالخافية القمرية، الثالث، ببعض القواعد الجفرية من السفر و غيره، الرابع، في خواص بعض الالواح العددية و التكسيرية، الخامس، في كتابه بعض صفحات الجفر الجامع. و الخاتمة في بعض فوائد متفرقة. و توجد رسالتان في الجفر في مكتبة

□ سِفرِ جفر

□ **ذخيرة القلوب** في الاعداد في ثمانية و عشرين ذخيرة بعدد حروف الهجاء و اجزاء الجفر الجامع، و صفحات كل جزء و سطور كل صفحة و خانات كل سطر منتخبة من مشارق الانوار في الجفر. للسيد هاشم بن السيد مرتضى الطباطبائي الاصفهاني الاصل المشهور بالدكني المولود في آكره، رايت نسخه منه بخط السيد مهدي بن محمد تقي الطباطبائي كتبها في كربلاء ۱۳۳۰ و نسخه اخرى في سامراء عند الميرزا نجم الدين بن الميرزا محمد الطهراني.

□ **رسالة في استنطاق الدائرة الابجدية** من علم الجفر. للشيخ محمد حرز الدين النجفي المولود ۱۲۷۳ و المتوفى ۱۳۶۵ كراريس توجد في كتبه بالنجف.

□ **رسالة في الجفر** فارسية مرتبة على مقدمه و خمسة فصول و خاتمة، المقدمة في قواعد الزبر و البينات، الفصل الاول، في مخارج الحروف، الثاني، في عمل يتعلق بالخافية القمرية، الثالث، بعض القواعد الجفرية من السفر و غيره، الرابع، في خواص بعض الالواح العددية و التكسيرية، الخامس، في كتابه بعض صفحات الجفر الجامع. و الخاتمة في بعض فوائد متفرقة. و توجد رسالتان في الجفر في مكتبة

المشكاة غير هذه ذكرتا في فهرسها ۳: ۹۷۴ و ۱۶۲۳.

□ **رسالة في الجفر** لمحمد حسن بن محمد سعيد. و هي فارسية. عقد عدة مقدمات في بيان معرفة المستحصلة.

□ **روح الجفر** بلسان الاردو في الجفر. طبع في بمبئي

□ **زبدة الالواح في الجفر**. لمحمود الدهدار. طبع في بمبئي ۱۳۰۱ في ۳۴ ص و ۱۳۲۹ في ۳۲ ص.

□ **الفترات و القرانات** او الجفر الاسود لجعفر بن منصور اليمن حسين بن فرح ۳۰۵: فرائد الدرر في الجفر للمولى ابي طالب القزويني الاصل، الاصفهاني المسكن، موجود في النجف.

□ **كشكول العارفين فارسي**. في علم النير نجات و الاعداد و الجفر و الادعية اوله : حمد و سپاس بی‌حد و قیاس مر خدایی را سزا است که آفریدگار جهانست و پدیدآورنده زمین و زمانست... یوجد في دانشگاه: ۸ ۳۴۱۷ مع رسائل اخرى في هذه المواضيع بخط من القرن الحادي عشر، كما في فهرسها.

□ **كنز الحسين او كحل العين في علم الجفر**، لاحمد حسين بن المولوي محمد حسين الرمال الهندي، فارسي طبع بالهند ۱۳۷۱ في ۲۹۶ ص

□ **الكواكب الدرية فى الاصول الجفرية** مرتب على مقدمه فيها عدة فصول، اول الفصول فى موضوع الجفر و فائدته، و على مطلب و خاتمة لبعض المتاخرين، يوجد عند الشيخ حبيب الكتبى، و فيه سواله عن احوال شاه العجم فى ۱۱۴۴ فيظهر ان تاليفه فى ذلك العصر. و يوجد بهذا العنوان فى مكتبة فرهاد معتمد ۶:۱۱۶ ذكر فى درباره نسخه‌هاى خطى ۳: ۲۱۰ انه تاليف محمد سليم الواعظ و لم يذكر سائر خصوصياته.

□ **المداخل فى الجفر** المنسوب الى ابى عبد الله جعفر بن محمد

□ **مشارق الانوار فى قواعد الجفر**، للسيد هاشم بن السيد مرتضى الطباطبائى الاصفهانى المشهور بالدكنى، المولود فى آكره. و منتخبه الموسوم بذخيرة القلوب مر انه موجود.

□ **مصباح الاستخراج** لمحمد منعم بن الشيخ معين منور الاكبرآبادى، فارسى فى علم الجفر، فى مقدمه و خمسة ابواب، و كل باب فى خمسة فصول و خاتمة. الفه فى حياة محمد شاه الهندى، و ذكر فى المقدمة ان اورنگ زيب ۱۰۶۹ ۱۱۱۸ كان يتعلم الجفر عند ابى. اوله : حمد له... اما بعد چنين گويد احقر العباد محمد منعم... كه در

□ **الكواكب الدرية في الاصول الجفرية** مرتب على مقدمه فيها عدة فصول، اول الفصول في موضوع الجفر و فائدته، و على مطلب و خاتمة لبعض المتاخرين، يوجد عند الشيخ حبيب الكتبى، و فيه سواله عن احوال شاه العجم فى ١١۴۴ فيظهر ان تاليفه فى ذلك العصر. و يوجد بهذا العنوان فى مكتبة فرهاد معتمد ۶:۱۱۶ ذكر فى درباره نسخه‌هاى خطى ٣: ٢١٠ انه تاليف محمد سليم الواعظ و لم يذكر سائر خصوصياته.

□ **المداخل في الجفر** المنسوب الى ابى عبد الله جعفر بن محمد

□ **مشارق الانوار** فى قواعد الجفر، للسيد هاشم بن السيد مرتضى الطباطبائى الاصفهانى المشهور بالدكنى، المولود فى آكره. و منتخبه الموسوم بذخيرة القلوب مر انه موجود.

□ **مصباح الاستخراج** لمحمد منعم بن الشيخ معين منور الاكبر آبادى، فارسى فى علم الجفر، فى مقدمه و خمسة ابواب، و كل باب فى خمسة فصول و خاتمة. الفه فى حياة محمد شاه الهندى، و ذكر فى المقدمة ان اورنگ زيب ١٠۶٩ ١١١٨ كان يتعلم الجفر عند ابى. اوله : حمد له... اما بعد چنين گويد احقر العباد محمد منعم... كه در

□ سِفر جفر

زمان حیات میمنت آیات پادشاه غفران‌پناه یوجد منه فی دانشگاه ۸۶۶ ۷ ضمن مجموعة المورخة ۱۲۷۷، و دار الکتب المصریة ۱ معارف

□ **مطلع الفجر فی تحقیق علم الجفر** للفاضل المعاصر حیدر قلی خان بن نور محمد خان الکابلی، نزیل کرمانشاه.

□ **المفتاح فی الجفر**، لمحمد منعم الجفار، مرتب علی مقدمه و خمسة ابواب و فی کل باب خمسة فصول. اوله : الحمد لله رب العالمین و الصلاة

□ **مفتاح الاستخراج** فارسی فی الجفر، لمحمود بن محمد دهدار، طبع فی بمبئی ۱۳۲۶، مغلوطا فی ۳۱ ص. اوله : تبارک الذی کتب کتاب الکائنات و رایت منه نسخه منقحة کتابتها ۱ ع ۲ ۱۰۵۰.

□ **مفتاح الجفر** و اسمه **احسن التکسیر**، تالیف السید غلام حسین الهندی، باللغة الاردویة، طبع بالهند سنة ۱۳۰۶.

□ **مفتاح الجفر العظیم** باللغة الهندیة، طبع بالهند بامر الشیخ غلام رسول.

□ **مفتاح الرموز و اسرار الکنوز** فارسی فی علم الجفر. طبع فی بمبئی علی الحجر.

□ سِفرِ جفر

□ **مفکاک الشدائد فی العلم بالقواعد ای الجفر**، للسید حسین مولف بهجة التنزیل المذکور فی ۳: ۱۶۱.

□ **المقصد الأسنی** او سرّ من رأی فارسی فی الجفر، لمحمود الدهدار علی ما هو مکتوب علیه فی طبعه فی بمبئی سنة ۱۳۱۸ فی ۱۶ ص بمباشرة میرزا محمد ملک الکتاب، مرتب علی مقدمتین و فصول و خاتمة.

□ **مقصد الأقصی** لمحمود بن محمد الدهدار، فارسی فی الجفر، طبع بمبئی علی الحجر، راجع مقصد الاسنی ۲۲: ۱۰۹.

□ **موازین الحروف رسالة فی علم الحروف**، فی سبعة جداول کل جدول فی ترتیب مخصوص للحروف، الفه علی بن محمد الاصفهانی فی دس‌بول، باستدعاء بعض اخوانه و صدره باسم الخواجه شمس الدین عبد الملک ریم ابی طاهر ادام الله عزته فالجدول الاول المعروف بسفر آدم ا ب ت ث ج ح خ و الجدول الثانی سفر ادریس ا ب ت ث ج د ه و ز و الجدول الثالث لامیر المومنین ع فی الجفر الجامع ایضا ا ب ت ث ج ح خ و الجدول الرابع لسید الهندی ا ی ق غ و الخامس للامام الصادق ع ا ه ط م ف ش ذ و السادس للشیخ ابی علی، و

□ سِفرِ جفر

□ **مفکاک الشدائد فی العلم بالقواعد** ای الجفر، للسید حسین مولف بهجة التنزیل المذکور فی ۳: ۱۶۱.

□ **المقصد الأسنی** او سرّ من رأی فارسی فی الجفر، لمحمود الدهدار علی ما هو مکتوب علیه فی طبعه فی بمبئی سنة ۱۳۱۸ فی ۱۶ ص بمباشرة میرزا محمد ملک الکتاب، مرتب علی مقدمتین و فصول و خاتمة.

□ **مقصد الأقصی** لمحمود بن محمد الدهدار، فارسی فی الجفر، طبع بمبئی علی الحجر، راجع مقصد الاسنی ۲۲: ۱۰۹.

□ **موازین الحروف** رسالة فی علم الحروف، فی سبعة جداول کل جدول فی ترتیب مخصوص للحروف، الفه علی بن محمد الاصفهانی فی دس‌بول، باستدعاء بعض اخوانه و صدره باسم الخواجه شمس الدین عبد الملک ریم ابی طاهر ادام الله عزته فالجدول الاول المعروف بسفر آدم ا ب ت ث ج ح خ و الجدول الثانی سفر ادریس ا ب ت ث ج د ه و ز و الجدول الثالث لامیر المومنین ع فی الجفر الجامع ایضا ا ب ت ث ج ح خ و الجدول الرابع لسید الهندی ا ی ق غ و الخامس للامام الصادق ع ا ه ط م ف ش ذ و السادس للشیخ ابی علی، و

النسخة عند السيد هاشم السبزوارى بالكاظمية كتابتها سنة ۷۲۳

□ **رسالة فى النسبة بين الحرفين** للمولى ابى طالب القزوينى الاصفهانى صاحب فرائد الدرر فى الجفر.

□ **النفحات النجفية فى الفوائد المخفية** فى الجفر نظما و نثرا. لاحمد بن عبد الله القطيفى مولف تاج الجمال ۳: ۲۰۶ فرغ منه فى النجف ج ۲ ۱۳۷۸ و قد هاجر الى العراق من ۱۳۷۴.

خاتمه

پیش از اتمام این گفتار، جادارد از مراحم مسؤولان محترم کتابخانهٔ آستان قدس رضوی، جناب حجّت الاسلام طالب الحقّ و استاد ارجمند جناب آقای ولایی و جناب آقای ناصری و نیز مدیریّت کتابخانهٔ ملک جناب آقای دکتر دهقانی که راه انجام این اثر را بر نگارنده هموار ساختند به رسم ادب سپاسگزاری و از خوانندگان گرامی درخواست نمایم تا لغزشهای این قلم را بر من یادآوری کنند و ببخشایند.

امید که خداوند سبحان به فضل خود این اندک از ما بپذیرد و نام ما را در جریدهٔ صالحان در روز حشر قرار دهد و محبّت محمدّ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و آل علیهم‌السلام را از روزی که زادیم تا آنگاه که بمیریم و آنگاه که دگرباره برانگیخته شویم قرین دلهای ما نماید. بمنّه و فضله

تهران، دی ماه ۱۳۸۱ شمسی،

مطابق شوّال المکرّم۱۴۲۳ هـ.ق.

زهیر طیّب

خاتمه

پیش از اتمام این گفتار، جادارد از مراحم مسؤولان محترم کتابخانهٔ آستان قدس رضوی، جناب حجّت الاسلام طالب الحقّ و استاد ارجمند جناب آقای ولایی و جناب آقای ناصری و نیز مدیریّت کتابخانهٔ ملک جناب آقای دکتر دهقانی که راه انجام این اثر را بر نگارنده هموار ساختند به رسم ادب سپاسگزاری و از خوانندگان گرامی درخواست نمایم تا لغزشهای این قلم را بر من یادآوری کنند و ببخشایند.

امید که خداوند سبحان به فضل خود این اندک از ما بپذیرد و نام ما را در جریدهٔ صالحان در روز حشر قرار دهد و محبّت محمدّ صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم و آل علیهم‌السلام را از روزی که زادیم تا آنگاه که بمیریم و آنگاه که دگرباره برانگیخته شویم قرین دلهای ما نماید. بمنّه و فضله

تهران، دی ماه ۱۳۸۱ شمسی،

مطابق شوّال المکرّم ۱۴۲۳ هـ.ق.

زهیر طیّب

متن رساله

www.telasm.com

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحيمِ

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذي كَشَفَ عَلَيْنا رُمُوزَ الْغَرائِبِ بِفَيْضِهِ الْمُعينِ وَ نَزَعَنا[1] [عَنْ][2] طَريقِ الْهَلْكِ[3] وَ الضَّلالَةِ بِرُوحِ الْيَقينِ وَ سَقانا في وَجْهِ الطَّلَبِ أَشْرِبَةَ الْعَجائِبِ[4] مِنْ يَنابيعِ فَيْضِ النَّبِيّينَ وَ الصَّلٰوةُ وَ السَّلامُ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ أَجْمَعينَ وَ أَمّا بَعْدُ چنين گويد بندهٔ خاطی حسين اخلاطی[5] كه مدّت مديد و عهد بعيدی فرزند ارجمند طَوَّلَ اللهُ عُمْرَهُ[6] وَ رَزَقَهُ[7] مِنْ حَلاوَةِ التَّحْقيقِ وَ نِهايَةِ التَّدْقيقِ[8]، استدعای رساله‌ای [9] فارسی می‌نمود از علوم غريبه و رموز عجيبه بر نهجی كه خلاصهٔ اين علم شريف در آن مندرج باشد[10] از اصطلاحات و اَعمال[11] استخراجات احوال

۱- م: شرعنا

۲- احتمالاً در اس

۳- م: الشک

۴- س: الشريعة مشارب

۵- س: «حسين» را ندارد.

۶- م: بقائه

۷- م: راقعه

۸- التوفيق

۹- م: رسالهٔ

۱۰- س: است

۱۱- س: اعمال و...

آینده که بی‌ضنّت[۱] و اِخطا و[۲] مغالطه و اخفا[۳] باشد. فقیر در این، مدّتها تهاون[۴] می‌نمود[۵] زیرا که کشف این رموز به مثابه[۶] عروسی[۷] است که در پردهٔ[۸] عصمت و چادر عفّت مخفی باشد، /او را/ برهنه کرده در بازار اقطار مطموع اَشرار و اغیار نمودن[۹].

عاقلان،هیچکس چنین نکنند کشفِ اخفای[۱۰] نازنین نکنند

و انبیا و اولیا هم به[۱۱] جهت همین، این علم نازنین را مخفی داشته‌اند لِأنْ لاَّیَنالُ بِهِ أیْدِی الْجُهّالِ. فی الجمله هرچند تغافل می‌نمودم، فرزندْ مبالغه می‌نمود و به حکم «وَ إنْ تَنازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إلَى اللهِ وَ الرَّسُولِ[۱۲]» به جهت استخاره متوجّه کلام ربّانی و آیات سبحانی گشتم.[۱۳] چون آیهٔ بُشریٰ از مولیٰ[۱۴] رسید، اجابت فرزند کردم و

۱- س: ظنّت (با خطای املائی) - م: خبط. این صورت، احتمالاً تحریف شدهٔ «ضنّت» باشد که به دلیل سهو القلم کاتب، «ضنّط» و در مراحل بعدی به گونهٔ «خبط» تغییر شکل داده است. (نظر جناب آقای دکتر دهقانی، ریاست محترم وقت کتابخانهٔ ملک)

۲- م: و علیٰ..

۳- م: اِغوا

۴- م: تهاونی

۵- م: می‌نمودم

۶- س: مشابهت

۷- س: عروس

۸- س: دایرهٔ

۹- م: سازند

۱۰- م: اخطای

۱۱- م: از

۱۲- قرآن کریم، سورهٔ نساء، آیهٔ ۵۹.

۱۳- س: کنم

۱۴- م: حضرت مولیٰ

آینده که بی‌ضنّت[۱] و اِخطا و[۲] مغالطه و اخفا[۳] باشد. فقیر در این، مدّتها تهاون[۴] می‌نمود[۵] زیرا که کشف این رموز به مثابه[۶] عروسی[۷] است که در پردهٔ[۸] عصمت و چادر عفّت مخفی باشد، [او را] برهنه کرده در بازار اقطار مطموع اَشرار و اغیار نمودن[۹].

عاقلان، هیچکس چنین نکنند کشفِ اخفای[۱۰] نازنین نکنند

و انبیا و اولیا هم به[۱۱] جهت همین، این علم نازنین را مخفی داشته‌اند لِأَنْ لاَّیَنالُ بِهِ أَیْدِی الْجُهّالِ. فی الجمله هرچند تغافل می‌نمودم، فرزند مبالغه می‌نمود و به حکم «وَ إِنْ تَنازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللهِ وَ الرَّسُولِ[۱۲]» به جهت استخاره متوجّه کلام ربّانی و آیات سبحانی گشتم.[۱۳] چون آیهٔ بُشریٰ از مولیٰ[۱۴] رسید، اجابت فرزند کردم و

۱- س: ظنّت (با خطای املائی) - م: خبط. این صورت، احتمالاً تحریف شدهٔ «ضنّت» باشد که به دلیل سهو القلم کاتب، «ضنّط» و در مراحل بعدی به گونهٔ «خبط» تغییر شکل داده است. (نظر جناب آقای دکتر دهقانی، ریاست محترم وقت کتابخانهٔ ملک)

۲- م: و علیٰ..
۳- م: اِغوا
۴- م: تهاونی
۵- م: می‌نمودم
۶- س: مشابهت
۷- س: عروس
۸- س: دایرهٔ
۹- م: سازند
۱۰- م: اخطای
۱۱- م: از
۱۲- قرآن کریم، سورهٔ نساء، آیهٔ ۵۹.
۱۳- س: کنم
۱۴- م: حضرت مولیٰ

حاجتش[۱] از پروردگار[۲] عالم به اسم[۳] اعظم مسئلت نمودم تا این نسخه را از نظر اشرار و اغیار محفوظ دارد و برساند بدان کس که خواهد از احرار و ابرار[۴] إِنَّهُ عَلیٰ ذٰلِکَ قَدیرٌ وَ بِالإجابَةِ جَدیرٌ.

مُلتَمَس از ناظران این رساله و عایدان این مقاله آن است که مصنّف را در این، چون قلم دانند و کشف[۵] این اسرار و رموز، اِعراض ننمایند به جهت این که این، علم انبیاست. چون حضرت ابوالبشر در میان مخلوقات، منظور نظر قاضی الحاجات بود، صاحب این علم شد که علم اسما[۶] است.

حَیْثُ قالَ اللهُ تَعالیٰ: «وَ عَلَّمَ آدَمَ الأَسْماءَ کُلَّها»[۷]

هر که دانا به علم اسما شد
محرم سرّ حقتعالی شد
از همه عالِمان بود[۸] اعلم
او بود در زمان[۹] خود آدم

۱- س: حاجتش را
۲- س: حضرت پروردگار
۳- اله
۴- س: ابرار و اخیار
۵- س: برگشت
۶- م: الاسما
۷- قرآن کریم، سورهٔ بقرة، آیهٔ ۳۱.
۸- س: شدهٔ
۹- س: میان

آدمی نیست هر[۱] که دانانیست

علم بهتر ز علم اسمانیست

و شرح، بسیار است امّا مختصر کرده شد مشتمل است[۲] بر مقدّمه و فصولی و خاتمه.

۱- س: آن

۲- س: و این رساله مرتّب است بر

آدمی نیست هر[۱] که دانانیست

علم بهتر ز علم اسمانیست

و شرح، بسیار است امّا مختصر کرده شد مشتمل است[۲] بر مقدّمه و فصولی و خاتمه.

۱- س: آن

۲- س: و این رساله مرتّب است بر

[مقدّمه]

امّا مقدّمه[۱] در بیان معنی جفر و اصطلاحات[۲] اوست که دانستن این جمله از ضروریات است و فصول در بیان اَعمالی که باعث بر حصول مراد است و خاتمه در بیان استخراجات آینده و استکشافات رموزهای خفیّه و در مقدّمه مقدّماتی است. مقدّمهٔ اول در تحقیق معنی و اصطلاحاتی که موقوفٌ علیهِ این کتاب است.

بدان أرْشَدَکَ اللهُ تَعالیٰ که «جَفر» در لغتِ عرب، چاه روشنِ آب را گویند که به کشیدن دَلو[۳]، تیره و ناقص نگردد و در اصطلاح ارباب کشف، بحری[۴] است از[۵] ینابیع فیض بحار؛ فایض[۶] الجود باشد و منفجر شود در قلوب اصحاب شهود و عهود لِیَکونَ باعِثاً عَلیٰ تَحْصیلِ الرُّموزاتِ[۷] وَکاشفاً بِکَیفِیَّةِ الْحالاتِ رَزَقَهُ اللهُ تَعالیٰ لِجَمیعِ الأحْبابِ إنَّهُ کَریمٌ تَوّابٌ.

۱- س: المقدّمة

۲- س: و اصطلاحاتی که موقوف علیه...

۳- س: نزح دوال

۴- س: آن

۵- س: که از...

۶- س: فائز

۷- رموزات، جمع الجمع و نادرست است. صحیح آن، «الرّموز» است.

امّا مقدّمهٔ ثانی[۱] در بیان اصطلاحاتی که دانستن آن در[۲] اینجا از ضروریات است و این اصطلاحات[۳] را انواع البسط خوانند.

اوّل بسط عددی است و این بر دو نوع است: یکی معروف و مشهور و دیگری بسط ترکیب[۴] و هر دو مُستَحسَن و معمولٌ بِه[۵] است امّا در بسط عددی[۶] چنان است که هر کلمه[۷] را که خواهی[۸]، حروف او را قطع کن[۹] و ببین[۱۰] هریک از این[۱۱] حروف، چه[۱۲] عدد دارد[۱۳] از[۱۴] اعداد ابجد، پس[۱۵] استنطاق عددِ[۱۶] هریک را جداگانه جمع کن[۱۷] و حروف مستنطقه[۱۸] را جمع کن[۱۹] که بسط عددی [همان] است.

۱- س: المقدّمة الثّانية
۲- م: ندارد
۳- س: اصطلاحات الهامّ
۴- س: یکی در بسط و یکی دیگر در ترکیب
۵- م: مهمّات
۶- س: بسط عددیِ حروف...
۷- س: کلمه‌ای
۸- فقط در «م» آمده است.
۹- س: مقطَع کنی
۱۰- س: ببینی که
۱۱- س: آن
۱۲- س: چند
۱۳- س: است
۱۴- س: در
۱۵- س: و استنطاق
۱۶- س: عددیِ
۱۷- س: کنی
۱۸- س: مقطّعه
۱۹- س: کنی

امّا مقدّمهٔ ثانی[۱] در بیان اصطلاحاتی که دانستن آن در[۲] اینجا از ضروریات است و این اصطلاحات[۳] را انواع البسط خوانند.

اوّل بسط عددی است و این بر دو نوع است: یکی معروف و مشهور و دیگری بسط ترکیب[۴] و هر دو مُستَحسَن و معمولٌ بِه[۵] است امّا در بسط عددی[۶] چنان است که هر کلمه[۷] را که خواهی[۸]، حروف او را قطع کن[۹] و ببین[۱۰] هر یک از این[۱۱] حروف، چه[۱۲] عدد دارد[۱۳] از[۱۴] اعداد ابجد، پس[۱۵] استنطاق عددِ[۱۶] هر یک را جداگانه جمع کن[۱۷] و حروف مستنطقه[۱۸] را جمع کن[۱۹] که بسط عددی [همان] است.

۱- س: المقدّمة الثّانیة
۲- م: ندارد
۳- س: اصطلاحات الهامّ
۴- س: یکی در بسط و یکی دیگر در ترکیب
۵- م: مهمّات
۶- س: بسط عددیِ حروف...
۷- س: کلمه‌ای
۸- فقط در «م» آمده است.
۹- س: مقطَع کنی
۱۰- س: ببینی که
۱۱- س: آن
۱۲- س: چند
۱۳- س: است
۱۴- س: در
۱۵- س: و استنطاق
۱۶- س: عددیِ
۱۷- س: کنی
۱۸- س: مقطّعه
۱۹- س: کنی

و[۱] در ترکیب، بسط حروف عبارت است از تلفّظ کردن با[۲] زُبر و بیّنات و این بسط را بسط لفظی و بسط ظاهری نیز خوانند.[۳]

دوم[۴] بسط طبیعی: و آن[۵] عبارت است از آوردن حروفی که مربّی و مقوّی بوَد هر[۶] حرف[۷] مطلوب را به حسب طبیعت. چنان که حرف آتشی را هوائی مربّی است و عکس؛ حرف آب را خاک مربّی است و عکس. وَ عَلیٰ هٰذَا الْقِیاسِ.

سوم[۸] بسط عزیزی است و این عبارتست از طالب بودن هریک از حروفِ آتشی حرف[۹] هوایی را که هم درجهٔ او باشد [و] طالب بودنِ حروف آبی، حروف[۱۰] خاکی را که هم درجهٔ او باشد. چنانچه الفِ اهطمفشذ، طالب بای[۱۱] بوینصتض بود و همچنین[۱۲] جیم[۱۳]

۱- س: امّا
۲- نسخهٔ «س» با ندارد.
۳- س: گویند.
۴- س: امّا دویم
۵- س: این
۶- س: مَر
۷- س: حروف
۸- س: سیم
۹- س: حروف
۱۰- س: و
۱۱- س: حروف
۱۲- م: هم
۱۳- س: حروف

جزکقشظ، طالب دال[1] دحلعرخغ است وَ قِسْ عَلیٰ هٰذا سائِرَ الْحُرُوفِ و این بسط عزیزی بغایت معتبر و معمولِ ائمهٔ این فن[2] است[3] ألا تَریٰ أنَّ الْعَزیزی[4] مُتَرادَفانِ[5] مُتجانِسانِ لا فَرْقَ بَیْنَهُما فِی الصُّورَةِ.

چهارم[6] بسط ترفّع است و این بر سه نوع است: اوّل عددی، دوم حرفی، سوم[7] طبعی[8]. امّا عددی عبارت است از ترفّع حروف[9] مطلوب به حسب اعدادی که قائم بر ایشان است[10] از وضع ابجد چنان که عددِ هریک از حروف مطلوب[11] اگر در[12] درجهٔ آحاد است، او را به درجهٔ عشرات برند و اگر در درجهٔ عشرات است به درجهٔ مآت برند و اگر در درجهٔ مآت است، به درجهٔ الوف برند. مثال: محمّد را خواستیم که بسط ترفّع عددی کنیم و از آن بسط، تحصیل حروف نماییم. نظر کردیم در «م» محمّد، عددش چهل

۱- س: حروف

۲- «س» این ترکیب را ندارد.

۳- در «س» عبارت ناخوانایی بدین صورت است: در این فن که هم دانم است از بسط طبیعی

۴- س: العزیز و العزیز

۵- س: مرادفان

۶- س: اما چهارم

۷- م: سیم

۸- س: طبیعی

۹- س: حرف

۱۰- س: قائم است بر ایشان

۱۱- «م»، این واژه را ندارد.

۱۲- «م» این واژه را ندارد.

جزکقشظ، طالب دال[۱] دحلعرخغ است وَ قِسْ عَلیٰ هٰذا سائِرَ الْحُرُوفِ و این بسط عزیزی بغایت معتبر و معمولِ ائمهٔ این فن[۲] است[۳] ألا تَریٰ أنَّ الْعَزیزی[۴] مُتَرادَفانِ[۵] مُتجانِسانِ لا فَرْقَ بَیْنَهُما فِی الصُّورَةِ.

چهارم[۶] بسط ترفّع است و این بر سه نوع است: اوّل عددی، دوم حرفی، سوم[۷] طبعی[۸]. امّا عددی عبارت است از ترفّع حروف[۹] مطلوب به حسب اعدادی که قائم بر ایشان است[۱۰] از وضع ابجد چنان که عددِ هریک از حروف مطلوب[۱۱] اگر در[۱۲] درجهٔ آحاد است، او را به درجهٔ عشرات برند و اگر در درجهٔ عشرات است به درجهٔ مآت برند و اگر در درجهٔ مآت است، به درجهٔ الوف برند.
مثال: محمّد را خواستیم که بسط ترفّع عددی کنیم و از آن بسط، تحصیل حروف نماییم. نظر کردیم در «م» محمّد، عددش چهل

۱- س: حروف
۲- «س» این ترکیب را ندارد.
۳- در «س» عبارت ناخوانایی بدین صورت است: در این فن که هم دانم است از بسط طبیعی
۴- س: العزیز و العزیز
۵- س: مرادفان
۶- س: اما چهارم
۷- م: سیم
۸- س: طبیعی
۹- س: حرف
۱۰- س: قائم است بر ایشان
۱۱- «م»، این واژه را ندارد.
۱۲- «م» این واژه را ندارد.

بود.[۱] از درجهٔ عشرات[۲] به درجهٔ مآت[۳] بردیم چهارصد[۴] شد. استنطاق کردیم «ت» حاصل شد. باز «ح» محمد را که هشت[۵] است و[۶] در درجهٔ آحاد بود، به درجهٔ عشرات بردیم هشتاد[۷] شد. استنطاق نمودیم «ف» حاصل[۸] شد. باز «م» محمّد را از درجهٔ عشرات به درجهٔ مآت بردیم،[۹] «ت» حاصل شد و «د» محمّد را که چهار[۱۰] است از درجهٔ آحاد به درجهٔ عشرات بردیم، ۴۰ شد استنطاق نمودیم «م» از آن حاصل شد. صورت جمع[۱۱] «ت - ف - ت - م».

امّا بسط ترفّع حرفی عبارتست از ارتفاع هریک از حروف ابتثی[۱۲] یا ایقغی یا اهطمی یا ابجدی[۱۳] به[۱۴] حروف فاصله.

مثال: خواستیم که «محمد» را بسط ترفّع حرفی کنیم،[۱۵] اول از برای

۱- س: و
۲- س: عشرات است
۳- س: چون او را به مآت
۴- م: ۴۰۰
۵- م: ۸
۶- م: این حرف ربط را ندارد.
۷- م: ۸۰
۸- س: این واژه را ندارد.
۹- م: به طرز اوّل ساختیم،
۱۰- م: ۴
۱۱- م: ندارد
۱۲- س: ابجدی یا ابتثی...
۱۳- س: در ابتدای ذکر دوایر، نام ابجد را آورده است.
۱۴- تبدیل
۱۵- از این جا، عبارت ذکر شده از روی نسخهٔ «م» است.

«میم»، «ن» آوردیم و همچنین از برای «ح» محمد، «ط» آوردیم و از برای «میم» دومِ او باز «ن» آوردیم و از برای «دال» او «ه» آوردیم، پس ترقّع حرفیِ محمد چنین شد:[۱] «ن - ط - ن - ه» امّا[۲] بسط ترفّع طبیعی عبارتست از التقای[۳] حروف به حسب طبیعت چنان که حروف خاکی را تبدیل کنند به آبی و حروف آبی[۴] را ترقّی[۵] دهند به هوایی و /حروف/ هوایی را ترقّی دهند به آتشی و چون آتش بالاترین طبایع است از او ترقّی ممکن نیست و[۶] حروف آتشی را حال خود گذارند.

مثال: خواستیم که محمد را بسط ترفّع طبیعی کنیم چون «م»[۷] از حروف آتشی است و از او ترقّی ممکن نیست[۸]، /آن را/ به حال خود گذاشتیم، پس به جای[۹] «ح» محمد، «ن» آوردیم و باز «م»[۱۰] دوم را به جهت علّت مذکوره به حال خود گذاشتیم و از برای[۱۱] «د»

۱- تا اینجا از «م» نقل شد.
۲- س: و
۳- س: ارتفاع
۴- م: آب
۵- س: تبدیل و ترقّی
۶- س: به جای این عبارت از «آتش، بالاترین...» تا اینجا آورده است: بالاتر از آتش طبایع نیست.
۷- م: میم
۸- م: نبود
۹- س: عوض
۱۰- م: میم
۱۱- «س» به جای این عبارت آورده است: و «م» دیگر به جای خود مانده، عوض «د» هم «ج»

«میم»، «ن» آوردیم و همچنین از برای «ح» محمد، «ط» آوردیم و از برای «میم» دومِ او باز «ن» آوردیم و از برای «دال» او «ه» آوردیم، پس ترفّع حرفیِ محمد چنین شد:[1] «ن - ط - ن - ه» امّا[2] بسط ترفّع طبیعی عبارتست از التقای[3] حروف به حسب طبیعت چنان که حروف خاکی را تبدیل کنند به آبی و حروف آبی[4] را ترقّی[5] دهند به هوایی و /حروف/ هوایی را ترقّی دهند به آتشی و چون آتش بالاترین طبایع است از او ترقّی ممکن نیست و[6] حروف آتشی را حال خود گذارند.

مثال: خواستیم که محمد را بسط ترفّع طبیعی کنیم چون «م»[7] از حروف آتشی است و از او ترقّی ممکن نیست[8]، /آن را/ به حال خود گذاشتیم، پس به جای[9] «ح» محمد، «ن» آوردیم و باز «م»[10] دوم را به جهت علّت مذکوره به حال خود گذاشتیم و از برای[11] «د»

۱- تا اینجا از «م» نقل شد.
۲- س: و
۳- س: ارتفاع
۴- م: آب
۵- س: تبدیل و ترقّی
۶- س: به جای این عبارت از «آتش، بالاترین...» تا اینجا آورده است: بالاتر از آتش طبایع نیست،
۷- م: میم
۸- م: نبود
۹- س: عوض
۱۰- م: میم
۱۱- «س» به جای این عبارت آورده است: و «م» دیگر به جای خود مانده، عوض «د» هم «ج»

محمد هم «ج» آوردیم؛ پس، از بسط طبیعی «محمد» این حاصل شد[1]: «م - ز - م - ج»

پنجم:[2] بسط تجامع و آن عبارت است از جمع آوردن[3].

مثلاً: خواستیم که «محمد» را بسط تجامع کنیم و از آن تحصیل حروف نماییم. اوّل «محمد» [را] که طالب بود نوشتیم پس «جعفر» که مطلوب بود در عقب وی[4] نوشتیم. هر دو را به حروف مفرده بدین صورت[5] «م - ح - م - د - ج - ع - ف - ر». پس «م» محمد را با «ج» جعفر که سه بود جمع کردیم[6] چهل و سه[7] شد، استنطاق کردیم «ج - م»[8]. بعد از آن «ح» محمد را با «ع»[9] جعفر جمع کردیم[10] هفتاد و هشت[11] شد، استنطاق کردیم «ج - ع» شد[12] پس

...ادامه از صفحهٔ قبل
آوردیم.

۱- س: بدین صورت شد
۲- س: امّا پنجم
۳- س: نمودن
۴- س: را مطلوب ساختیم.
۵- س: نوع
۶- س: نمودیم
۷- م: ۴۳
۸- «م» این عبارت را ندارد.
۹- م: عین
۱۰- س: ساختیم
۱۱- م: ۷۸
۱۲- «م» این عبارت را ندارد.

«م» دوم[۱] محمد را با «ف» جعفر جمع کردیم، صد و بیست[۲] شد، استنطاق کردیم «ک - ق» شد. پس «د» محمد را با «ر» جعفر جمع کردیم[۳] دویست و چهار[۴] شد و استنطاق نمودیم، حروف مستنطق این شد[۵]: «ج - م - ح - ع - ک - ق - د - ر»[۶] و طریق عمل هریک از این بسطها را در آخر کتاب ذکر خواهیم کرد[۷] به نحوی[۸] که در این هیچ ظنّت و اخفا[۹] نباشد.

ششم: بسط تضارب است و آن[۱۰] عبارت است از ضرب نمودن حروف[۱۱] اسم طالب[۱۲] با حروف[۱۳] اسم مطلوب و تحصیل حروف از آن حاصل ضرب نمودن[۱۴].

مثلاً: محمد، طالب و جعفر، مطلوب. پس «م»[۱۵] اول محمد را با

۱- م: دویم
۲- م: ۱۲۰
۳- س: ساختیم
۴- م: ۲۰۴
۵- استنطاق کردیم، «د - ر» شد که مجموع بدین صورت است...
۶- م: ج - ح - ع - ک - ق - ف - د - ر»
۷- م: مذکور خواهد شد
۸- م: طریقی
۹- س: هیچ ظنّ إلفاف و إخفا نباشد - عبارت متن، به قرینهٔ مقدّمهٔ اوّل گزیده شد.
۱۰- س: این
۱۱- م: این واژه را ندارد.
۱۲- س: طالب را
۱۳- م: این واژه را ندارد.
۱۴- فعل جمله، «تحصیل نمودن» است.
۱۵- م: میم

«م» دوم[۱] محمد را با «ف» جعفر جمع کردیم، صد و بیست[۲] شد، استنطاق کردیم «ک - ق» شد. پس «د» محمد را با «ر» جعفر جمع کردیم[۳] دویست و چهار[۴] شد و استنطاق نمودیم، حروف مستنطق این شد[۵]: «ج - م - ح - ع - ک - ق - د - ر»[۶] و طریق عمل هریک از این بسطها را در آخر کتاب ذکر خواهیم کرد[۷] به نحوی[۸] که در این هیچ ظنّت و اخفا[۹] نباشد.

ششم: بسط تضارب است و آن[۱۰] عبارت است از ضرب نمودن حروف[۱۱] اسم طالب[۱۲] با حروف[۱۳] اسم مطلوب و تحصیل حروف از آن حاصل ضرب نمودن[۱۴].

مثلاً: محمد، طالب و جعفر، مطلوب. پس «م»[۱۵] اول محمد را با

۱- م: دویم
۲- م: ۱۲۰
۳- س: ساختیم
۴- م: ۲۰۴
۵- استنطاق کردیم، «د - ر» شد که مجموع بدین صورت است...
۶- م: ج - ح - ع - ک - ق - ف - د - ر»
۷- م: مذکور خواهد شد
۸- م: طریقی
۹- س: هیچ ظنّ اِلفاف و اِخفا نباشد - عبارت متن، به قرینهٔ مقدّمهٔ اوّل گزیده شد.
۱۰- س: این
۱۱- م: این واژه را ندارد.
۱۲- س: طالب را
۱۳- م: این واژه را ندارد.
۱۴- فعل جمله، «تحصیل نمودن» است.
۱۵- م: میم

«ج»[۱] جعفر که سه است ضرب کردیم صد و بیست[۲] شد، استنطاق کردیم «ك - ق» شد. باز «ح» محمد را در «ع» جعفر ضرب نمودیم پانصد و شصت[۳] شد، استنطاق کردیم[۴] «س - ث» شد. آنگاه «م»[۵] محمد را در[۶] «ف» جعفر ضرب کردیم ۳۲۰۰ شد[۷] استنطاق کردیم[۸] «ر - غ - غ - غ» شد[۹]. پس «د»[۱۰] محمد را در[۱۱] «ر»[۱۲] جعفر ضرب کردیم هشتصد[۱۳] شد، استنطاق کردیم[۱۴] «ض» شد. پس حروف حاصله[۱۵] از بسط تضارب محمد با[۱۶] جعفر این شد[۱۷]: «ك - ف - س - ث - ر - غ - غ - غ - ض»[۱۸] و طایفه‌ای[۱۹] دیگر از جفریان در بسط تجامع و تضارب، عدد مجموع طالب با[۲۰] عدد مجموع مطلوب را جمع یا[۲۱] ضرب

۱- م: جیم
۲- م و س: ۱۲۰
۳- س و م: ۵۶۰
۴- م: نمودیم
۵- م: میم
۶- س: با
۷- م: ۳۲۰۰ و...
۸- س: این فعل را ندارد.
۹- س: این فعل را ندارد.
۱۰- م: دال
۱۱- م: با
۱۲- م: راء
۱۳- س و م: ۸۰۰
۱۴- م: نمودیم
۱۵- م: مستحصله
۱۶- م: و
۱۷- س: باشد
۱۸- م: ک - ق - س - ث - غ - غ - غ - ض.
۱۹- م: طایفه
۲۰- س: و
۲۱- س: و

کنند و از آن تحصیل حروف نمایند و این نوع اگر چه دور از اسلوب صواب نیست لیکن طریق اوّل[۱]، اتمّ و اکمل و انفع و اصوب و اقرب به اجابت[۲] و حصول مراد است. و الله اعلم[۳]

هفتم: بسط تواخی است و آن عبارت است از طالب بودن حروف متشابهه یا[۴] مترادفه هر[۵] حرف[۶] متشابه[۷] را که قرین باشند[۸] با یکدیگر در وضع ابجد که وضع لوح محفوظ حضرت باریتعالی عزّ اسمه است و این بسط تواخی را بسط تشابه[۹] و بسط تزاوج نیز گویند.

مثلاً[۱۰] خواستیم که از بسط تواخی «محمد» تحصیل حروف نماییم. چون در حروف «محمد» نظر کردیم، «م» از حروف مفرده بوده یعنی متواخیه و مترادفه و متشابهه[۱۱] نبود. آن را به جای خود گذاشتیم.

۱- م: طریقهٔ اولی
۲- م: اتم و اکمل است و قریب به اجابت...
۳- س: این عبارت را ندارد.
۴- س: با حروف
۵- س: که
۶- س: حروف
۷- متشابهه
۸- م: باشد
۹- س: متشابهه
۱۰- س: مثالش
۱۱- مترادفه و متشابهه

کنند و از آن تحصیل حروف نمایند و این نوع اگر چه دور از اسلوب صواب نیست لیکن طریق اوّل[۱]، اتمّ و اکمل و انفع و اصوب و اقرب به اجابت[۲] و حصول مراد است. و الله اعلم[۳]

هفتم: بسط تواخی است و آن عبارت است از طالب بودن حروف متشابهه یا[۴] مترادفه هر[۵] حرف[۶] متشابه[۷] را که قرین باشند[۸] با یکدیگر در وضع ابجد که وضع لوح محفوظ حضرت باریتعالی عزّ اسمه است و این بسط تواخی را بسط تشابه[۹] و بسط تزاوج نیز گویند.

مثلاً[۱۰] خواستیم که از بسط تواخی «محمد» تحصیل حروف نماییم. چون در حروف «محمد» نظر کردیم، «م» از حروف مفرده بوده یعنی متواخیه و مترادفه و متشابهه[۱۱] نبود. آن را به جای خود گذاشتیم.

۱- م: طریقهٔ اولی
۲- م: اتم و اکمل است و قریب به اجابت...
۳- س: این عبارت را ندارد.
۴- س: یا حروف
۵- س: که
۶- س: حروف
۷- متشابهه
۸- م: باشد
۹- س: متشابهه
۱۰- س: مثالش
۱۱- مترادفه و متشابهه

پس به جای «ح» محمد، «ج» و «خ» آوردیم و به جای «د» محمد که از متواخیه[۱] بود،[۲] «ذ»[۳] آوردیم.[۴] پس مجموع حروف که از بسط تواخیِ محمد حاصل آمد[۵] چنین[۶] است: «م - ج - خ - م - ذ». پس علمای جفر، بسط تواخی را به جهت تسخیر قلوب الناس و اتّحاد اخوان و محبوب بودن در دلهای مردم و اخذ منافع و فوائد و تحصیل حاجات عامیه[۷] بغایت معتبر داشته‌اند چنانچه بعد از این در اعمال مقابله ذکر خواهم[۸] کرد بِعَونِ اللهِ تَعالیٰ وَ حُسْنِ تَوفیقاتِهِ.[۹]

هشتم: بسط تقوّی[۱۰] و آن عبارت است از قوّت یافتن حروف، پس ضرب آن حروف در نفسِ خودشان و این بر سه نوع است؛ زیرا که ضرب باطن حروف است در باطن حروف و ضرب ظاهر حروف است در ظاهر حروف و یا[۱۱] ضرب باطن حروف است در ظاهر

۱- م: مترادفه
۲- س: به جهت او «ذ»
۳- م: ذال
۴- س: تواخی «د» را پیش از «ح» آورده که سهو القلم کاتب است.
۵- س: شد
۶- س: این
۷- م: این واژه را ندارد.
۸- م: خواهیم
۹- س: توفیقه
۱۰- س: بسط تقوّی کنیم
۱۱- س: باز

حروف و ما به جهت آسانی درک[۱] مبتدی، این سه نوع را در اسم محمد خواهیم نمود وَ بِاللهِ الْعِصْمَةُ وَ التَّوفیقُ.

مثلاً خواستیم که اسم محمد را بسط تقوّی کنیم بر نهج اوّل یعنی ضرب باطن در باطن، پس «م»[۲] محمد را که چهل[۳] است در چهل[۴] ضرب کردیم هزار و ششصد[۵] شد،[۶] استنطاق کردیم «خ - غ»[۷] شد. باز[۸] «ح» محمد را که ۸ بود در هشت[۹] ضرب کردیم شصت و چهار شد، استنطاق کردیم[۱۰] «د - س»[۱۱] شد. باز «م»[۱۲] را بر نهج مذکور در نفسش ضرب کردیم و مستنطق نمودیم «خ» و «غ» شد. باز «د»[۱۳] محمد را که چهار[۱۴] است در چهار[۱۵] ضرب کردیم، شانزده[۱۶] شد، استنطاق کردیم[۱۷] «و - ی»[۱۸] شد. مجموع

۱- س: درک آسانی
۲- م: میم
۳- س و م: ۴۰
۴- م: ۴۰
۵- س و م: ۱۶۰۰
۶- م: و
۷- م: «خ» و «غ»
۸- س: پس
۹- م: ۸
۱۰- س: بر نهج مذکور مستنطق ساختیم
۱۱- م: «د» و «س»
۱۲- م: میم
۱۳- م: دال
۱۴- س و م: ۴
۱۵- م: ۴
۱۶- س و م: ۱۶
۱۷- م: نمودیم
۱۸- م: «و» و «ی»

حروف و ما به جهت آسانی درک[۱] مبتدی، این سه نوع را در اسم محمد خواهیم نمود وَ بِاللهِ الْعِصْمَةُ وَ التَّوفیقُ.

مثلاً خواستیم که اسم محمد را بسط تقوّی کنیم بر نهج اوّل یعنی ضرب باطن در باطن، پس «م»[۲] محمد را که چهل[۳] است در چهل[۴] ضرب کردیم هزار و ششصد[۵] شد،[۶] استنطاق کردیم «خ - غ»[۷] شد. باز[۸] «ح» محمد را که ۸ بود در هشت[۹] ضرب کردیم شصت و چهار شد، استنطاق کردیم[۱۰] «د - س»[۱۱] شد. باز «م»[۱۲] را بر نهج مذکور در نفسش ضرب کردیم و مستنطق نمودیم «خ» و «غ» شد. باز «د»[۱۳] محمد را که چهار[۱۴] است در چهار[۱۵] ضرب کردیم، شانزده[۱۶] شد، استنطاق کردیم[۱۷] «و - ی»[۱۸] شد. مجموع

۱- س: درک آسانی
۲- م: میم
۳- س و م: ۴۰
۴- م: ۴۰
۵- س و م: ۱۶۰۰
۶- م: و
۷- م: «خ» و «غ»
۸- س: پس
۹- م: ۸
۱۰- س: بر نهج مذکور مستنطق ساختیم
۱۱- م: «د» و «س»
۱۲- م: میم
۱۳- م: دال
۱۴- س و م: ۴
۱۵- م: ۴
۱۶- س و م: ۱۶
۱۷- م: نمودیم
۱۸- م: «و» و «ی»

حروف مستحصله[۱] از بسط تقوّی محمد به عنوان ضرب باطن در باطن این شد: «خ - غ - د - س - خ - غ - و - ی» و چون خواستیم که محمد را بسط تقوّی کنیم،[۲] به نوعی که ضرب کنیم عدد ظاهر حروف را در ظاهر حروف؛ و مراد از[۳] ظاهر حروف این است که ببیند در چندم مرتبه است از مراتب ابجدی، آن مرتبه را عدد اعتبار[۴] نماید. مثلاً: «الف» را که در اوّل است، یکعدد[۵] و «ب» که در مرتبهٔ دو است، دو و «ج» که در مرتبهٔ سوم[۶] است، سه عدد دارد و علی هذا القیاس که «غ» در مرتبهٔ بیست و هشت[۷] است که نهایت مراتب است.

پس «م» محمد که به حسب عدد در مرتبهٔ سیزدهم است در سیزده[۸] ضرب کردیم، صد و شصت و نه[۹] [شد]. استنطاق کردیم[۱۰] چنین[۱۱] شد: «ط - س - ق». باز «ح» محمد را که در مرتبهٔ هشت

۱- م: مستخلصه
۲- س: نماییم
۳- س: به
۴- اعشار
۵- م: در اوّل است و یکعدد دارد
۶- س: سه - م: سیم.
۷- س: ندارد - م: ۲۸
۸- س: ۱۳
۹- س و م: ۱۶۹
۱۰- م: نمودیم
۱۱- س: این

است در هشت ضرب کردیم، شصت و چهار[۱] شد. استنطاق کردیم[۲] «د - س» شد. باز «م» دوم[۳] محمد را که سیزده[۴] باشد در سیزده[۵] ضرب کردیم و استنطاق نمودیم این شد صد و شصت و نه، استنطاق کردیم «ط - س - ق» شد.[۶] باز[۷] «د»[۸] محمد را که چهار[۹] بود[۱۰] در چهار[۱۱] ضرب کردیم شانزده[۱۲] شد. استنطاق کردیم[۱۳] «و - ی» شد. پس حروف مستحصله از بسط تقوّی محمد به عنوان ضرب عدد مرتبه در خودش[۱۴] یعنی ضرب ظاهر در ظاهر[۱۵] این شد[۱۶]: «ط -س -ق -د -س -ط -س -ق -و - ی». امّا بسط تقوّی به عنوان ضرب باطن در ظاهر یعنی ضرب عدد ابجدی در عدد مرتبه، طریقش آن است که[۱۷] «م»[۱۸] محمد را که چهل[۱۹] است[۲۰]

۱- س و م: ۶۴
۲- م: استنطاق نمودیم، این شد
۳- م: دویم
۴- س: ۱۳
۵- س: ندارد
۶- م: فعل ندارد.
۷- م: ندارد.
۸- م: دال
۹- س و م: ۴
۱۰- س: است
۱۱- م: ۴
۱۲- س و م: ۱۶
۱۳- س: نمودیم
۱۴- س: خودشان
۱۵- س: ندارد
۱۶- س: باشد
۱۷- م: چون خواهیم که محمد را بسط تقوّی کنیم به عنوان آخر یعنی ضرب باطن در ظاهر...
۱۸- م: میم
۱۹- س و م: ۴۰
۲۰- م: بود

است در هشت ضرب کردیم، شصت و چهار[۱] شد. استنطاق کردیم[۲] «د - س» شد. باز «م» دوم[۳] محمد را که سیزده[۴] باشد در سیزده[۵] ضرب کردیم و استنطاق نمودیم این شد صد و شصت و نه، استنطاق کردیم «ط - س - ق» شد.[۶] باز[۷] «د»[۸] محمد را که چهار[۹] بود[۱۰] در چهار[۱۱] ضرب کردیم شانزده[۱۲] شد. استنطاق کردیم[۱۳] «و - ی» شد. پس حروف مستحصله از بسط تقوّی محمد به عنوان ضرب عدد مرتبه در خودش[۱۴] یعنی ضرب ظاهر در ظاهر[۱۵] این شد[۱۶]: «ط -س -ق -د -س -ط -س -ق -و -ی». امّا بسط تقوّی به عنوان ضرب باطن در ظاهر یعنی ضرب عدد ابجدی در عدد مرتبه، طریقش آن است که[۱۷] «م»[۱۸] محمد را که چهل[۱۹] است[۲۰]

۱- س و م: ۶۴
۲- م: استنطاق نمودیم، این شد
۳- م: دویم
۴- س: ۱۳
۵- س: ندارد
۶- م: فعل ندارد.
۷- م: ندارد.
۸- م: دال
۹- س و م: ۴
۱۰- س: است
۱۱- م: ۴
۱۲- س و م: ۱۶
۱۳- س: نمودیم
۱۴- س: خودشان
۱۵- س: ندارد
۱۶- س: باشد
۱۷- م: چون خواهیم که محمد را بسط تقوّی کنیم به عنوان آخر یعنی ضرب باطن در ظاهر...
۱۸- م: میم
۱۹- س و م: ۴۰
۲۰- م: بود

در سیزده[۱] ضرب کردیم پانصد و بیست[۲] شد استنطاق نمودیم[۳] این شد «ك - ث» و باز «ح» محمد را که هشت بود در هشت[۴] ضرب کردیم شصت و چهار[۵] شد، استنطاق کردیم «د - س» شد و باز «م» ثانی محمد را به طریق مذکوره در سیزده ضرب کردیم و استنطاق نمودیم[۶] بعد از ضرب و استنطاق «ك - ث» شد و باز «د» محمد را که چهار[۷] است در چهار ضرب کردیم شانزده[۸] شد، استنطاق نمودیم «و - ی» شد. پس بسط حروف مستحصله از بسط تقوّی ضرب باطن در ظاهر محمد[۹] این شد:[۱۰] «ك - ث - د - س - ك - ث - و - ی».[۱۱]

نهم:[۱۲] بسط تضاعیف است و آن عبارت است از[۱۳] دو چندان ساختنْ عدد حروفی را که قائم است بر ایشان از وضع مغاربه /دایرهٔ

۱- س: ۱۳
۲- س: ندارد - م: ۵۲۰
۳- س: این عبارت اخیر را ندارد.
۴- س و م: ۸
۵- س و م: ۶۴
۶- س: این عبارت را ندارد.
۷- م: ۴
۸- م: ۱۶
۹- م: محمد اخیر...
۱۰- م: باشد
۱۱- س: این عبارت را زیاده دارد «تمام شد بسط تقوّی.»
۱۲- م: ندارد
۱۳- م: بسط تضاعیف، عبارت است از...

ابجد]/.

مثلاً خواستیم که محمد را بسط تضاعیف کنیم[۱] و از آن تحصیل حروف نماییم[۲]، اولاً «م» محمد را که چهل است[۳] مضاعف کردیم[۴] هشتاد شد، استنطاق کردیم[۵] «ف» شد. باز[۶] «ح» محمد را که در تضاعیف شانزده[۷] می‌شود استنطاق کردیم[۸] «و - ی» شد. باز «م» محمد را که چهار است تضعیف و تنطیق نمودیم، «ف» شد[۹] و «د» او هشت که «ح» باشد[۱۰]. پس حروف مستحصله از بسط تضاعیفِ اسم[۱۱] محمد این شد: «ف - و - ی - ف - ح».

دهم: بسط تکسیر[۱۲] که عبارت از تحصیل حروف است[۱۳] از حروف دیگر به نوعی که کسورات تسعة اعتبار کنند[۱۴] و به هر[۱۵] کسری که

۱- م: نماییم
۲- م: این عبارت را ندارد.
۳- س: بود
۴- م: چون تضعیف کردیم،
۵- م: نمودیم
۶- م: پس
۷- م: ۱۶
۸- م: نمودیم
۹- س: و «م» ثانی نیز «ف» شد
۱۰- م: این عبارت را ندارد
۱۱- م: ندارد
۱۲- م: و بسط تکیسر - س: ندارد
۱۳- م: ندارد
۱۴- اشعار نمایند
۱۵- س: به - م: بر. گویا هر دو تحریفی از «بِهَر» باشد که در اینجا صحیح است.

ابجد].

مثلاً خواستیم که محمد را بسط تضاعیف کنیم[۱] و از آن تحصیل حروف نماییم[۲]، اولاً «م» محمد را که چهل است[۳] مضاعف کردیم[۴] هشتاد شد، استنطاق کردیم[۵] «ف» شد. باز[۶] «ح» محمد را که در تضاعیف شانزده[۷] می‌شود استنطاق کردیم[۸] «و - ی» شد. باز «م» محمد را که چهار است تضعیف و تنطیق نمودیم، «ف» شد[۹] و «د» او هشت که «ح» باشد[۱۰]. پس حروف مستحصله از بسط تضاعیفِ اسم[۱۱] محمد این شد: «ف - و - ی - ف - ح».

دهم: بسط تکسیر[۱۲] که عبارت از تحصیل حروف است[۱۳] از حروف دیگر به نوعی که کسورات تسعة اعتبار کنند[۱۴] و به هر[۱۵] کسری که

۱- م: نماییم
۲- م: این عبارت را ندارد.
۳- س: بود
۴- م: چون تضعیف کردیم،
۵- م: نمودیم
۶- م: پس
۷- م: ۱۶
۸- م: نمودیم
۹- س: و «م» ثانی نیز «ف» شد
۱۰- م: این عبارت را ندارد
۱۱- م: ندارد
۱۲- م: و بسط تکیسر - س: ندارد
۱۳- م: ندارد
۱۴- اشعار نمایند
۱۵- س: به - م: بر. گویا هر دو تحریفی از «بِهَر» باشد که در اینجا صحیح است.

داشته باشد[۱] حرفی[۲] حاصل کنند.

مثلاً: خواستیم که محمد[۳] را تکسیر نموده از [آن] حروف[۴] دیگر حاصل نماییم. اوّلاً «م»[۵] را کسورات کردیم بدین نوع که «م» چهل[۶] می‌باشد و نصفش بیست[۷] را که مستنطق کنیم[۸] «ک» می‌شود[۹]. دیگر از کسورات، ربع است و آن ده[۱۰] بُوَد و آن را مستنطق ساختیم «ی» شد[۱۱] و دیگر از کسورات «م» ثمن بود و آن پنج[۱۲] باشد، استنطاق کردیم[۱۳] «ه» و باقی دو و نیم می‌ماند [که] به حساب در نمی‌آید. آمدیم بر سر «ح» محمد که هشت است، چون کسور کردیم نصفش چهار است مستنطق کردیم «د» شد[۱۴]، دیگر از کسوراتِ «ح» ربع است و آن دو است دو حرف «با» است[۱۵] و دیگر از کسورات «ح» ثمن است و آن یکی است که «الف» است[۱۶]

۱- م: باشند
۲- س: حروف
۳- م: بسط محمد...
۴- م: حرفی
۵- م: میم
۶- س و م: ۴۰
۷- س و م: ۲۰
۸- س: ندارد
۹- س: است
۱۰- م: ۱۰
۱۱- س: و ربعش «ی» است که ۱۰ باشد
۱۲- م: ۵
۱۳- م: دیگر از کسورات ثمن است که پنج باشد «ه»
۱۴- س: باشد
۱۵- س: ربعش دو که «ب» است
۱۶- س: و ثمنش که «الف» است

و باز «م»[۱] دوم[۲] محمد را به طرز مذکور کرده تحصیل حروف[۳] کرده، آمدیم بر سر «د» محمد؛ از کسوراتِ «د» نصف است و آن دو است که حرف «ب» باشد و دیگر از کسوراتْ ربع است که یکی باشد و آن «الف» است.[۴] پس مجموع حروف مستحصله از بسط تکسیرِ محمد این باشد:[۵] «ك - ى - ح - د - هـ - ب - ا - د - ب - ا - ك - ى - ح - د - هـ - ب - ا - ب - ا»[۶]

یازدهم: بسط تمازج، نیکوترین انواع بسط[۷] است و تمازج، ارتفاع[۸] و به معنیِ[۹] آمیختنِ مطلق است در لغت[۱۰]. امّا در اصطلاح ارباب جفر عبارت است از آمیختن اسمین[۱۱]، اسم طالب با اسم[۱۲] مطلوب، اعمّ از آن که اسم مطلوب از اسماء الهی باشد یا

۱- س و م: میم
۲- م: دویم
۳- م: حرف حروف
۴- س: باز میم ثانی به دستور و «د» که چهار است، نصفش دو «ب» و ربعش یک که «الف» است.
۵- م: شد
۶- م: «ک - ی - هـ - د - ب - ا - ک - ی - هـ - ب»
۷- م: اعمال
۸- م: ارتفاعی است
۹- س: بعضی - تصحیف کاتب است.
۱۰- س: و رفعت - تصحیف کاتب است.
۱۱- م: ندارد. منظور، «طالب» و «مطلوب» است.
۱۲- م: و

و باز «م»[۱] دوم[۲] محمد را به طرز مذکور کرده تحصیل حروف[۳] کرده، آمدیم بر سر «د» محمد؛ از کسوراتِ «د» نصف است و آن دو است که حرف «ب» باشد و دیگر از کسوراتْ ربع است که یکی باشد و آن «الف» است.[۴] پس مجموع حروف مستحصله از بسط تکسیرِ محمد این باشد:[۵] «ك - ی - ح - د - هـ - ب - ا - د - ب - ا - ك - ی - ح - د - هـ - ب - ا - ب - ا»[۶]

یازدهم: بسط تمازج، نیکوترین انواع بسط[۷] است و تمازج، ارتفاع[۸] و به معنیِ[۹] آمیختنِ مطلق است در لغت[۱۰]. امّا در اصطلاح ارباب جفر عبارت است از آمیختن اسمین[۱۱]، اسم طالب با اسم[۱۲] مطلوب، اعمّ از آن که اسم مطلوب از اسماء الهی باشد یا

۱- س و م: میم
۲- م: دویم
۳- م: حرف حروف
۴- س: باز میم ثانی به دستور و «د» که چهار است، نصفش دو «ب» و ربعش یک که «الف» است.
۵- م: شد
۶- م: «ک - ی - هـ - د - ب - ا - ک - ی - هـ - ب»
۷- م: اعمال
۸- م: ارتفاعی است
۹- س: بعضی - تصحیف کاتب است.
۱۰- س: و رفعت - تصحیف کاتب است.
۱۱- م: ندارد. منظور، «طالب» و «مطلوب» است.
۱۲- م: و

غیر اسماء الهی[۱] و جهت مطالب دنیوی باشد[۲] یا اخروی و بسط تمازج عبارت است از[۳] مزاج کردن اسم طالب با[۴] اسم مطلوب، کائِناً مَنْ کانَ[۵].

مثلاً[۶]: خواستیم که «محمد» را بسط تمازج نماییم به نوعی که /آن را/ مطلوبِ «علیم» سازیم و علیم از اسمای الهی بود. چون محمد را با علیم مزاج کردیم چنین شد: «ع - م - ل - ح - ی - م - م - د»[۷] و چون «جعفر»[۸] /را/ با «محمد»[۹] مزاج کنیم چنین باشد: «ج - م - ع - ح - ف - م - ر - د»[۱۰] و باید[۱۱] دانست که در[۱۲] همه جا در اعمال حرفی، خصوصاً در اعمال تمازجِ اسماء[۱۳]، اسم طالب را بر اسم مطلوب مقدّم دارند و عمل کنند الاّ وقتی که مطلوب از اسماء الهی باشد[۱۴]. در این حال لابُدّ است از این که اسم خود را با اسمی از اسماء الهی که مشتمل بر مطلب باشد مزاج نمایند، اسم مطلوب را

۱- س: ندارد
۲- م: این کلمه را ندارد.
۳- س: این عبارت را ندارد.
۴- س: یا
۵- م: هرچه باشند
۶- س: مثال
۷- م: «م - ع - ل - ح - ی - م - م - د»
۸- م: محمد
۹- جعفر
۱۰- م: «م - ج - ح - ع - م - ف - د - ر»
۱۱- م: بباید
۱۲- م: این کلمه را ندارد.
۱۳- م: این کلمه را ندارد.
۱۴- م: از اسماء حسنیٰ فراگیرند او را...

بر طالب مقدّم دارند و(۱) دلیل تقدیم مطلوب بر طالب/ی که/ از اسماء الهی باشد،(۲) آنجا بر سه نوع است:

اوّل آن که چون اسم مطلوب از اسماء الهی باشد، حضرت باریتعالی(۳) بر ما به حسب ذاتْ مقدّم است(۴). او واجب است و ما مُمکِنیم(۵) و ممکن بی(۶)واجب وجودی ندارد. پس اوّل «واجب» است و بعد(۷) «ممکن». دوم آن که تقدیم حرفِ اِحدَی الاسماء بر دیگری، دلیل فرّ و احاطهٔ اوست بر دیگری(۸). و چون حضرت باری، «أعلی» و «أحکم» باشد، /نام مبارکش بر صدر نشانند./ و سوم آن که از ادب(۹) نیست که حرف اسم مملوک بر مالک مقدّم باشد.(۱۰) بنا بر این وجوه ثلاثه، اسم مطلوب را اینجا مقدّم دارند. امّا باید دانست که در باب اعمال، طالب را مطهّر(۱۱) و مطیّب(۱۲) بودن از جملهٔ لوازم

۱- «س» به جای عبارت فوق، این عبارت را دارد: «آن وقت باید که اسم مطلوب را مقدّم دارند چنانچه در مزاج اسم محمد با علیم.»

۲- م: این عبارت را ندارد.

۳- س: جناب حضرت باریتعالی...

۴- م: به حسب ذات، بر ما مقدّم است.

۵- م: ممکن

۶- س: بر

۷- م: دویم

۸- م: «دوم آن که چون حضرت باریتعالی عزّ اسمه بر ما به حسب علم محیط است پس ابتدا به اسم او، انفع و احکم است.»

۹- م: ذات

۱۰- س: دارند

۱۱- س: متطهّر

۱۲- س: نظیف

بر طالب مقدّم دارند و[۱] دلیل تقدیم مطلوب بر طالب/ی که/ از اسماء الهی باشد،[۲] آنجا بر سه نوع است:

اوّل آن که چون اسم مطلوب از اسماء الهی باشد، حضرت باریتعالی[۳] بر ما به حسب ذاتْ مقدّم است[۴]. او واجب است و ما مُمکِنیم[۵] و ممکن بی[۶]واجب وجودی ندارد. پس اوّل «واجب» است و بعد[۷] «ممکن». دوم آن که تقدیم حرفِ اِحدَی الاسماء بر دیگری، دلیل فرّ و احاطهٔ اوست بر دیگری[۸]. و چون حضرت باری، «أعلی» و «أحکم» باشد، /نام مبارکش بر صدر نشانند./ و سوم آن که از ادب[۹] نیست که حرف اسم مملوک بر مالک مقدّم باشد.[۱۰] بنا بر این وجوه ثلاثه، اسم مطلوب را اینجا مقدّم دارند. امّا باید دانست که در باب اعمال، طالب را مطهّر[۱۱] و مطیّب[۱۲] بودن از جملهٔ لوازم

۱- «س» به جای عبارت فوق، این عبارت را دارد: «آن وقت باید که اسم مطلوب را مقدّم دارند چنانچه در مزاج اسم محمد با علیم.»

۲- م: این عبارت را ندارد.

۳- س: جناب حضرت باریتعالی...

۴- م: به حسب ذات، بر ما مقدّم است.

۵- م: ممکن

۶- س: بر

۷- م: دویم

۸- م: «دوم آن که چون حضرت باریتعالی عزَّ اسمه بر ما به حسب علم محیط است پس ابتدا به اسم او، انفع و احکم است.»

۹- م: ذات

۱۰- س: دارند

۱۱- س: متطهّر

۱۲- س: نظیف

است، سیّما وقتی که مزاج با[1] اسم خود از اسماء حسنیٰ[2] نموده باشد[3] و عمل کرده باشد[4] و بدان مواظبت و مداومت[5] نماید[6] و همچنین ضرور است در[7] اعمال سعیده که ساعتْ نیکو باشد[8] و قمر، زاید النّور[9] باشد و نظرات نیکو مناسب عمل بوده باشد و اگر خواهد که به سرعت، مطلب حصول[10] یابد، باید که قمر در بُرج آتشی باشد و اگر نظر خواهد باید که قمر در بُرج آبی باشد و مبالغهٔ بسیار نماید و شرایط عمل[11] کَما یَنبَغی به جای[12] آورد، چنانکه ائمهٔ این فن گفته‌اند: «الأصْلُ فِی الأعْمالِ السَّعیدَةِ وَ النَّحیسَةِ[13] صَلاحُ حالِ الْکَواکِبِ» یا به عکس همین.[14] لابُدّ است هرکس[15] را که[16] عمل کند به جفر، اجتناب نمودن[17] از نکاح مُطلق زیرا که گفته‌اند: «الشَّهَواتُ تُنافِی[18] الدَّعَواتُ» و زبان را نیز از هرزه و هذیان[19] و تهمت و

۱- س: به
۲- س: حیّ
۳- م: باشی
۴- م: باشی
۵- م: مواهبت
۶- داشته باشی
۷- س: و
۸- م: فعل را ندارد.
۹- س: زائدْ نور
۱۰- س: مطلوب
۱۱- س: عملی
۱۲- س: به عمل
۱۳- س: «السّعیدة و النحیسة» را ندارد.
۱۴- م: این کلمه را ندارد.
۱۵- س: هرکسی
۱۶- س: که به
۱۷- س: نماید
۱۸- س: جفافی

دروغ[۲۰] نگاه دارد و[۲۱] لقمهٔ حلال طلب باید کرد[۲۲] و امر به معروف[۲۳] و نهی از منکر[۲۴] باید کرد و با بندگان خدایتعالی[۲۵] با[۲۶] راستی و درستی و صدق زندگانی باید کرد و هیچکس[۲۷] را دشمن نباید داشت[۲۸] مگر[۲۹] کسی را که قصد هلاک او کند[۳۰].[۳۱] و می‌باید که چون به عمل مشغول شود این آیه را بر کف دست راست خود نویسد که:[۳۲] «بَلیٰ قادِرِینَ عَلیٰ أن نُسَوِّیَ بَنانَهُ»[۳۳] وَ ذلِکَ[۳۴] سِرُّ الْکَشْفِ أُقْسِمُ[۳۵] إلَیْکَ فَاحْفَظْ[۳۶] عَنِ الأغْیارِ. و فی الجمله عامل را از لوازم است[۳۷] از بخوراتِ لطیفه[۳۸] در اعمالِ سعیده وَ فِی الشَّرِّ[۳۹] بِالْعَکْسِ[۴۰] و فی الجمله طالب را ناچار است[۴۱] از رعایت این

۱۹- س: هرزه‌گویی
۲۰- س: این کلمات را ندارد.
۲۱- س: و دروغ و بهتان نگوید
۲۲- س: نماید
۲۳- س: حروف
۲۴- س: نهی منکر
۲۵- س: خدا
۲۶- س: به
۲۷- م: کس
۲۸- س: نداشته باشد
۲۹- س: هرچند
۳۰- م: داشته باشد
۳۱- س: این عبارت را زیاده دارد: «و در آزار او باشد، ضرر به او نرساند.»
۳۲- س: بر کف دست راست، این آیه نویسد
۳۳- قرآن کریم، سورهٔ قیامة، آیهٔ ۴.
۳۴- م: انک
۳۵- س: اسم
۳۶- م: واحفظ
۳۷- س: لوازم است حامل را که...
۳۸- س: لطیف
۳۹- س: شرّ
۴۰- س: به عکس
۴۱- م: ناچار است طالب را...

دروغ[۲۰] نگاه دارد و[۲۱] لقمهٔ حلال طلب باید کرد[۲۲] و امر به معروف[۲۳] و نهی از منکر[۲۴] باید کرد و با بندگان خدایتعالی[۲۵] با[۲۶] راستی و درستی و صدق زندگانی باید کرد و هیچکس[۲۷] را دشمن نباید داشت[۲۸] مگر[۲۹] کسی را که قصد هلاک او کند[۳۰].[۳۱] و می‌باید که چون به عمل مشغول شود این آیه را بر کف دست راست خود نویسد که:[۳۲] «بَلیٰ قادِرِینَ عَلیٰ أن نُسَوِّیَ بَنانَهُ»[۳۳] وَ ذلِکَ[۳۴] سِرُّ الْکَشْفِ أُقْسِمُ[۳۵] إلَیْکَ فَاحْفَظْ[۳۶] عَنِ الأغْیارِ. و فی الجمله عامل را از لوازم است[۳۷] از بخوراتِ لطیفه[۳۸] در اعمالِ سعیده وَ فِی الشَّرِّ[۳۹] بِالْعَکْسِ[۴۰] و فی الجمله طالب را ناچار است[۴۱] از رعایت این

۱۹- س: هرزه‌گویی

۲۰- س: این کلمات را ندارد.

۲۱- س: و دروغ و بهتان نگوید

۲۲- س: نماید

۲۳- س: حروف

۲۴- س: نهی منکر

۲۵- س: خدا

۲۶- س: به

۲۷- م: کس

۲۸- س: نداشته باشد

۲۹- س: هرچند

۳۰- م: داشته باشد

۳۱- س: این عبارت را زیاده دارد: «و در آزار او باشد، ضرر به او نرساند.»

۳۲- س: بر کف دست راست، این آیه نویسد

۳۳- قرآن کریم، سورهٔ قیامة، آیهٔ ۴.

۳۴- م: انک

۳۵- س: اسم

۳۶- م: واحفظ

۳۷- س: لوازم است حامل را که...

۳۸- س: لطیف

۳۹- س: شرّ

۴۰- س: به عکس

۴۱- م: ناچار است طالب را...

شرایط و تطبیق احوال به این علم شریف[۱] تا کار بر نهج مراد برآید.[۲]

تمام شد شرایط /و/ مقدّمات این علم[۳] شریف و نسخهٔ لطیف[۴]؛ اکنون بر سر اعمال رویم و شرح احوال هر یک از این انواع بسط[۵] را به عبارت شافی و بیان وافی بیان نموده[۶] در عمل خواهیم آورد إنْ شاءَ اللّه[۷]

فصل نخست، تقدیم ما یحضر ایمن علی المقدّمات و هی[۸] البخور فافهم و الله اعلم.[۹]

۱- م: این عبارت را ندارد.
۲- م: میسّر گردد
۳- م: عمل
۴- م: شریف
۵- م: انواع البسط
۶- س: سازیم
۷- م: این عبارت را اضافه دارد. «و الله اعلم»
۸- م: فی
۹- س: بعد تقدیم نخست ما بهزاعی علی (؟؟) المقدمات و هی بخور فافهم و الله اعلم.

فصل

در بیان عمل بسط عزیزی و طبیعی و طریق استخراج ملائکه و اعوان و قسم و عزیمت اسماء الله و شرط دعوت و قرائت و طریق تصاریف[۱] بر نهجی[۲] که مراد[۳] برآید.

بر ضمایر صافیهٔ ازکیا[۴] واضح و لایح باشد[۵] که طریق عمل بسط عددی و حرفی در کتب ائمّهٔ جفر /و/ عارفین بینا[۶] واقع شده سیّما جفر آدم علیه‌السلام و جواهر الالواح افلاطون و جفر خافیهٔ حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام و امیرالمؤمنین علیه‌السلام[۷] که جمع فرموده‌اند و مذکور است فی الجمله اعمالی که در صحائف عارفین[۸] واقع است از بسط حروف عددی بیرون نیست و تمام آن[۹] در اعمال این دو بسط مذکور است و بر خاصّ و عامّ[۱۰] اشتهار تمام دارد و بنابراین،[۱۱] این

۱– م: تعریف

۲– س: نهج

۳– س: ایراد

۴– س: برخی بر حافیهٔ اکناف...

۵– م: واضح است و لایح...

۶– م: بسیار

۷– م: امیرالمؤمنین (ع) را ندارد.

۸– م: صحائف العارفین

۹– م: «آن» را ندارد.

۱۰– س: خواص عوام

۱۱– م: اعمال

فصل

در بیان عمل بسط عزیزی و طبیعی و طریق استخراج ملائکه و اعوان و قسم و عزیمت اسماء الله و شرط دعوت و قرائت و طریق تصاریف[۱] بر نهجی[۲] که مراد[۳] برآید.

بر ضمایر صافیهٔ ازکیا[۴] واضح و لایح باشد[۵] که طریق عمل بسط عددی و حرفی در کتب ائمّهٔ جفر [و] عارفین بینا[۶] واقع شده سیّما جفر آدم علیه‌السلام و جواهر الالواح افلاطون و جفر خافیهٔ حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام و امیرالمؤمنین علیه‌السلام[۷] که جمع فرموده‌اند و مذکور است فی الجمله اعمالی که در صحائف عارفین[۸] واقع است از بسط حروف عددی بیرون نیست و تمام آن[۹] در اعمال این دو بسط مذکور است و بر خاصّ و عامّ[۱۰] اشتهار تمام دارد و بنابراین،[۱۱] این

۱- م: تعریف
۲- س: نهج
۳- س: ایراد
۴- س: برخی بر حافیهٔ اکناف...
۵- م: واضح است و لایح...
۶- م: بسیار
۷- م: امیرالمؤمنین (ع) را ندارد.
۸- م: صحائف العارفین
۹- م: «آن» را ندارد.
۱۰- س: خواص عوام
۱۱- م: اعمال

داعی، اعمال این دو بسط را اینجا طرح ننموده[۱] است متصدّی آن نگشته[۲] فَلْيَطْلُبِ الطّالِبُ فِي الْكُتُبِ الْمَذكُورَةِ[۳]. سخن دراز گشت و از مقصود ماندیم[۴]. غرض ما بیان بسط طبیعی و عزیزی است. فَها أَنَـا أَشرَعُ فِي الْمَقصُودِ بِعَوْنِ اللهِ الْمَلِكِ الْمَعْبُودِ[۵]. اگر چه[۶] هر یک از ایـن بسطهای مذکور به جهت جمیع حـاجات، عاجِلَةً کانَ أَو آجِلَةً، بـغایت نیکوست و موصِلِ مقصود[۷] امّا هر یک از ایـن انـواع بسـط را بـه جهت[۸] امر خاصّی[۹] مقرّر داشته‌اند چـنانچه بـعد از ایـن مـبیَّن[۱۰] خواهد شد إنْ شاءَ اللهُ تَعالیٰ.

بدان أَیَّدَکَ اللهُ تَعالیٰ یا أَیُّهَا الطّالِبُ الطّاهِرُ الرّاسِخُ که چون خواهـی کـه عملِ بسط عزیزی کنی، باید که اوّل مدّعا را ببینی که چیست که آن زمام کُنی، چون زمام کردی بگیر حرف عزیزیهٔ[۱۱] هر یک از حروف زمام [را]، چون حروف عزیزیّه را گرفتی جداگانه بِنِه که نام ملائکهٔ

۱- س و م: نموده - تصحیح قیاسی
۲- س: نگشت
۳- م: المذکور
۴- م: از مطلب جدا گشتیم
۵- اوصاف تنها در نسخهٔ «م» آمده است.
۶- م: که اگرچه
۷- س: تَحصِیلُ المقصودَ
۸- س: به جهت مفهوم و ماصدق کیفیّت اوضاع و اطوار...
۹- س: خاصّ
۱۰- س: معیَّن
۱۱- س: حروف عزیزی

این عمل از آن حروف حاصل می‌آید[۱] بدان[۲] نوع که اگر[۳] حروف زمام، زوج است چهار - چهار[۴] و اگر فرد است پنج - پنج[۵] ترکیب کن و «ئیل»[۶] که کلمهٔ مخصوص است به ملائکه به آن الحاق کن که نام ملائکه آن است و چون خواهی که اَعوانِ این ملائکه را بُرون کنی و اسماء ایشان استخراج نمایی بگیر حروف ملائکه را بی کلمهٔ «ئیل»[۷] و یکبار تکسیر صدر مؤخّر نمای. سطر اوّل، خودِ اسمای ملائکه است. سطر دوم[۸] را بگیر به نوعی که در ملائکه عمل کردی، اینجا نیز همان کن یعنی در مفردات پنج - پنج[۹] و در مزوّجات چهار - چهار[۱۰] ترکیب کن و کلمهٔ «هوش» الحاق کن بدیشان[۱۱] تا اسماء اعوان بیرون آید و کلمه‌ای که اسماء اعوان است بی‌کلمهٔ «هوش» هم مصروف توان داشت امّا اگر الحاق

۱- م: این عمل است
۲- س: بدین
۳- م: ندارد
۴- س و م: ۴ - ۴
۵- س: ۵ - ۵، م: ندارد.
۶- در اصل «ایل» بود و لیکن در بیشتر ترکیبات به گونه‌ای که در متن آوردیم استعمال می‌شود.
۷- در اصل: «ایل»
۸- م: دویم
۹- در اصل: ۵ - ۵
۱۰- در اصل: ۴ - ۴
۱۱- «س» این عبارت را با مختصر تقدیم و تأخیر در اجزای آن آورده است که ذکر آن افاده‌ای نمی‌کند.

این عمل از آن حروف حاصل می‌آید[۱] بدان[۲] نوع که اگر[۳] حروف زمام، زوج است چهار - چهار[۴] و اگر فرد است پنج - پنج[۵] ترکیب کن و «ئیل»[۶] که کلمهٔ مخصوص است به ملائکه به آن الحاق کن که نام ملائکه آن است و چون خواهی که اَعوانِ این ملائکه را بُرون کنی و اسماء ایشان استخراج نمایی بگیر حروف ملائکه را بی کلمهٔ «ئیل»[۷] و یکبار تکسیر صدر مؤخّر نمای. سطر اوّل، خودِ اسمای ملائکه است. سطر دوم[۸] را بگیر به نوعی که در ملائکه عمل کردی، اینجا نیز همان کن یعنی در مفردات پنج - پنج[۹] و در مزوّجات چهار - چهار[۱۰] ترکیب کن و کلمهٔ «هوش» الحاق کن بدیشان[۱۱] تا اسماء اعوان بیرون آید و کلمه‌ای که اسماء اعوان است بی‌کلمهٔ «هوش» هم مصروف توان داشت امّا اگر الحاق

۱- م: این عمل است
۲- س: بدین
۳- م: ندارد
۴- س و م: ۴ - ۴
۵- س: ۵ - ۵، م: ندارد.
۶- در اصل «ایل» بود و لیکن در بیشتر ترکیبات به گونه‌ای که در متن آوردیم استعمال می‌شود.
۷- در اصل: «ایل»
۸- م: دویم
۹- در اصل: ۵ - ۵
۱۰- در اصل: ۴ - ۴
۱۱- «س» این عبارت را با مختصر تقدیم و تأخیر در اجزای آن آورده است که ذکر آن افاده‌ای نمی‌کند.

کلمهٔ «هوش» نمایی بهتر باشد[۱]. چون اسماء ملائکه و اَعمالِ[۲] عمل استخراج کردی، اکنون باید دانست[۳] که اسم الله تعالی و قسم عزیمت به در آوریم، به نوعی که غیر مکرّر بگیری[۴] از حروف و مکرّر[۵] را افکنی[۶]. چون چنین کردی، تکسیر کن آن حروف را[۷] و با اصل مقابله کن تا اگر غلطی در تکسیر واقع شده باشد، بر آن اطّلاع یابی و آن را اصلاح کنی[۸]. چون تکسیر تمام کردی، بگیر[۹] حروفی[۱۰] که در جلب قلب است[۱۱] و از آن تکسیر و ترکیب کن که اسم اعظم این دعوت است[۱۲] و قَسَم است بر ملائکه و اَعوان و جملهٔ این اعوان و اَعمال[۱۳]. پس تمامی سطور تکسیر را بگیر و ترکیب کن، چنان که گذشت. پس در مفرداتْ پنج - پنج[۱۴] و در مزوّجات چهار-چهار[۱۵]، چون ترکیب کردی به یقین[۱۶] طلسم[۱۷] این

۱- س: این عبارت را ندارد.
۲- یعنی: کارگزاران، اعوان
۳- م: فعل را ندارد.
۴- س: تکسری
۵- س: تکریر
۶- م: بیفکن
۷- س: تکسیر آن زمام را از زمام حاصل و چون از زمام بیرون شد، حاصل آید
۸- س: نمای
۹- س: تکسیر
۱۰- س: حروف
۱۱- س: ندارد
۱۲- م: که اسم اعظم است برین دعوت.
۱۳- م: عمّال
۱۴- در اصل: ۵ - ۵
۱۵- در اصل: ۴ - ۴
۱۶- س: تحقیق
۱۷- س: که طلسم

عمل استخراج کردی. پس ببینی در بسط[۱] تکسیر ملاحظه کن که کدام طبع[۲] بر آن[۳] غالب است، هر طبع که غالب[۴] بوَد، آن[۵] را بدان طبع باید رسانید. مثلاً اگر آتش غالب باشد، بر خُمی از آتش باید کرد و اگر هوا غالب بوَد بر چیزی نوشته از هوا بباید آویخت و اگر آب غالب بوَد بر چیزی نوشته در آب روان اندازد و اگر خاک غالب بود برچیزی نوشته در خاک دفن کند.[۶] امّا این عملها در وقتی به جای آورد[۷] که به اسمی که موافق مطلوب باشد مداومت نموده باشد.[۸] مثلاً اگر علم خواهد، «علیم» و اگر از جهت اتّحاد است وِرد باید «یا بدّوح» و اگر جهت مال است «غنی» و اگر جهت بخشش یا کرم از دیگران باشد، «وهّاب» یا «کریم» و جهت فتوحات، «فتّاح» یا «باسط» از تکسیر اسمی که موافق مطلوب باشد معموماً یا

۱- س: سطر
۲- م: طالع
۳- م: او
۴- س: هر طبع که طبع غالب بود...
۵- س: او
۶- س: مثلاً اگر آتش غالب باشد بر چیزی باید نوشت و بر آتشی انداخت و اگر آب غالب بوَد بر حریر سفید باید نوشت و در آبی انداخت که روان بوَد و اگر خاک غالب آید بر چیزی نوشته در زمین دفن کند و اگر باد، به باد آویخت باید.
۷- در اصل: آورده - تصحیح قیاسی
۸- س: که این عمل وقتی که بجا آورد، معروف و موافق با طبع مطلوب باشد.

عمل استخراج کردی. پس ببینی در بسط[۱] تکسیر ملاحظه کن که کدام طبع[۲] بر آن[۳] غالب است، هر طبع که غالب[۴] بوَد، آن[۵] را بدان طبع باید رسانید. مثلاً اگر آتش غالب باشد، بر خُمی از آتش باید کرد و اگر هوا غالب بوَد بر چیزی نوشته از هوا بباید آویخت و اگر آب غالب بوَد بر چیزی نوشته در آب روان اندازد و اگر خاک غالب بود برچیزی نوشته در خاک دفن کند.[۶] امّا این عملها در وقتی به جای آورد[۷] که به اسمی که موافق مطلوب باشد مداومت نموده باشد.[۸] مثلاً اگر علم خواهد، «علیم» و اگر از جهت اتّحاد است وِرد باید «یا بدّوح» و اگر جهت مال است «غنی» و اگر جهت بخشش یا کرم از دیگران باشد، «وهّاب» یا «کریم» و جهت فتوحات، «فتّاح» یا «باسط» از تکسیر اسمی که موافق مطلوب باشد معموماً یا

۱- س: سطر

۲- م: طالع

۳- م: او

۴- س: هر طبع که طبع غالب بود...

۵- س: او

۶- س: مثلاً اگر آتش غالب باشد بر چیزی باید نوشت و بر آتشی انداخت و اگر آب غالب بوَد بر حریر سفید باید نوشت و در آبی انداخت که روان بوَد و اگر خاک غالب آید بر چیزی نوشته در زمین دفن کند و اگر باد، به باد آویخت باید.

۷- در اصل: آورده - تصحیح قیاسی

۸- س: که این عمل وقتی که بجا آورد، معروف و موافق با طبع مطلوب باشد.

مقلوباً یافت شود؛ باید که به دعوت آن اسم مشغول شود و می‌خوانده باشد چندان که مُراد او حاصل شود.[۱]

اگر چنانچه اسماء الله که موافق[۲] مطلوب باشد در آن بسط یافت نشود، از حروف آن اسم که مطابق مطلوب بود[۳]، تحصیل نماید و خطاب کند[۴]. یعنی به عدد ابجدی آن زمام، تلاوت نماید به جهت حصول مطلوب. البتّه چون بدین نَمَط[۵] مداومت نماید مقصود حاصل شود[۶] إنْ شاءَ اللهُ تَعالیٰ و نیز در اعمال سعیده لازم است که بخوراتی که به مشتری و زهره منسوب است بسوزانند و در اعمال دیگر بعکس و الله اعلم.

مِثالُ ذٰلِکَ: أَیُّهَا الطّالِبُ أَیَّدَکَ اللهُ بِرُوحِ الْمَلٰئِکَةِ[۷] چون خواهی که جلب

۱- س: همین عبارت را به گونه‌ای دیگر آورده است:
گاهی رساند که کلمات مرکّبه از سطور مثلاً «علم» خواهد، علم ظاهر شود تا درست باشد. اگر در اینجا خالی باشد از اصل اسم از اسماء الله بیرون آورده بعد داخل ابجدی غیر مستحصله در زمام خواند. تکسّر مذکور به عدد سطور تکسّر خوانده باشد و همین خطاب ملائکه و ارواح و اعوان را می‌باید خواند. بعد، سطور تکثیر در خواندن، بخورات که تعیین شده به زهره و مشتری و کواکب سعیده باید سوخت. دعوت کردن به جهت عمل آن است که در سطور تکسیر نظر کند. اسمی که مطابق مطلوب باشد منصوباً و مغلوباً یافت شود؛ باید که [به] دعوت آن اسم مشغول شود و می‌خواند چندان که مراد حاصل شود.

۲- م: مطابق

۳- م: این عبارت را ندارد.

۴- س: فعل آخر را ندارد.

۵- م: ندارد

۶- م: برآید

۷- س: ندارد.

قلوب کنی یعنی تسخیر دلها، باید «جلب قلوب» را زمام کنی[۱] بدین نوع: «ج – ل – ب – ا – ل – ق – ل – و – ب» و چون خواهی زمام را بسط عزیزی کنی، چنین شود: «د – ک – ا – ب – ک – ر – ک – ه – ا»[۲] چون این حروفِ عزیزی، طاق است ۵، ۵ ترکیب کرده[۳] و کلمهٔ «ائیل» لاحقِ او کنیم، دو نام ملائکه حاصل می‌شود بدین منوال:[۴] «دکابکائیل – رکهائیل» اینها[۵] نام ملائکهٔ جلب قلوب است. و چون حروف نام[۶] ملائکه را بی‌کلمهٔ ائیل نویسی چنین[۷] شود: «د – ک – ا – ب – ک – ر – ک – ه – ا» چون یکبار تکسیر و صدر مؤخّر کنی چنین شود: «ا – د – ه – ک – ک – ا – ر – ب – ک»[۸] چون این حروف طاق است[۹] ۵، ۵ ترکیب کرده[۱۰] و کلمهٔ «هوش» بدیشان لاحق سازی چنین شود: «ادهکک هوش[۱۱]، اربک هوش». این نامهای[۱۲] اعوان ملائکهٔ جلب القلوب است، جداگانه

۱– س: و دلها را تسخیر نمایی.
۲– م: «د – ک – ا – ب – ک – ر – ه – ا»
۳– س: کنیم.
۴– م: عبارت را ندارد.
۵– س: این
۶– م: «نام» را ندارد.
۷– س: این
۸– م: «ا – د – ک – ک – ا – ر – ب – ک»
۹– س: چون طاق است
۱۰– م: کنی
۱۱– س: ارهکک هوش
۱۲– م: نامها از

قلوب کنی یعنی تسخیر دلها، باید «جلب قلوب» را زمام کنی[۱] بدین نوع: «ج - ل - ب - ا - ل - ق - ل - و - ب» و چون خواهی زمام را بسط عزیزی کنی، چنین شود: «د - ك - ا - ب - ك - ر - ك - ه - ا»[۲] چون این حروفِ عزیزی، طاق است ۵، ۵ ترکیب کرده[۳] و کلمهٔ «ائیل» لاحقِ او کنیم، دو نام ملائکه حاصل می‌شود بدین منوال:[۴] «دکابکائیل - رکهائیل» اینها[۵] نام ملائکهٔ جلب قلوب است. و چون حروف نام[۶] ملائکه را بی‌کلمهٔ ائیل نویسی چنین[۷] شود: «د - ك - ا - ب - ك - ر - ك - ه - ا» چون یکبار تکسیر و صدر مؤخّر کنی چنین شود: «ا - د - ه - ك - ك - ا - ر - ب - ك»[۸] چون این حروف طاق است[۹] ۵، ۵ ترکیب کرده[۱۰] و کلمهٔ «هوش» بدیشان لاحق سازی چنین شود: «ادهككك هوش[۱۱]، اربک هوش». این نامهای[۱۲] اعوان ملائکهٔ جلب القلوب است، جداگانه

۱- س: و دلها را تسخیر نمایی.
۲- م: «د - ک - ا - ب - ک - ر - ه - ا»
۳- س: کنیم.
۴- م: عبارت را ندارد.
۵- س: این
۶- م: «نام» را ندارد.
۷- س: این
۸- م: «ا - د - ک - ک - ا - ر - ب - ک»
۹- س: چون طاق است
۱۰- م: کنی
۱۱- س: ارهکک هوش
۱۲- م: نامها از

نگاه باید داشت.[۱] اکنون به مخرج[۲] قَسَم و عمل[۳] عزیمت و عمل طلسم[۴] رویم و مخرج آن این است که چون جلب القلوب را با حروف مفرده جمع کنی، چنین شود: «ج - ل - ب - ا - ل - ق - ل - و - ب - د - ک - ا - ب - ک - ر - ک - ه - ا»[۵] و چون این حروف را[۶] تلخیص کنی[۷] چنین شود: «ج - ل - ب - ا - ق - و - [د][۸] - ک - ر - ه»[۹] و[۱۰] چون این حروف را که ده حرف است تکسیر نماییم[۱۱] تا زمام بازآید[۱۲]، چند سطر صورت گیرد:[۱۳] «ج - ل - ب - ا - ق - و - د - ک - ر - ه» جلباقودکره «ه - ج - ر - ل - ک - ب - د - ا - و - ق» هجرل کبداوق «ق - ه - و - ج - ا - ر - د - ل - ب - ک» قهوج اردل بک «ک - ق - ب - ه - ل - و - د - ج

۱- س: نگه دارند.
۲- س: اکنون بر سر تسخیر استخراج قسم...
۳- م: ندارد.
۴- س: ندارد
۵- م: «ج - ل - ب - ا - ل - ق - ل - و - ب»
۶- م: این حروف با عزیزیه را...
۷- س: کنیم
۸- به نقل از «م» آورده شد.
۹- م: «ج - ل - ب - ا - ق - و - ک - ر - ه». لازم به ذکر است که هر دو نسخه، یک حرف نقص دارند و ترکیب کامل این تلخیص چنین است: «ج - ل - ب - ا - ق - و - د - ک - ر - ه».
۱۰- م: ندارد
۱۱- س: و چون این حروف را تکسیر زمام نمایم...
۱۲- س: تا زمانی دو زمام حاصل شود...
۱۳- س: این صورت گیرد...

- ر - ا» کقبه لودج را[۱] «ا - ک - ر - ق - ج - ب - د - هـ - و - ل» اکرق جبده ول «ل - ا - و - ک - هـ - ر - د[۲] - ق - ب - ج -» لاوک هودق بج.[۳] [۴]

امّا استخراج قَسَم بر ملائکه، گاه باشد که دو حرف باشد و گاه باشد که در یک حرف[۵] باشد امّا اوتاد[۶] از چهارْ زیاد و کم نمی‌شود و ارواح و اعوان از این تکسیر برین صورت[۷] است: «ج - هـ - ل - ج - ا - ر - ل - د[۸]»[۹] چون این حروف را ۴، ۴ ترکیب کنی چنین شود: «جهلج ارلد»[۱۰] که[۱۱] از تکسیر حاصل شود [وَ] بِدان طِلِسم عمل گویند. و چون سطرِ تکسیرْ شش است، این کلمات را شش بار باید خواند و بخورات مناسب سوزانیدن[۱۲] و چون در این طلسمْ

۱- س: کقبه لودج وا ۲- س: «و»

۳- م: این عبارات را ندارد: «جلباقودکره، هجرل کبداوق، قهوج اردل بک، کقبه لودج را، اکرق جبده ول، لاوک هودق بج».

۴- در نسخهٔ «م»، کلّ این عبارت پس از بند بعدی آمده است.

۵- م: در حرفی ۶- م: ادوار

۷- س: تصوّر

۸- م: «ج - هـ - ل - ج - ا - د - ل - و» که نادرست است.

۹- در نسخهٔ «م»، این بندْ پیش از بند قبلی آمده است.

۱۰- س: «جهلج ارکد» - م: «جهلج ارلده» - صورت صحیح: «جهلج - ارلد»

۱۱- م: کلماتی که...

۱۲- س: بخورات مناسب بخور کند - م: بخورات مناسب سوزانیدن - متن: به قیاس این دو.

- ر - ا» کقبه لودج را[۱] «ا - ک - ر - ق - ج - ب - د - ه - و - ل» اکرق جبده ول «ل - ا - و - ک - ه - ر - د[۲] - ق - ب - ج -» لاوک هودق بج.[۳] [۴]

امّا استخراج قَسَم بر ملائکه، گاه باشد که دو حرف باشد و گاه باشد که در یک حرف[۵] باشد امّا اوتاد[۶] از چهارْ زیاد و کم نمی‌شود و ارواح و اعوان از این تکسیر برین صورت[۷] است: «ج - ه - ل - ج - ا - ر - ل - د[۸]»[۹] چون این حروف را ۴، ۴ ترکیب کنی چنین شود: «جهلج ارلد»[۱۰] که[۱۱] از تکسیر حاصل شود [وَ] بِدان طِلِسم عمل گویند. و چون سطرِ تکسیرْ شش است، این کلمات را شش بار باید خواند و بخورات مناسب سوزانیدن[۱۲] و چون در این طلسمْ

۱- س: کقبه لودج وا ۲- س: «و»

۳- م: این عبارات را ندارد: «جلباقودکره، هجرل کبداوق، قهوج اردل بک، کقبه لودج را، اکرق جبده ول، لاوک هودق بج».

۴- در نسخهٔ «م»، کلّ این عبارت پس از بند بعدی آمده است.

۵- م: در حرفی ۶- م: ادوار

۷- س: تصوّر

۸- م: «ج - ه - ل - ج - ا - د - ل - و» که نادرست است.

۹- در نسخهٔ «م»، این بندْ پیش از بند قبلی آمده است.

۱۰- س: «جهلج ارکد» - م: «جهلج ارلده» - صورت صحیح: «جهلج - ارلد»

۱۱- م: کلماتی که...

۱۲- س: بخورات مناسب بخور کند - م: بخورات مناسب سوزانیدن - متن: به قیاس این دو.

حروف[۱] آبی بیشتر است، این کلمات را بر سنگِ سفیدِ پاکیزه نقش باید کرد[۲] و در آبِ روان انداخت[۳] و[۴] به جهت جلب عموم جمیع[۵] خلایق، نافع است[۶]. و اگر جلب خواصّ خواهد[۷]، آن[۸] سنگ را در آب انداخته[۹] و به خوردِ[۱۰] هرکس که خواهد بدهد[۱۱] که[۱۲] بیقرار گشته[۱۳] واله[۱۴] و دوستِ وی شود[۱۵]. امّا این، وقتی می‌شود[۱۶] که دعوت اسمِ مقابل، مطابقِ عمل[۱۷] کرده باشد. یعنی اوّل آن[۱۸] اسم[۱۹] مطابق را[۲۰] به عدد ابجدی[۲۱] بخواند و بعد از آن، عزیمت بخواند و همچنین[۲۲] خطاب ملائکه و ارواح و اعوان باید کرد که به عدد سطور مذکور کرده شد[۲۳] و باید که در دعوت

۱- س: حرفِ
۲- س: نقش کُنَد
۳- س: اندازد
۴-م: ندارد
۵- س: عام
۶- م: بُوَد
۷- م: و اگر جلب خاصّ باشد
۸- س: این
۹- س: بر آبی اندازد
۱۰- م: و بِخورَد و
۱۱- م: هر کس که دهد، آن کس...
۱۲- م: ندارد
۱۳- م: گردد
۱۴- س: ندارد
۱۵- م: واله و دوست شود
۱۶- م: شود
۱۷- س: ندارد
۱۸- س: ندارد
۱۹- م: آن اسم را
۲۰- س: ندارد
۲۱- س: به عدد زمام ابجد...
۲۲- س: همین
۲۳- م: مذکور کرده باشد

اسمی که مطابق مطلوب است مبالغه نماید و وِرد خود سازد و دائم بخواند[۱] تا مطلب حاصل شود[۲] که اصل عملها[۳] است و باقی همه فرع‌اند[۴] و باید که ابتدای خواندن از روز یکشنبه کند و هر روز به عدد اسم و به عدد مطلوب و به عدد ایّام و عدد[۵] صاحب یوم و عدد[۶] بُرجش بخوانَد تا آخر سبعه[۷] بِدین نوع[۸] مداومت نماید فی‌الجمله شرط دعوت و قرائت به انواع است، چنانکه در کُتُبِ ائمّهٔ[۹] این فنّ شریف مسطور است[۱۰] به هر[۱۱] نوعی که مناسبِ طالب بُوَد، باید بِدان نهج مداومت نماید تا مُرادِ او حاصل شود إن شاء الله تعالی امّا خِطابِ حمله[۱۲] و فعله و اَرواح و ملائکه به جهت رموز[۱۳] مذکوره[۱۴] بدین نوع باید کرد: «وَابْتَدِیءُ[۱۵] بِاسْمِ[۱۶] اللهِ تَعالیٰ وَ قُلْ عَزَّمْتُ[۱۷] عَلَیْکُمْ یاأَرْواحَ الْعالِیاتِ الطّاهِراتِ الزّاکیاتِ وَ یا مَلائِکَةَ رَبِّ

۱- س: می‌خواند
۲- س: این عبارت را ندارد.
۳- س: عمل
۴- س: است
۵- س: ندارد
۶- م: ندارد
۷- سَبعه: هفته
۸- س: ندارد
۹- م: اعزّهٔ
۱۰- م: «مسطور است» را ندارد.
۱۱- س: و از
۱۲- س: لا خطاء جمله
۱۳- م: رموز
۱۴- س: مذکور
۱۵- م: و ابتدا
۱۶- م: به اسم
۱۷- س: عرضت

اسمی که مطابق مطلوب است مبالغه نماید و وِرد خود سازد و دائم بخواند[۱] تا مطلب حاصل شود[۲] که اصل عملها[۳] است و باقی همه فرع‌اند[۴] و باید که ابتدای خواندن از روز یکشنبه کند و هر روز به عدد اسم و به عدد مطلوب و به عدد ایّام و عدد[۵] صاحب یوم و عدد[۶] بُرجش بخوانَد تا آخر سبعه[۷] بِدین نوع[۸] مداومت نماید فی‌الجمله شرط دعوت و قرائت به انواع است، چنانکه در کُتُبِ ائمّهٔ[۹] این فنّ شریف مسطور است[۱۰] به هر[۱۱] نوعی که مناسبِ طالب بُوَد، باید بِدان نهج مداومت نماید تا مُرادِ او حاصل شود إن شاء الله تعالی امّا خِطابِ حمله[۱۲] و فعله و اَرواح و ملائکه به جهت رموز[۱۳] مذکوره[۱۴] بدین نوع باید کرد: «وَابْتَدِیءُ[۱۵] بِاسْمِ[۱۶] اللهِ تَعالیٰ وَ قُلْ عَزَّمْتُ[۱۷] عَلَیْکُمْ یاأَرْواحَ الْعالِیاتِ الطّاهِراتِ الزّاکیاتِ وَ یا مَلائِکَةَ رَبِّ

۱- س: می‌خواند
۲- س: این عبارت را ندارد.
۳- س: عمل
۴- س: است
۵- س: ندارد
۶- م: ندارد
۷- سَبعه: هفته
۸- س: ندارد
۹- م: اعزّة
۱۰- م: «مسطور است» را ندارد.
۱۱- س: و از
۱۲- س: لا خطاء جمله
۱۳- م: رموز
۱۴- س: مذکور
۱۵- م: و ابتدا
۱۶- م: به اسم
۱۷- س: عرضت

العِزَّةِ يا اللهُ الَّذي لا إلهَ إلاّ هُوَ مُقَلِّبُ الـقُلوبِ مُـيَسِّرُ[۱] الـمَطْلُوبِ يـاأرْواحَ الْعالِياتِ وَ يا مَلائِكَةَ رَبِّ الْعِزَّةِ وَ يا أَيُّهَا الأعْـوانُ أجـيبُوني وَ[۲] عَـزَّمْتُ يـا دكابكائيل يا ركهائيل وَ[۳] يا اللهُ وَ اسْمُ اللهِ الْمَسْطُورِ في الألْواحِ[۴] الْمَسْطُورِ[۵] وَ عَزَّمْتُ عَلَيْكُمْ وَ أَقْسَمْتُ لَكُمْ[۶] بِحَقِّ مَحَلِّكُمْ وَ مَقامِكُمْ وَ ذِكْرِكُمْ وَ تَسْبيحِكُمْ وَ تَهْليلِكُمْ وَ مَناصِبِكُمْ عِنْدَ اللهِ تَعالىٰ أنْ تَمُرُّوا[۷] إلَى الأعْـوانِ[۸] وَ تَأْمُـرُهُمْ[۹] بِطاعَتي وَ إنْجاحِ حاجَتي وَ هُما[۱۰] اوهكك هوش اربک هوش يا دكابكائيل يا ركهائيل أُقْسِمُ عَلَيْكُمْ بِاللهِ الْمُقَلِّبِ الْقُلُوبِ وَ بِحَقِّ الإسْمِ الأعْظَمِ[۱۱] وَ الْكَـلامِ الأكْرَمِ[۱۲] جهلح[۱۳] ارلد أوّلاً[۱۴] أنْ تَأمُـرُوا[۱۵] الأوهكك هـوش و اربک هوش بِتَسْخيرِ قُلُوبِ[۱۶] الْخَلائِقِ وَ النّاسِ أجْمَعِينَ مِنَ[۱۷] النِّساءِ وَ الرِّجـالِ وَ الْغِلْمانِ وَ الْوِلْدانِ وَ الإنْسِ و الْجانِّ بَلْ جَلْبُ قُلُوبِ[۱۸] جَميعِ الأكْوانِ في الأماكِنِ

۱- س: ييرّ
۲- س: ندارد
۳- م: ندارد
۴- م: ألواح
۵- م: المزبور
۶- س: عليكم
۷- س: تمرد
۸- م: أعوان
۹- س: ماهوكم
۱۰- س: ممّا
۱۱- س: ندارد
۱۲- س: ندارد
۱۳- س: جهلج
۱۴- س: ندارد
۱۵- تأسرو
۱۶- س: تسخير القلوب
۱۷- م: وَ
۱۸- س: القلوب

وَ الأَزْمانِ بِحَقِّ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحيمِ[۱] يا أَهْلَ هٰذَا الْعَمَلِ مِنَ الْأَرْواحِ وَ الْمَلائِكَةِ وَ الْأَعْوانِ أَجيبُوني وَ أَعينُوني في[۲] تَسْخيرِ الْقُلُوبِ[۳] وَ أَخْذِ الْمَطْلُوبِ وَ واصِلُوا إِلَيَّ وَ أَعينُوني وَ كُونُوا أَعْواني وَ أَنْصاري وَ أَحِبّائي وَ أَدْرِكُوني في جَميعِ الْأَحْوالِ وَ الْأَزْمِنَةِ[۴] أَجِبْ يا دكابكائيل يا ركهائيل[۵] سَميعاً[۶] مُطيعاً بِحَقِّ جلبائيل و قلبائيل جلباقودك رههج رككب داوق تهوح اردل بک كقيه لودج راء اكرق جندهول الاول هردق بج أجيبوني هجول كبرا و رفق هوجاردلب كفهو جارد لقكق بهلود حرا كيقبه بورح رااک رقجب دهال اكر جبده ولدک رقجب دهول لاوک هودق بجلد و كهر و قبج أَجيبُوني يا اللهُ الْمُقَلِّبُ الْقُلُوبِ الرَّحْمٰنِ الرَّحيمِ يا مَعْشَرَ الْأَعْوانِ[۷] اوهكک هوش اربک[۸] هوش إِنْ لَمْ تَجيبُوني إِلىٰ حُصُولِ مُرادي فَيُسَلِّطُ[۹] اللهُ تَعالىٰ[۱۰] عَلَيْكُمْ هٰذِهِ الْـمَلٰئِكَةَ[۱۱] دكابكائيل ركهائيل بِأَيْديهِمْ شُواظٌ مِنْ نارٍ وَ نُحاسٌ فَلاتَنْتَصِرانِ يَضْرِبُونَ وُجُوهَكُمْ وَ أَدْبارَكُمْ وَ يَسْرَعُونَكُمْ إِلَى النّارِ وَ إِنْ أَجَبْتُمْ[۱۲] لي فَبَشَّرَكُمُ اللهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ أَنْ[۱۳] لاٰ تَخافُوا وَ

۱- م: الرّحيم الرّحمن
۲- م: بِ
۳- س: القلوب الخلائق
۴- م: الأزمان
۵- س: «ياركهائيل» را ندارد.
۶- س: سمعاً
۷- س: الجنّ
۸- م: اريكک
۹- س: فسلّط
۱۰- س: «تعالی» ندارد.
۱۱- س: ندارد.
۱۲- س: جئتم
۱۳- س: ندارد

وَ الأزْمانِ بِحَقِّ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ[۱] يا أهْلَ هٰذَا الْعَمَلِ مِنَ الأَرْواحِ وَ الْمَلائِكَةِ وَ الْأَعْوانِ أَجِيبُوني وَأَعِينُوني في[۲] تَسْخِيرِ الْقُلُوبِ[۳] وَ أَخْذِ الْمَطْلُوبِ وَ واصِلُوا إلَيَّ وَأعِينُوني وَكُونُوا أعْواني وَأنْصاري وَأحِبّائي وَأدْرِكُوني في جَميعِ الْأَحْوالِ وَ الْأَزْمِنَةِ[۴] أَجِبْ يا دكابكائيل يا ركهائيل[۵] سَمِيعاً[۶] مُطِيعاً بِحَقِّ جلبائيل و قلبائيل جلباقودک رههج رککب داوق تهوح اردل بک کقیه لودج راء اکرق جندهول الاول هردق بج أجيبوني هجول كبرا و رفق هوجاردلب کفهو جارد لقكق بهلود حرا كيقبه بورح رااک رقجب دهال اكر جبده ولدک رقجب دهول لاوک هودق بجلد و کهر و قبج أجِيبُوني يا اللهُ الْمُقَلِّبُ الْقُلُوبِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ يا مَعْشَرَ الْأَعْوانِ[۷] اوهكك هوش اربک[۸] هوش إنْ لَمْ تَجِيبُوني إلىٰ حُصُولِ مُرادي فَيُسَلِّطُ[۹] اللهُ تَعالىٰ[۱۰] عَلَيْكُمْ هٰذِهِ الْمَلٰئِكَةَ[۱۱] دكابكائيل ركهائيل بِأيْدِيهِمْ شُواظٌ مِنْ نارٍ وَ نُحاسٌ فَلاتَنْتَصِرانِ يَضْرِبُونَ وُجُوهَكُمْ وَ أدْبارَكُمْ وَ يَسْرَعُونَكُمْ إلَى النّارِ وَ إنْ أجَبْتُمْ[۱۲] لي فَبَشَّرَكُمُ اللهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ أنْ[۱۳] لاتَخافُوا وَ

۱- م: الرّحيم الرّحمن
۲- م: بِ
۳- س: القلوب الخلائق
۴- م: الأزمان
۵- س: «یارکهائیل» را ندارد.
۶- س: سمعاً
۷- س: الجنّ
۸- م: اریکک
۹- س: فسلّط
۱۰- س: «تعالی» ندارد.
۱۱- س: ندارد.
۱۲- س: جئتم
۱۳- س: ندارد

□ سِفر جفر

لا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا[۱] بِالْجَنَّةِ بارَکَ اللهُ عَلَيْكُمْ بِحَقِّ هٰذِهِ الْكَلِماتِ أَجيبُوني بِحُصُولِ مُرادي اَلْعَجَلْ اَلْعَجَلْ اَلْعَجَلْ. اَلسّاعَةَ اَلسّاعَةَ اَلسّاعَةَ. اَلطّاعَةَ اَلطّاعَةَ[۲]. اَلْوحا اَلْوحا[۳] أجيبُوني داعِيَ اللهِ ثَلٰثَةَ[۴] أجيبُوا الْيَوْمَ يُنادِى[۵] الْمُنادي[۶] مِن مَّكانٍ قَريبٍ يَّوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذٰلِکَ يَوْمُ الْخُرُوجِ أَجيبُوني يا أيُّهَا الأَرْواحُ الطّاهِراتُ بِحُصُولِ مُرادي وَ إنْجاحِ[۷] حاجَتي أعينُوني يا مَلائِكَةَ[۸] رَبِّ الْعِزَّةِ بِاسْتِجابَةِ دُعائي وَ تَبْليغِ مُرادي[۹] إلَيَّ بِرَحْمَةِ[۱۰] اللهِ رَبِّ[۱۱] الْعالَمينَ.» و[۱۲] هر چند[۱۳] که بیشتر مبالغه[۱۴] در خِطاب واقع شود، ارواح و اعوان زودتر ازدحام[۱۵] نمایند و سودمندتر بُوَد و اَقرب بُوَد به[۱۶] حُصول مراد و اجابت دعا[۱۷] و الله أعلم. تمام شد عمل[۱۸] بسط عزیزی و طبیعی، اکنون بر سرِ اَعمالِ دیگر رویم و بیانِ

۱- س: بشّروا
۲- س: «الطّاعة الطّاعة» را ندارد.
۳- الوجا الوجا الوجا
۴- س: ندارد
۵- س: تنادی
۶- س: ندارد
۷- س: إلحاح
۸- س: ملائكة الله
۹- س: تبلغ المراد
۱۰- س: رحمة
۱۱- س: ندارد
۱۲- س: ندارد
۱۳- م: چندان
۱۴- م: مبالغهٔ بیشتر
۱۵- س: اجابت
۱۶- س: بر
۱۷- س: ندارد
۱۸- س: ندارد

آحوال دیگر کنیم سیّما عمل[۱] بسط[۲] ترفّع و طریق عمل او و تصریفش[۳] بر نهجی که [باعثِ] حصول مطلوب بُوَد بِتَوْفیقِ اللهِ تَعالیٰ الَّذي خَلَقَ السَّمٰواتِ وَ الْأَرْضَ وَ هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحیمُ[۴].

۱- س: ندارد

۲- س: ندارد

۳- م: تضریبش

۴- س: عبارت وصفی را از «اَلّذی» تا اینجا ندارد.

اَحوال دیگر کنیم سیّما عمل[۱] بسط[۲] ترفّع و طریق عمل او و تصریفش[۳] بر نهجی که [باعثِ] حصول مطلوب بُوَد بِتَوْفیقِ اللهِ تَعالیٰ الَّذي خَلَقَ السَّمٰواتِ وَ الْأَرْضَ وَ هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِيمُ[۴].

۱- س: ندارد
۲- س: ندارد
۳- م: تضریبش
۴- س: عبارت وصفی را از «اَلَّذی» تا اینجا ندارد.

فصل[۱]

در بیان[۲] عمل بسط ترفّع و طریق استخراج ملائکه و اعوان و طلسم و عزیمت و سایر متعلّقات او[۳].

بدان وَفّقکَ اللهُ تَعالیٰ[۴] أیُّهَا الطّالِبُ که[۵] چون خواهی که[۶] از درجهٔ سِفلی به درجهٔ عِلوی[۷] رسی[۸]، عاجِلَةً کانَ أوْ آجِلَةً، باید که عمل بسط ترفّع نمایی[۹] و طریقش[۱۰] آن است که مدّعا را زمام کُنی و آن زمام را بسط کنی به بسط ترفّع[۱۱] و کلمهٔ «ائیلْ» لاحقِ ایشان کُنی که ملائکهٔ عملِ مذکورند و چون خواهی که در عمل[۱۲]، اعوان ملائکه بیرون آری[۱۳] بگیر حروف ملائکه را بی[۱۴] «ائیل» و بر هر حرف[۱۵] او[۱۶] از آنچه حروف[۱۷] مقوّی و مربّی[۱۸] است، به

۱- س: ندارد
۲- م: ندارد
۳- م: متعلّقاتش
۴- س: ندارد
۵- م: ندارد
۶- س: چون خواهی که ترقّی کُنی و عددی از بسط ترفّع...
۷- س: علیا
۸- س: ندارد
۹- س: عمل کنی بر بسط ترفّع
۱۰- س: طریق
۱۱- م: آن آیه ترکیب باید کرد و...
۱۲- س: ندارد
۱۳- س: بیرون کنی
۱۴- م: از برای
۱۵- س: حرفی
۱۶- س: ندارد

حسب طبیعت حروف، یعنی[۱۹] عزیزیّهٔ ملائکه را[۲۰] بگیر[۲۱] و[۲۲] بر نهج مذکور[۲۳] ترکیب کرده[۲۴] کلمهٔ «هوش» لاحقِ ایشان کن[۲۵] که نامِ اعوانِ عمل بیرون آید. امّا استخراج قَسَم برای اعوان و ملائکه و ارواح چنان است که اصل زمام را باید گرفت و خالص ساخت و حروفِ اوتاد را برداشته ترکیب باید کرد که[۲۶] حَمَله و فَعَله و عَمَله /است/ و مراد از حروفِ اوتاد، ۱ و ۴ و ۷ و ۱۰ است. اینچنین باید گرفت و ترکیب باید[۲۷] کرد تا[۲۸] قَسَم شود.

امّا[۲۹] این نوع از جملهٔ[۳۰] نوادر است و قوّت تمام[۳۱] دارد. امّا استخراج طلسم چنان است که در عملِ بسط عزیزی گذشت. إنْ کُنْتَ نَسیتَهُ[۳۲] فَارْجِعْ إلَی الْعَمَلِ الْمَذْکُورِ[۳۳] و[۳۴] ما به جهت سهولت درک مبتدی در این عمل به اسم محمد مثالی بیاوریم تا کمال وضوح

۱۷- م: حرف
۱۸- م: مربّی و مقوّی (جابجایی)
۱۹- س: ندارد
۲۰- س: ندارد
۲۱- م: بگیرند
۲۲- م: ندارد
۲۳- م: مذکور و...
۲۴- م: ترکیب نمایند و...
۲۵- م: کنند
۲۶- س: که قسمتِ حَمَله...
۲۷- س: ترکیب کرد
۲۸- س: که
۲۹- م: و
۳۰- م: ندارد
۳۱- س: تامّ
۳۲- س: نسیت
۳۳- س: عمل المذکور
۳۴- س: و بالحمد الشّافی و إنّه ذو الفضل العظیم

حسب طبیعت حروف، یعنی[۱۹] عزیزیّهٔ ملائکه را[۲۰] بگیر[۲۱] و[۲۲] بر نهج مذکور[۲۳] ترکیب کرده[۲۴] کلمهٔ «هوش» لاحقِ ایشان کن[۲۵] که نامِ اعوانِ عمل بیرون آید. امّا استخراج قَسَم برای اعوان و ملائکه و ارواح چنان است که اصل زمام را باید گرفت و خالص ساخت و حروفِ اوتاد را برداشته ترکیب باید کرد که[۲۶] حَمَله و فَعَله و عَمَله /است/ و مراد از حروفِ اوتاد، ۱ و ۴ و ۷ و ۱۰ است. اینچنین باید گرفت و ترکیب باید[۲۷] کرد تا[۲۸] قَسَم شود.

امّا[۲۹] این نوع از جملهٔ[۳۰] نوادر است و قوّت تمام[۳۱] دارد. امّا استخراج طلسم چنان است که در عملِ بسط عزیزی گذشت. إنْ کُنْتَ نَسیتَهُ[۳۲] فَارْجِعْ إلَی الْعَمَلِ الْمَذْکُورِ[۳۳] و[۳۴] ما به جهت سهولت درک مبتدی در این عمل به اسم محمد مثالی بیاوریم تا کمال وضوح

۱۷- م: حرف
۱۸- م: مربّی و مقوّی (جابجایی)
۱۹- س: ندارد
۲۰- س: ندارد
۲۱- م: بگیرند
۲۲- م: ندارد
۲۳- م: مذکور و...
۲۴- م: ترکیب نمایند و...
۲۵- م: کنند
۲۶- س: که قسمتِ حَمَله...
۲۷- س: ترکیب کرد
۲۸- س: که
۲۹- م: و
۳۰- م: ندارد
۳۱- س: تامّ
۳۲- س: نسیت
۳۳- س: عمل المذکور
۳۴- س: و بالحمد الشّافی و إنّه ذو الفضل العظیم

داشته باشد وَ اللهُ یَهْدي مَنْ یَشاءُ إلیٰ طَریقِ الإرْشادِ وَ إنَّهُ ذُوالْفَضْلِ الْعَظیمِ[۱] هذا مثال[۲]: «محمد ذوالرّفعة و العزّة» اصل زمام است.[۳] چون این زمام را منقطع کنیم اینچنین شود[۴]: «م - ح - م - د - ذ - و - ا - ل - ر - ف - ع - ة - و - ا - ل - ع - ز - ة» چون حروف را بسط ترفّع عددی کنیم، این حروف صورت گیرد: «ت ف ت م غ غ غ غ غ غ غ س ی ش غ غ ض ذ ن س ی ش ذ ع ن»[۵] و[۶] چون حروف[۷] بسط ترفّع را تلخیص کنیم، این ترکیب گردد[۸]: «ت - ف - م - غ - س - ش - ی - ض - ن - ذ»[۹] و چون این حروف[۱۰] که از بسط ترفّع، زمام حاصل آید زوج است،[۱۱] حروف مستحصله را به علّت اولی[۱۲] ۴، ۴ ترکیب کنیم[۱۳] این سه اسم حاصل آمد: «تغمغائیل -

۱- س: و بالحمد الشافی و انّه ذوالفضل العظیم
۲- س: طریق
۳- س: از «المذکور» تا اینجا، تمام این بند را ندارد.
۴- س: این صورت گیرد
۵- س: «ت ف ت م غ غ غ غ غ غ غ س ی ش غ غ ض دغ غ غ غ ن»
۶- س: از اینچنین شود تا این موضع را ندارد.
۷- م: ندارد
۸- م: پذیرد
۹- س: «ت - ف - م - غ - س - ی - ش - ض - ذ - ن»
۱۰- م: حروفات
۱۱- «س» و «م»: و حروف...
۱۲- س: این عبارت را ندارد.
۱۳- م: کردیم

سیشضائیل[1] - ذنائیل[2]». این اسماء ملائکه در عمل بسط ترفّع است و چون این حروف[3] ملائکه را که این است «ت - ف - م - غ - س - ی - ش - ض - ذ - ن»[4]، بسط عزیزی کنیم این نوع شود: «ش - س - ن - ظ - غ - ط - ت - ذ - ض - م»[5] و چون این حروف[6] عزیزیّه را ۴، ۴ ترکیب کردیم و[7] کلمهٔ «هوشْ» لاحق ایشان کردیم، اسماء اعوان بیرون آمد بدین تألیف: «شسنظهوش - غطتذهوش - ضمهوش»[8]. امّا خواستیم که استخراج قَسَم[9] نماییم، پس زمام که «محمّد ذوالقوّة و العزّة»[10] است /را/ با حروف[11] بسط ترفّعْ خالص کردیم، این تألیف و[12] ترکیب یافت با حروف مستحصلهٔ عزیزیّه:[13] «م - ح - م - د - ذ - و - ا - ل - ق - و - ت - و - ا - ل

۱- م: سیشضنائیل ۲- م: نذعائیل
۳- م: حروفات
۴- م: «ت - ف - م - غ - س - ی - ش - ض - ن - ذ - غ»
۵- م: «س - ص - ن - ط - ع - ت - ذ - م - خ - س»
۶- م: حروفات ۷- س: ترکیب نموده
۸- م: سصنطهوش - عتذمهوش - خسهوش ۹- م: اسم
۱۰- عبارت مندرج در صفحهٔ قبل هر دو رساله با عبارت مندرج در اینجا تفاوت دارد یعنی «الرّفعة» به «القوّة» تغییر یافته که در اصل مطلب فرقی نمی‌کند.
۱۱- م: ندارد ۱۲- م: این سه کلمه را ندارد.
۱۳- س: این عبارت را ندارد.

سیشضائیل[۱] - ذنائیل[۲]». این اسماء ملائکه در عمل بسط ترفّع است و چون این حروف[۳] ملائکه را که این است «ت - ف - م - غ - س - ی - ش - ض - ذ - ن»[۴]، بسط عزیزی کنیم این نوع شود: «ش - س - ن - ظ - غ - ط - ت - ذ - ض - م»[۵] و چون این حروف[۶] عزیزیّه را ۴، ۴ ترکیب کردیم و[۷] کلمهٔ «هوشْ» لاحق ایشان کردیم، اسماء اعوان بیرون آمد بدین تألیف: «شسنظهوش - غطتذهوش - ضمهوش»[۸]. امّا خواستیم که استخراج قَسَم[۹] نماییم، پس زمام که «محمّد ذوالقوّة و العزّة»[۱۰] است [را] با حروف[۱۱] بسط ترفّعْ خالص کردیم، این تألیف و[۱۲] ترکیب یافت با حروف مستحصلهٔ عزیزیّه:[۱۳] «م - ح - م - د - ذ - و - ا - ل - ق - و - ت - و - ا - ل

۱- م: سیشضنائیل ۲- م: ندعائیل
۳- م: حروفات
۴- م: «ت - ف - م - ع - س - ی - ش - ض - ن - ذ - ع»
۵- م: «س - ص - ن - ط - ع - ت - ذ - م - خ - س»
۶- م: حروفات ۷- س: ترکیب نموده
۸- م: سصنطهوش - عتذمهوش - خسهوش ۹- م: اسم
۱۰- عبارت مندرج در صفحهٔ قبل هر دو رساله با عبارت مندرج در اینجا تفاوت دارد یعنی «الرّفعة» به «القوّة» تغییر یافته که در اصل مطلب فرقی نمی‌کند.
۱۱- م: ندارد ۱۲- م: این سه کلمه را ندارد.
۱۳- س: این عبارت را ندارد.

- ر - ع - ز - ت - ت - ف - م - غ - س - ی - ش - ض - ذ - ن»[۱] و[۲] چون حروف اوتاد از[۳] این سطر[۴] برداشتیم، این حاصل شد: «م - ذ - ل - ع - ت - ی - ن»[۵] و چون این[۶] حروف را ۵، ۵ ترکیب نمودیم[۷] به جهت فردیّتِ او، چنین شد[۸]: «مذلعت، ین»[۹] و اگر[۱۰] خواهیم که معکوساً یا مفهوماً[۱۱] هر هفت را یک ترکیب کنیم، بدین مثال: «مذلعتین»، صحیح است امّا[۱۲] طریق اوّل[۱۳] أصوب است و أتمّ[۱۴] و الله أعلم.[۱۵]

امّا استخراجِ طلسمِ عمل، از حروفاتِ[۱۶] خالصات «محمّد ذوالقوّة و العزّة» است چنان باید نمود[۱۷] که در عمل عزیزی گذشت یعنی تکسیر باید کرد[۱۸] آن حروف مستحصله[۱۹] را تا زِمام باز آید و

۱- «م - ح - م - د - ذ - و - ا - ل - ر - ف - ع - ة - ز - ن - ح - ض - ب - ک - ق - ص - س - ح»

۲- م: ندارد

۳- س: ندارد

۴- س: سطر را...

۵- م: «ذ - ل - ع - ن - ی - س»

۶- م: این سه کلمه را ندارد.

۷- م: کنیم

۸- م: می‌شود

۹- م: «ذلعن، یس»

۱۰- م: و اگر هم...

۱۱- س: این سه کلمه را ندارد.

۱۲- هر هفت را یک ترکیب کنیم، می‌شود ولی...

۱۳- م: اولی

۱۴- م: اتمّ است

۱۵- م: ندارد

۱۶- س: حروف

۱۷- س: با حروف بسط ترفّعش باید کرد به نوعی که...

۱۸- م: کردن

۱۹- س: ندارد

حروف آن را به دستورِ سابق[۱] ترکیب باید کرد[۲] و طلسم باید کرد[۳] به عددِ تکسیرِ سطور خواندن و[۴] به طبعی که غالب[۵] بُـوَد رسانیدن و در[۶] عزیمت، این کلمات را[۷] مندرج ساختن. امّا بقیّهٔ احوالْ اینچنان است که در عملِ بسطِ عزیزی گذشت[۸] امّا به طریق[۹] تصریف به جای آوردن[۱۰] و خطاب به ملائکه و ارواح و اَعوان[۱۱] بدین نوع باید کرد تا مُراد حاصل آید[۱۲]: إبْتَدِأْ بِاسْمِ اللهِ تَعالىٰ وَ[۱۳] قُلْ عَزَّمْتُ عَلَيْكُمْ يا أَرْواحَ الْعالِياتِ الطّاهِراتِ الزّاكياتِ بِحَقِّ الشَّهادَةِ إلَيْكُمْ وَ بِحَقِّ أَسْماءِ اللهِ الْعِظامِ[۱۴] أقْسَمْتُ عَلَيْكُمْ يا مَلائكَةَ رَبِّ الْعِزَّةِ يا تضمغائيل سيشضائيل ذنائيل[۱۵] بِحَقِّ اللهِ الَّذي لا إلٰهَ إلاّ هُوَ الرَّفيعُ الْعَزيزُ الَّذي رَفَعَ السَّماءَ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَها تُجيبُوني وَ تَعينُوني بِحُصُولِ مُرادي مِنَ الرِّفْعَةِ وَ الْعِزَّةِ وَ الإقْبالِ بِأمْرِ اللهِ الْمَلِكِ الْمَنّانِ يا تضمغائيل سيشضائيل ذنائيل[۱۶]

۱– س: ندارد
۲– م: نمود
۳– م: ساختن
۴– س: که
۵– س: مایل
۶– م: ندارد
۷– م: ندارد
۸– م: سابقاً مذکور شد.
۹– س: تعریف
۱۰– س: بجا آوردن
۱۱– م: ارواح و ملائکه و اَعوان
۱۲– س: گردانند
۱۳– س: ندارد
۱۴– س: وَ أقْسَمْتُ
۱۵– م: نذعائیل
۱۶– م: نذعائیل

حروف آن را به دستورِ سابق[۱] ترکیب باید کرد[۲] و طلسم باید کرد[۳] به عددِ تکسیرِ سطور خواندن و[۴] به طبعی که غالب[۵] بُوَد رسانیدن و در[۶] عزیمت، این کلمات را[۷] مندرج ساختن. امّا بقیّهٔ احوالْ اینچنان است که در عملِ بسطِ عزیزی گذشت[۸] امّا به طریق[۹] تصریف به جای آوردن[۱۰] و خطاب به ملائکه و ارواح و اَعوان[۱۱] بدین نوع باید کرد تا مُراد حاصل آید[۱۲]: **إبْتَدِأُ بِاسْمِ اللهِ تَعالیٰ وَ[۱۳] قُلْ عَزَّمْتُ عَلَیْکُمْ یا أرْواحَ الْعالِیاتِ الطّاهِراتِ الزّاکیاتِ بِحَقِّ الشَّهادَةِ إلَیْکُمْ وَ بِحَقِّ أسْماءِ اللهِ الْعِظامِ[۱۴] أقْسَمْتُ عَلَیْکُمْ یا مَلائکَةَ رَبِّ العِزَّةِ یا تضمغائیل سیشضائیل ذنائیل[۱۵] بِحَقِّ اللهِ الَّذی لا إلٰهَ إلاّ هُوَ الرَّفیعُ الْعَزیزُ الَّذی رَفَعَ السَّماءَ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَها تُجیبُونی وَ تَعینُونی بِحُصُولِ مُرادی مِنَ الرِّفْعَةِ وَ الْعِزَّةِ وَ الإقْبالِ بِأمْرِ اللهِ الْمَلِکِ الْمَنّانِ یا تضمغائیل سیشضائیل ذنائیل**[۱۶]

۱- س: ندارد
۲- م: نمود
۳- م: ساختن
۴- س: که
۵- س: مایل
۶- م: ندارد
۷- م: ندارد
۸- م: سابقاً مذکور شد.
۹- س: تعریف
۱۰- س: بجا آوردن
۱۱- م: ارواح و ملائکه و اَعوان
۱۲- س: گردانند
۱۳- س: ندارد
۱۴- س: وَ أقْسَمْتُ
۱۵- م: نذعائیل
۱۶- م: نذعائیل

أجِيبُوني سَمِيعاً(۱) ناصِراً(۲) مُعِيناً وَ أقْسَمْتُ عَلَيْكُمْ بِحَقِّ اللهِ وَ بِحَقِّ أسْماءِ(۳) اللهِ الْعِظامِ الْكِرامِ أنْ تَأْمُرُوا الْجامِعَ خَيْلِكُمْ وَ أشْياعِكُمْ(۴) وَ لِأوْلِياءِ(۵) وَ الْأعْـوانِ شضظهوش(۶) عـطدهوش(۷) ظـمهوش(۸) وَ سَـخِّرُوهُمْ لی(۹) بِـحَيْثُ يَكُـونُ مُعِيني وَ ناصِري في جَميعِ ما أُريدُ مِنَ الرَّفْعَةِ وَ الْعِزَّةِ وَ التَّعْزِيزِ(۱۰) بِحَسَبِ(۱۱) الْعاجِلَةِ وَ الآجِلَةِ يا أيُّهَا الأرْواحُ الْعالِياتُ وَ يا مَلائِكَةَ رَبِّ الْعِزَّةِ وَ يا أيُّهَا الأعْوانُ أجِيبُوني بِحَسَبِ(۱۲) ارْتِفاعِ الْعِزِّ وَ الْعُلیٰ عاجِلَةً وَ آجِلَةً(۱۳) وَ كُونُوا أحِـبّائي وَ أنْصاري وَ أعْواني في جَميعِ أحْوالي وَ آمالي يا أيُّـهَا الْأرْواحُ الْـعالِياتُ وَ يـا مَلائِكَةَ هذَا الْعَمَلِ يا أيُّهَا الأعْوانُ أجـيبُوني وَ أعـينُوني سَـمِيعاً مُـطِيعاً بِـحَقِّ تضمغائيل سيشضائيل نزعائيل(۱۴) وَ(۱۵) بِحَقِّ هٰذِهِ الْكَلِماتِ الطِّلِسْماتِ... إلیٰ آخِرِهِ

يعنی بعد از اين(۱۶) عزيمت، طلسمات(۱۷) را(۱۸) بخوانَد كَما سَبَق: «يا أيُّها

۱- س: سَمْعاً
۲- باهراً
۳- م: إسم
۴- م: أتباعكم
۵- م: لا هو
۶- م: سضنطهوش
۷- س: عطندهوش
۸- م: محسهوش
۹- م: أجمع
۱۰- س: أتعزز
۱۱- س: بحبّ
۱۲- س: بحيث
۱۳- س: ندارد
۱۴- س: به جای آن دارد: عزرائيل درفقائيل
۱۵- س: ندارد
۱۶- م: ندارد
۱۷- م: طلسم
۱۸- م: ندارد

□ سِفرِ جفر

الْحامِلينَ الْباعِثينَ عَلىٰ حُصُولِ مُرادي وَ إنْجاحِ[۱] حاجَتي وَ ارْتِفاعی بِحَسَبِ الْعِزِّ عِنْدَ اللهِ أجيبُوني بِأمْرِ اللهِ أعينُوني بِحُصُولِ مُرادي مِنَ الرَّفْعِ وَ الْعِزِّ وَ الْحاجَةِ وَ الْعُلُوِّ يا أيُّهَا الأعْوانُ شضظهوش[۲] عطدهوش[۳] ظمهوش[۴] أجيبُوني وَ أعينُوني وَ أجِبُّوا[۵] قُلُوبَ[۶] الْخَلائِقِ أجْمَعينَ لِقَضاءِ[۷] حاجَتي وَ كِفايَةِ مُهِمّاتي وَ الرَّفْعِ وَ التَّعْزيزِ[۸] وَ حُصُولِ الْقَبُولِ وَ الْعُلىٰ[۹] مِنَ الْآخِرَةِ وَ الْأُولىٰ أجْمَعينَ بِحُصُولِ مُرادي فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ[۱۰] بِرَحْمَةِ اللهِ رَبِّ الْعالَمينَ يا أيُّهَا الْأعْوانُ إنْ لَمْ تَجيبُوني فَسَلَّطَ عَلَيْكُمْ هٰذِهِ الْمَلٰئِكَةِ وَ هُمْ[۱۱] تضمغائيل سيشضائيل ذنائيل[۱۲] بِأيْديهِمْ شُواظٌ مِنْ نارٍ وَ نُحاسٌ فَلاتَنْتَصِرانِ يَضْرِبُونَ وُجُوهَكُمْ[۱۳] وَ أدْبارَكُمْ وَ يَشْرَعُونَكُمْ إلَى النّارِ وَ إنْ أجَبْتُمْ لي فَبَشَّرَكُمُ اللهُ تَعالىٰ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ أنْ لاتَخافُوا وَ لاتَحْزَنُوا وَ بَشَّرَكُمْ[۱۴] بِالْجَنَّةِ بارَكَ اللهُ عَلَيْكُمْ أجيبُوني وَ أعينُوني وَ أسْرِعُوني لِقَضاءِ حاجَتي[۱۵] وَ كِفايَةِ[۱۶] مُهِمّاتي السّاعَةَ السّاعَةَ

۱- س: إلحاحِ

۲- س: شسضظهوش

۳- س: عطندهوش

۴- م: محسنهوش

۵- م: أجلبوا

۶- م: القلوب

۷- س: بقضاء

۸- س: ندارد

۹- س: العلايق

۱۰- م: و الدّين

۱۱- م: ندارد

۱۲- م: «ذنائيل» را ندارد.

۱۳- م: وجوههم

۱۴- م: و أبشروا

۱۵- م: حاجاتی

۱۶- م: كفايات

□ سِفرِ جفر

الْحامِلِينَ الْباعِثِينَ عَلىٰ حُصُولِ مُرادي وَ إِنْجاحِ(۱) حاجَتي وَ ارْتِفاعي بِحَسَبِ الْعِزِّ عِنْدَ اللهِ أجيبُوني بِأَمْرِ اللهِ أعينُوني بِحُصُولِ مُرادي مِنَ الرَّفْعِ وَ الْعِزِّ وَ الْحاجَةِ وَ الْعُلُوِّ يا أَيُّهَا الأَعْوانُ شضظهوش(۲) عطدهوش(۳) ظمهوش(۴) أجيبُوني وَ أعينُوني وَ أَحِبُّوا(۵) قُلُوبَ(۶) الْخَلائِقِ أَجْمَعِينَ لِقَضاءِ(۷) حاجَتي وَ كِفايَةِ مُهِمّاتي وَ الرَّفْعِ وَ التَّعْزِيزِ(۸) وَ حُصُولِ الْقَبُولِ وَ الْعُلىٰ(۹) مِنَ الْآخِرَةِ وَ الْأُولىٰ أَجْمَعِينَ بِحُصُولِ مُرادي فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ(۱۰) بِرَحْمَةِ اللهِ رَبِّ الْعالَمِينَ يا أَيُّهَا الْأَعْوانُ إِنْ لَمْ تَجِيبُوني فَسَلَّطَ عَلَيْكُمْ هٰذِهِ الْمَلٰئِكَةِ وَ هُمْ(۱۱) تضمغائيل سيشضائيل ذنائيل(۱۲) بِأَيْدِيهِمْ شُواظٌ مِنْ نارٍ وَ نُحاسٌ فَلاتَنْتَصِرانِ يَضْرِبُونَ وُجُوهَكُمْ(۱۳) وَ أَدْبارَكُمْ وَ يَسْرَعُونَكُمْ إِلَى النّارِ وَ إِنْ أَجَبْتُمْ لي فَبَشَّرَكُمُ اللهُ تَعالىٰ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ أَنْ لاتَخافُوا وَ لاتَحْزَنُوا وَ بَشَّرَكُمْ(۱۴) بِالْجَنَّةِ بارَكَ اللهُ عَلَيْكُمْ أجيبُوني وَ أعينُوني وَ أَسْرِعُوني لِقَضاءِ حاجَتي(۱۵) وَ كِفايَةِ(۱۶) مُهِمّاتي السّاعَةَ السّاعَةَ

۱- س: إلحاح
۲- س: شسضظهوش
۳- س: عطندهوش
۴- م: محسنهوش
۵- م: أجلبوا
۶- م: القلوب
۷- س: بقضاء
۸- س: ندارد
۹- س: العلايق
۱۰- م: و الدّين
۱۱- م: ندارد
۱۲- م: «ذنائيل» را ندارد.
۱۳- م: وجوههم
۱۴- م: و أبشروا
۱۵- م: حاجاتي
۱۶- م: كفايات

□ سِـفرجفر

السّاعَةَ الطّاعَةَ الطّاعَةَ الطّاعَةَ الوِحا الوِحا الوِحا[١] أجيبُوني أجْمَعِينَ[٢] بِرَحْمَةِ اللهِ رَبِّ الْعٰلَمِينَ

١- م: الوجا الوجا الوجا   ٢- م: ندارد

فصل

در[۱] اعمالِ دیگر در[۲] بسط تجامع و تضارب[۳]، به جهت محبّت و اُلفت و اتّحاد بین الإثنین بغایت معتبر دانسته‌اند و طریق عملش[۴] چنان[۵] است که در بسط عزیزی و طبیعی و ترفّع مذکور شد[۶]. امّا بسط تواخی[۷] به جهت اتّحاد اخوان و محبوب بودن /در/ دل خلائق[۸] و اخذ فوائد و اِحسان بغایت[۹] آزموده[۱۰] و مجرّب[۱۱] است[۱۲] و تخلّف ندارد و خودْ صورتِ حال این بسط[۱۳] مشابه است بر صِدق اَعمال. نَظم:[۱۴]

گواه شاهدِ صادق در آستین باشد

و طریقِ تصریفش چنان است که در بسط عزیزی گذشت.[۱۵] امّا بسط

۱- س: ایضاً
۲- م: از
۳- م: تضاریب
۴- س: عمل
۵- م: آن
۶- س: مذکور شد در بسط...
۷- س: ندارد
۸- م: محبوب بودن در دل خلائق و اتّحاد اخوان
۹- م: بسیار
۱۰- م: آزموده است
۱۱- م: معتبر
۱۲- م: ندارد
۱۳- س: ندارد
۱۴- م: ندارد
۱۵- س: در اینجا جمله‌ای دارد، «امّا ذکر سفر آدم، بسط عددیِ شهیر است.»

فصل

در[۱] اعمالِ دیگر در[۲] بسط تجامع و تضارب[۳]، به جهت محبّت و اُلفت و اتّحاد بین الإثنین بغایت معتبر دانسته‌اند و طریق عملش[۴] چنان[۵] است که در بسط عزیزی و طبیعی و ترفّع مذکور شد[۶]. امّا بسط تواخی[۷] به جهت اتّحاد اخوان و محبوب بودن /در/ دل خلائق[۸] و اخذ فوائد و اِحسان بغایت[۹] آزموده[۱۰] و مجرّب[۱۱] است[۱۲] و تخلّف ندارد و خودْ صورتِ حال این بسط[۱۳] مشابه است بر صِدق اَعمال. نَظم:[۱۴]

گواه شاهدِ صادق در آستین باشد

و طریقِ تصریفش چنان است که در بسط عزیزی گذشت.[۱۵] امّا بسط

۱- س: ایضاً
۲- م: از
۳- م: تضاریب
۴- س: عمل
۵- م: آن
۶- س: مذکور شد در بسط...
۷- س: ندارد
۸- م: محبوب بودن در دل خلائق و اتّحاد اخوان
۹- م: بسیار
۱۰- م: آزموده است
۱۱- م: معتبر
۱۲- م: ندارد
۱۳- س: ندارد
۱۴- م: ندارد
۱۵- س: در اینجا جمله‌ای دارد، «امّا ذکر سفر آدم، بسط عددیِ شهیر است.»

تقوّی[۱] به جهت قوّت حال و حصولِ آمال و بیرون آمدن از ضعف و بی‌رونقیِ[۲] طالع و[۳] ازدیاد جاه و حشمت و اِقبال و اِعزاز،[۴] اعتبار[۵] و اعتمادِ تمام دارد[۶]. و این همه[۷] معمولِ این فنّ است و مصروف[۸] عملش[۹] چنان است که در بسط ترفّع گذشت.

امّا بسط تضاعیف به جهت ازدیاد علم و[۱۰] حُکم و شوکت و شکوه و غلبه کردن بر اَعدا[۱۱] و یافتن قوّت و استیلا. و صدقی تمام[۱۲] و رسوخی در کلام[۱۳] دارد و طریقش چنان است که در سابق[۱۴] گذشت.

امّا بسط تکسیر به جهت استخراج[۱۵] احوال آینده /است/ چنانچه[۱۶] بعد[۱۷] از این در استنباط[۱۸] احوال، ذکر این مقال[۱۹]

۱- م: را
۲- س: برونصی
۳- س: و رسیدن به قوّت
۴- «س» و «م»: و
۵- س: ندارد
۶- س: کردن
۷- س: ندارد
۸- س: مضروب
۹- س: عمل
۱۰- س: ندارد
۱۱- س: عُدوان
۱۲- س: صدق
۱۳- س: رسوخ کلام
۱۴- م: بسط اعمال سابق
۱۵- م: استخراجات
۱۶- س: ندارد
۱۷- س: و بعد
۱۸- س: اشناط
۱۹- م: مقاله - س: فعّال

خواهیم کرد.

□ تنبیه، بر طالبان سرّ الهی[۱] و کاشفان رُموز پادشاهی[۲] مخفی و مستور نماند که هر یک از این بسطهای[۳] مذکور که به میزانِ سفر آدم علیه السلام آورده[۴] عمل کنیم[۵] یعنی اسامی[۶] طالب و مطلوب و طالع و صاحب طالع و طبع و قمر و منزل قمر و روز و صاحب روز و سایر متعلّقاتش[۷] به[۸] وصفی که در سفر است پیش برویم مطلب و مقصود حاصل است چرا که سِفْرِ آدم علیه السلام به میزان عددی پیش می‌رود.[۹] و اگر همچنان[۱۰] به میزان بسط عددی پیش‌رود[۱۱] به میزانِ سیصد و شصت نوع[۱۲] از انواع البسطْ مصروف[۱۳] است و عمل کرده‌اند[۱۴] و از این سبب، محقّقانِ این فنّ گفته‌اند که سِفْرِ[۱۵] آدم علیه‌السلام، وَزنِ[۱۶] اَکمل است و الله أعلم.

۱- س: العمل
۲- س: ناخوانا، «ماوساهی»
۳- م: بسط
۴- س: ندارد
۵- س: ندارد
۶- س: ندارد
۷- س: متعلّقان
۸- س: که بنا بر عمل سفری است و یکی از انواع بسطهای مذکور به...
۹- س: جملهٔ اخیر را ندارد.
۱۰- م: که
۱۱- م: می‌رود
۱۲- س: نوع است
۱۳- س: معروف
۱۴- س: کرده آن را این بود.
۱۵- س: فی سفر...
۱۶- س: بودن

خواهیم کرد.

□ تنبیه، بر طالبان سرّ الهی[۱] و کاشفان رُموز پادشاهی[۲] مخفی و مستور نماند که هر یک از این بسطهای[۳] مذکور که به میزانِ سفر آدم علیه السلام آورده[۴] عمل کنیم[۵] یعنی اسامی[۶] طالب و مطلوب و طالع و صاحب طالع و طبع و قمر و منزل قمر و روز و صاحب روز و سایر متعلّقاتش[۷] به[۸] وصفی که در سفر است پیش برویم مطلب و مقصود حاصل است چرا که سِفْرِ آدم علیه السلام به میزان عددی پیش می‌رود.[۹] و اگر همچنان[۱۰] به میزان بسط عددی پیش‌رود[۱۱] به میزانِ سیصد و شصت نوع[۱۲] از انواع البسطْ مصروف[۱۳] است و عمل کرده‌اند[۱۴] و از این سبب، محقّقانِ این فنّ گفته‌اند که سِفْرِ[۱۵] آدم علیه‌السلام، وَزنِ[۱۶] اکمل است و الله أعلم.

۱- س: العمل

۲- س: ناخوانا، «ماوساهی»

۳- م: بسط

۴- س: ندارد

۵- س: ندارد

۶- س: ندارد

۷- س: متعلّقان

۸- س: که بنا بر عمل سفری است و یکی از انواع بسطهای مذکور به...

۹- س: جملهٔ اخیر را ندارد.

۱۰- م: که

۱۱- م: می‌رود

۱۲- س: نوع است

۱۳- س: معروف

۱۴- س: کرده آن را این بود.

۱۵- س: فی سفر...

۱۶- س: بودن

فصل[۱]

در بیان بسط تمازج و این عمل[۲] بغایت مجرّب[۳] است و معتبر و قوی[۴] و طریق عملش[۵] چنان[۶] است که ببینی مطلوب چیست و آن در کدام اسم از اسماءِ الهی است[۷]، چنان که اگر «علم» خواهد[۸] اسمْ[۹] «علیم» باشد[۱۰] و اگر مال خواهد، اسمْ[۱۱] «غنیّ» و علی هذا القیاس فی سائر المطالب. چون اسمِ مطلوب گرفتی، مزاج کن اسم خود را به[۱۲] آن و ابتدا به اسم مطلوب کن[۱۳] اگر مطلوب از اسماءِ الهی باشد؛ و الاّ ابتدا به اسم خود کن[۱۴] و اگر در مزاج، اِحدَی المُتَمازجَین، یکی[۱۵] از دیگری[۱۶] کمتر آید، اقلّ[۱۷] را مکرّر باید کرد تا متساوی شود. چون مزاج کردی، تکسیر کن و این سطور را به

۱- س: امّا بعد
۲- س: علمی
۳- م: معتبر
۴- م: قوی است
۵- س: عملِ او
۶- س: آن
۷- م: ندارد
۸- م: خواهد علم
۹- م: ندارد
۱۰- س: ندارد
۱۱- م: ندارد
۱۲- س: بر
۱۳- س: اسم مطلوب را ابتدا کن
۱۴- س: این عبارت را ندارد.
۱۵- س: ندارد
۱۶- س: دیگر
۱۷- م: دیگری

عدد[۱] مدّعا[۲] با عددِ صغیرِ[۳] مطلوب چون کردی، بگیر سطر اوّل[۴] را و تکسیر[۵] کن و کلمهٔ «ائیل» ملحق ایشان ساز که[۶] ملائکهٔ عمل‌اند. و چون خواهی که خلیفه بُرون کنی، و این خلیفه به مثابه اَعوان است، بگیر حروفِ اوّل[۷] از سطر و آخر او را. و اوّل سطرِ آخر و آخر او را[۸] ترکیب کن[۹]، کلمهٔ «طیش» را به[۱۰] او لاحِق کن که[۱۱] اسمِ خلیفهٔ اَعوان است امّا اسماء اَعوان از صدر[۱۲] مؤخّرات[۱۳] تکسیر[۱۴] حاصل[۱۵] آید با اِلحاقِ کلمهٔ «هوش»[۱۶]. امّا استخراجِ قَسَم از حروفِ اوتاد، زمام است و این عمل چنان است که در بسط ترفّع گذشت لیکن اینجا زیادتی است[۱۷] و آن بسط نمودنِ حروفِ اوتاد است به بسطِ حرفی[۱۸] و ترکیب نمودنِ آن حروف

۱- س: بعد
۲- س: بسط مدّعا
۳- م: سفر عنصر
۴- س: آخر
۵- س: ترکیب دیگر
۶- س: ناخوانا، سمی الشان تمارکه
۷- س: اوّل از
۸- م: این عبارت را ندارد.
۹- م: و ترکیب کرد
۱۰- م: با
۱۱- س: ندارد
۱۲- م: صدور
۱۳- م: مؤخّر است
۱۴- م: از تکسیر
۱۵- س: ندارد
۱۶- م: این عبارت را ندارد.
۱۷- م: هست
۱۸- س: ندارد

عدد[۱] مدّعا[۲] با عددِ صغیرِ[۳] مطلوب چون کردی، بگیر سطر اوّل[۴] را و تکسیر[۵] کن و کلمهٔ «ائیل» ملحق ایشان ساز که[۶] ملائکهٔ عمل‌اند. و چون خواهی که خلیفه بُرون کنی، و این خلیفه به مثابه اَعوان است، بگیر حروفِ اوّل[۷] از سطر و آخر او را. و اوّل سطرِ آخر و آخر او را[۸] ترکیب کن[۹]، کلمهٔ «طیش» را به[۱۰] او لاحِق کن که[۱۱] اسمِ خلیفهٔ اَعوان است امّا اسماء اَعوان از صدر[۱۲] مؤخّرات[۱۳] تکسیر[۱۴] حاصل[۱۵] آید با اِلحاقِ کلمهٔ «هوش»[۱۶]. امّا استخراجِ قَسَم از حروفِ اوتاد، زمام است و این عمل چنان است که در بسط ترفّع گذشت لیکن اینجا زیادتی است[۱۷] و آن بسط نمودنِ حروفِ اوتاد است به بسطِ حرفی[۱۸] و ترکیب نمودنِ آن حروف

۱- س: بعد
۲- س: بسط مدّعا
۳- م: سفر عنصر
۴- س: آخر
۵- س: ترکیب دیگر
۶- س: ناخوانا، سمی الشان تمارکه
۷- س: اوّل از
۸- م: این عبارت را ندارد.
۹- م: و ترکیب کرد
۱۰- م: با
۱۱- س: ندارد
۱۲- م: صدور
۱۳- م: مؤخّر است
۱۴- م: از تکسیر
۱۵- س: ندارد
۱۶- م: این عبارت را ندارد.
۱۷- م: هست
۱۸- س: ندارد

است و[۱] استخراج طلسم از کلمات مرکّبِ سطورِ تکسیر[۲]. و در مفرداتْ ۵ - ۵ و در مزوّجات ۴ - ۴[۳] و این ضابطه در سایر مرکّبات و ممازجات[۴] مَرعی است.

مثال ذلک: در اسم[۵] «محمد» و «علم»[۶]، «محمد»[۷] طالب[۸] بود نوشتیم و مطلوبْ «علم» بود، نوشتیم. مزاج کردیم، چنین شد: «ع - م - ل - ح - م - م - د» و چون این سطر را به عددِ ظاهرِ «علیم» یعنی به عددِ حروفش تکسیر کردیم، این صورت گیرد: «و - ع - م - م - م - ل - ی - ح - خ - و - ی - غ - ل - م - م - م»[۹] چون سطر ثالث را ترکیب کردیم و کلمهٔ «ائیل» لاحقِ ایشان[۱۰] کردیم، اسماء این دو ملک[۱۱] بیرون آمد: «حدلعائیل لممائیل» و چون اوّل مزاج و آخرِ آن را و حرفِ اوّل سطر ثالث و آخر آن را برداشتیم، اسمِ خلیفه بیرون آمد بدین نوع: «عمدهمطیش»[۱۲]. چون صدر مؤخّرات

۱- س: با
۲- م: تکسیر است.
۳- م: در مزوّجات ۴ - ۴ و در مفرداتْ ۵ - ۵
۴- س: ممازجِ مرکّبه
۵- س: ندارد
۶- س: ندارد
۷- س: ندارد
۸- س: که طالب
۹- م: این عبارات را ندارد.
۱۰- س: ندارد
۱۱- م: کلمه
۱۲- م: عدمعطیش

برداشتیم، اسمِ اعوانان بیرون آمد بدین وجه: «عدحدهوش وحمهوش»[۱] امّا[۲] چون حروفِ اوتاد را از زمام برگرفتیم[۳] و بسط[۴] حرفی کرده[۵] و[۶] حروف آن را ترکیب کردیم، قَسَم پیدا شد.[۷] و [۸]

□ بدان أیّدکَ الله که در تقسیم حروف، هر کوکبی را چهار حرف است و هر حرفی مفتاح اسمی از اسماء الهی است و هر گاه که در ساعتِ یکی از این کواکب سبعه به شرطِ خوشحالیِ آن کوکبْ اسمائی که متعلّق به اوست ذکر کند به عدد معیّن، باعث نتیجه‌های نیکوست و به جهت هر مطلبی اسماء کوکبی را ذکر باید کرد که مناسب آن عمل و مطلب باشد چنانچه به جهت تزائُد علم؛ ولیکن شرطْ آن است که وقتی طلوعِ برجی بود که خانهٔ کوکبِ مدّعاست و کوکبِ مذکور، راجع نباشد و منحوس نَبُوَد بلکه در ممله یا شرف یا اوج یا حظِّ خودْ اسماء متعلّقه به آن جهت ذکر باید کرد به عدد

۱- م: این عبارت را ندارد.
۲- س: وَ
۳- م: اوتاد برگرفتیم از زمام...
۴- س: وسط
۵- م: ندارد
۶- س: ندارد
۷- س: برداشته
۸- «س» این عبارت را هم دارد: بر حَمَله و فَعَلهٔ این عمل برین وجه صحیح اسم، بسط حرفی گویند.

برداشـتیم، اسـمِ اعـوانـان بـیرون آمـد بـدین وجـه: «عـدحدهوش وحمهوش»[۱] امّا[۲] چـون حـروفِ اوتـاد را از زمـام بـرگرفتیم[۳] و بسط[۴] حرفی کرده[۵] و[۶] حروف آن را ترکیب کردیم، قَسَـم پـیدا شد.[۷] و [۸]

□ بدان أیّدک الله که در تقسیم حروف، هر کوکبی را چهار حـرف است و هر حرفی مفتاح اسمی از اسماء الهی است و هر گاه که در ساعتِ یکی از این کواکب سبعه به شـرطِ خـوشحالیِ آن کـوکبْ اسمائی که متعلّق به اوست ذکر کند به عدد معیّن، باعث نتیجه‌های نیکوست و به جهت هر مطلبی اسماءِ کوکبی را ذکر بـاید کـرد کـه مناسب آن عمل و مطلب باشد چنانچه به جهت تزائُد علم؛ ولیکـن شرطْ آن است که وقتی طلوعِ برجی بود که خانهٔ کوکبِ مدّعاست و کوکبِ مذکور، راجع نباشد و منحوس نَبُوَد بلکه در مملّه یا شرف یا اوج یا حظِّ خودْ اسماءِ متعلّقه به آن جهت ذکر باید کرد بـه عـدد

۱- م: این عبارت را ندارد.
۲- س: وَ
۳- م: اوتاد برگرفتیم از زمام...
۴- س: وسط
۵- م: ندارد
۶- س: ندارد
۷- س: برداشته
۸- «س» این عبارت را هم دارد: بر حَمَله و فَعَلة این عمل برین وجه صحیح اسم، بسط حرفی گویند.

معیّن.

فرضاً اگر کسی را مدّعایی بود که [خواهد] به دست آورد، اینْ تعلّق به کوکبِ شمس دارد. ۷۱. این ذکرش باید خواند در هنگامی که آفتاب در برج شرف یا در اوج یا در ممله [باشد] و قرائت در ساعت شمس باید کرد و بُخوری که تعلّق به شمس دارد، می‌بایدش سوخت و ذکرْ این است:

«بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحیمِ أهْلاً یَا الْحَیُّ النّاطِقُ الأنْـوَرُ وَ الشَّـخْصُ الأظْـهَرُ وَ الْکَوْکَبُ[1] الأظْهَرُ وَ السَّیّارُ الأشْرَفُ یا شافی یا مُهَیْمِنُ یا سَلامُ سُبْحانَهُ إذا قَضیٰ أمْراً فَإنَّما یَقُولُ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ یا باطِنُ یا حَکیمُ یا حارِسُ سَلامٌ عَلَیْکَ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ أیُّهَا النَّیِّرُ الأعْظَمُ وَ السَّیّارُ الأشْرَفُ أیِّدْنی بِنُورِکَ وَ قَوِّنی بِـقُوَّتِکَ وَ اجْلِبْ لِیَ الْمالَ بِحَقِّ مَنْ لَهُ الْأمْرُ وَ الْحُکْمُ عَلَیْکَ وَ الشَّمْسُ تَجری لِمُسْتَقَرٍّ لَّها ذٰلِکَ تَقْدیرُ الْعَزیزِ الْعَلیمِ»

۱- در اصل: الکواکب

زحل

اسماء این کوکب به جهت فلاحت و زراعت و باغ و امثال ذلک بخوانَد

مشتری

اسماء این کوکب، مناسب است به جهت تزائُد علم دین و امثال ذلک بخواند

مرّیخ

اسماء این کوکب مناسب است به جهت غلبه و انتقام از خصم و مقهوریِ اعدا و امثال ذلک بخواند

شمس

اسماء این کوکب مناسب است به جهت اِقبال و ازدیاد در دولت و مال و امثال ذلک بخواند

زهره

اسماء این کوکب مناسب است به جهت سُرور و اتّصال دوستان و محبّت اَزواج و امثال ذلک بخواند

عطارد

اسماء این کوکب به جهت علمِ موسیقی و نجوم و طَبع شعر و نقّاشی و امثال ذلک بخواند

قمر

اسماء این کوکب مناسب است به جهت تردّد و سلامتیِ در طریق و رفعِ ماندگی و قوّت رفتن و امثال ذلک بخواند

زحل

اسماءِ این کوکب به جهت فلاحت و زراعت و باغ و امثال ذلک بخوانَد

مشتری

اسماءِ این کوکب، مناسب است به جهت تزائُد علم دین و امثال ذلک بخواند

مرّیخ

اسماءِ این کوکب مناسب است به جهت غلبه و انتقام از خصم و مقهوریِ اعدا و امثال ذلک بخواند

شمس

اسماءِ این کوکب مناسب است به جهت اِقبال و ازدیاد در دولت و مال و امثال ذلک بخواند

زهره

اسماءِ این کوکب مناسب است به جهت سُرور و اتّصال دوستان و محبّت اَزواج و امثال ذلک بخواند

عطارد

اسماءِ این کوکب به جهت علمِ موسیقی و نجوم و طَبع شعر و نقّاشی و امثال ذلک بخواند

قمر

اسماءِ این کوکب مناسب است به جهت تردّد و سلامتیِ در طریق و رفعِ ماندگی و قوّت رفتن و امثال ذلک بخواند

□ دیگر چون شخصی را طالعِ ولادت معلوم بُوَد، به حسب طالع، و اگر معلوم نبُوَد و اُلفتِ او منظور باشد، نامش را با نام والده‌اش جمع باید کرد و بعد از طرح ۱۲ - ۱۲ [به هر] بُرجی که مُنتهی می‌شود، صاحب آن برج را دعوت کند در وقتی که خوشحالی داشته باشد و آن کوکب منحوس نباشد. اکنون فرضاً شخص مدّعا علیه، عُمَر نام است و مادرش زُبَید. هر دو را جمع کردیم، ۳۳۸ می‌شود و بعد از طرحِ مذکور ۵ باقی می‌ماند. او را به بُروج قسمت کردیم به «ثَـور» رسید و صاحبش زهره است و چند اسم که به زهره متعلّق است، آن را در ساعتِ او مداومت باید نمود به عددِ اُلفت، به شرط خوشحالیِ زهره و آن که نَحسَین در بُرجِ طالع نباشد و ذکرِ زهره را یک هفتهٔ متعاقب [به عددِ] ۳۵ [که عدد] جلب است باید خواند، به عددِ جلب ۳۵ و دعوت زُهره اینست:

«بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحیمِ یا ذاکِرُ یا هادی یا رَقیبُ وَفِّقْ بَیْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ قیلَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمینَ یا عَزیزُ یا إلٰهُ یا قادِرُ یا رَبّاهُ عَلَیْکَ التَّحِیَّةُ وَ السَّلامُ أَیَّتُها السَّیِّدَةُ الشَّریفَةُ الْعالِمَةُ الْفاضِلَةُ الْعاقِلَةُ ناهِیدَةُ الْکَریمَةُ اسْتَجِبْنی دُعائی بِحَقِّ مُحَمَّدِ الأمینِ صَلَواتُ اللهِ وَ سَلامُهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ أَجْمَعینَ»

□ امّا[۱] در ترتیب حروف مخارج، بعضی استادان حرف «واو» را بر «میم» مقدّم می‌دارند مرموزات عدد. فرضاً جهت تزایُد علم، اسمِ علیم را مداومت نمایند و عددِ قرائتش بر این قاعده است.

مثال: «علیم» حروفه ۱۴۰ (مائی) نُقَط ۲ جُمَلِهِ الکبیر ۱۵۰ (ناری) جُمَلِهِ الوسیط ۱۵ (ناری - مائی) جُمَلِهِ الصغیر ۶ (هوائی) جُمَلِهِ المراتب ۳۵ (هوائی - ترابی) ع ۷۰ / ل ۳۰ / ی ۱۰ / م ۴۰.

□ اکنون خاتَم این ضرورات، قاعدهٔ استخراج خاتَم /که/ به انواع گفته‌اند، آنچه مناسب این مختصر باشد دو نوع نموده می‌شود که به یکی از این دو نوع عمل نمایند.

- نوع اوّل آن که جُمَل مذکورٌ بِه را ۱۵۰ عدد است و ۱۴۹ کُفْوِ اوست و این عدد را جمع باید کرد که در ۱۵۰ ضرب کنند و حاصلضربْ خاتَمِ اسم باشد و اسم را به آن عدد اِتمام باید داد.

- نوعِ دوم؛ عددِ طبیعیِ ابجدیِ اسمِ علیم اینست: ع ۱۶ / ل ۱۲ / ی ۱۰ / م ۱۳ و این مجموعْ ۵۱ است و قاعده آنست که عددِ ۵۱ را در ۲۸ - ۲۸ طرح کنند. آنچه بمانَد شماره از حروف ابجدی و

۱- ترتیب مطالب در دو نسخه متفاوت است.

□ امّا[1] در ترتیب حروف مخارج، بعضی استادان حرف «واو» را بر «میم» مقدّم می‌دارند مرموزات عدد. فرضاً جهت تزائُد علم، اسمِ علیم را مداومت نمایند و عددِ قرائتش بر این قاعده است.
مثال: «علیم» حروفه ۱۴۰ (مائی) نُقَط ۲ جُمَلِهِ الکبیر ۱۵۰ (ناری) جُمَلِهِ الوسیط ۱۵ (ناری - مائی) جُمَلِهِ الصغیر ۶ (هوائی) جُمَلِهِ المراتب ۳۵ (هوائی - ترابی) ع ۷۰ / ل ۳۰ / ی ۱۰ / م ۴۰.

□ اکنون خاتَم این ضرورات، قاعدهٔ استخراج خاتَم [که] به انواع گفته‌اند، آنچه مناسب این مختصر باشد دو نوع نموده می‌شود که به یکی از این دو نوع عمل نمایند.
- نوع اوّل آن که جُمَل مذکورٌ بِه را ۱۵۰ عدد است و ۱۴۹ کُفْوِ اوست و این عدد را جمع باید کرد که در ۱۵۰ ضرب کنند و حاصلضربْ خاتَمِ اسم باشد و اسم را به آن عدد اِتمام باید داد.
- نوعِ دوم؛ عددِ طبیعیِ ابجدیِ اسمِ علیم اینست: ع ۱۶ / ل ۱۲ / ی ۱۰ / م ۱۳ و این مجموعْ ۵۱ است و قاعده آنست که عددِ ۵۱ را در ۲۸ - ۲۸ طرح کنند. آنچه بمانَد شماره از حروف ابجدی و

۱- ترتیب مطالب در دو نسخه متفاوت است.

ابتثی و مخارجی و بروجی به هر حرف که عددِ باقیماندهٔ طرح رسد، آن حروف را برداشته جمع کند. آنچه بمانَد جمع شود که خاتَم است. اکنون فرضاً از عدد ۵۱، ۲۸ - ۲۸ به طرح رفت. باقی ماند ۲۳ و در شمارهٔ حروف مذکوره، به این حروف منتهی شد که نوشته می‌شود. ابجدی: ث - ابتثی: ل - مخارجی: ذ - بروجی: ذ - و حروف چهارگانه اینست: ثلذذ. این حروف را تکسیر تمام باید کرد که با خود دارند، ۵۱ روز به عددِ اسمِ علیم بخوانند و ابتدا از روز یکشنبه کنند و شنبه تمام نماید و هر روز به عدد ضرب محمد در علیم و ضرب مایحصل در صاحب یوم بخواند. هر روز سه بار عزیمت بخواند و بُخورِ لطیف بسوزد[۱] و خطاب کند بر نهج[۲] سابق بر موکّلینِ این عمل و هر روز طلسم عمل را بر طبعی[۳] که منسوب به صاحب آن روز است[۴] باید نوشت و به طبعی[۵] که در او غالب باشد[۶] باید رسانید[۷]. چون چنین مداومت نماید البتّه مراد او [به] یک هفته برآید[۸] و کشف عرفان و سایرِ علومِ[۹] الهی بر وی روی

۱- س: سوزانند
۲- س: جمیع
۳- س: یکی
۴- س: بر یکی از منسوباتِ آن روز...
۵- س: طبیعت
۶- س: است
۷- م: ندارد
۸- س: تا هفته، مُراد برآید
۹- س: سرایر و رموز و علم

نماید[1] و اگر /تا/ یک هفته مُراد برنیاید تا هفت[2] هفتهٔ دیگر بر نهج مذکور عمل نماید و مداومت نماید، البتّه مُراد برآید و صاحب کشف و عین الیقین[3] گردد و باقیِ اسماء او از اسمِ «علیم» قیاس کرده عمل باید نمود[4] وَ اللهُ أَعْلَمُ بِالصَّوابِ.[5] و بُخور و صوم و ترک أکل حیوانی از لوازم است وَ الْحُرُّ یَکفیهِ الإشارَةُ. و اگر احیاناً به عدد اسم خاتَم خوانند و مداومت نمایند، اثرش اتمّ است. تمام شد طریق اَعمال، اکنون به خاتمه رویم و بیانِ استنباط احوالِ این نماییم. بِعَوْنِ اللهِ المَلِکِ المُتَعالِ الجوادِ الکَریم

۱- س: و کشف و زبان و سرایر علم الهی گردد. ۲- م: ندارد

۳- س: علومِ الهی ۴- س: و قس علی هذا الاسم فی سائر الاسماء

۵- س: این صفت را ندارد.

نماید[1] و اگر [تا] یک هفته مُراد برنیاید تا هفت[2] هفتهٔ دیگر بر نهج مذکور عمل نماید و مداومت نماید، البتّه مُراد برآید و صاحب کشف و عین الیقین[3] گردد و باقیِ اسماء او از اسمِ «علیم» قیاس کرده عمل باید نمود[4] وَ اللهُ أعْلَمُ بِالصَّوابِ.[5] و بُخور و صوم و ترک أکل حیوانی از لوازم است وَ الْحُرُّ یَکفیهِ الإشارَةُ. و اگر احیاناً به عدد اسم خاتَم خوانند و مداومت نمایند، اثرش اتمّ است. تمام شد طریق اَعمال، اکنون به خاتمه رویم و بیانِ استنباط احوالِ این نماییم. بِعَوْنِ اللهِ المَلِکِ المُتَعالِ الجوادِ الکَریم

۱- س: و کشف و زبان و سرایر علم الهی گردد. ۲- م: ندارد
۳- س: علومِ الهی ۴- س: و قس علی هذا الاسم فی سائر الاسماء
۵- س: این صفت را ندارد.

خاتمه

در بیانِ استخراج[۱] احوال آینده[۲] و استکشاف[۳] رُموز[۴] ماضیه[۵] و این بر انواع است و معظم‌ترینِ[۶] دقایق این فنّ است و هر طایفه به وجهی خاصّ استخراج نموده‌اند و به ضابطه‌ای دقیق اشاره فرموده‌اند و ما اینجا آنچه اخلص الخالص باشد و اعتماد را شاید، ذکر خواهیم کرد بر وجهی که کمالِ وضوح و غایت فتوح داشته باشد وَ بِاللهِ العَظیمِ التَّوفیقُ

□ نوع اوّل که اصول خمسه [باشد]، عبارت است از: اسم و لقب و کُنیَت و طالع و صاحب طالع [که از این پنج اصل،] استخراج طالع نمایند و طریق آن اینست که اُصول خمسه را تکسیر کنند [پَس] بکُنی صدر مؤخّر [تا] آن که زمامِ اصل حاصل شود. پس صدورِ آن تکسیر بگیرد و زمام کند و تکسیر نماید تا آخر باب. آنگاه[۷] مؤخّراتِ آن

۱– م: استخراجات

۲– س: آتی

۳– استکشافات

۴– م: بر اُمور

۵– س: خفیّه

۶– س: اِعتمادترینِ

۷– م و س: آن که. به نظر می‌رسد به دلیل جایگزینی «گ» با «ک» و عدم دقّت کاتب به این هیأت نوشته شده باشد.

تکسیر بگیرد و سیر دهد تا آخر باب و همچنین صدور و مؤخّرات گرفتن بیان کنیم در اسم محمّد: زمامِ اصل «م - ح - م - د» و چون به طریق مذکورْ صدر و مؤخّرات گرفتن، تأمّل باید کرد که چه چیز حاصل شده از کلمات مرکّبه از آن تکسیر [که] از حالِ صاحبِ اصول خمسه حکایت کند از گذشته و آینده؛ منصوبی یا مغلوبی. چون این مقدّمات کَردی، اکنون بدان که اربابِ این فنّ را در تشخیص احکام از گذشته و آینده و صدور و مؤخّرات منصوب و مغلوب، دخلهای موجّه و سخنان زیباست. و توجّه بر آن نهج است که بعضی از ائمّهٔ جفر برآنند که هر کلمه را صدر حاصل شود، تعلّق به احوال گذشته دارد و هرچه از مؤخّرات حاصل می‌آید، از احوال زمان آیندهٔ سائل می‌گوید. الحقّ سخنی است که مزید تصوّر بر این از احوال آینده ممکن نیست. رَحِمَ اللهُ قائِلَهُ وَ کاشِفَهُ. و بعضی دیگر برآنند که مجموع کلمات که منصوب حاصل خمسه می‌آید از صدور و مؤخّرات، متعلّق به زمان آیندهٔ سائل بوَد و این قول نیز خالی از صواب نیست زیرا که بر عاقلْ وضوح تمام دارد که هر کلمه‌ای که منصوب است اشاره به آینده می‌کند و هر چه مقلوب است اشاره به گذشته می‌نماید. مَنْصُوباً کانَ أوْ مَغْلُوباً.

تکسیر بگیرد و سیر دهد تا آخر باب و همچنین صدور و مؤخّرات گرفتن بیان کنیم در اسم محمّد: زمامِ اصل «م - ح - م - د» و چون به طریق مذکورْ صدر و مؤخّرات گرفتن، تأمّل باید کرد که چه چیز حاصل شده از کلمات مرکّبه از آن تکسیر [که] از حالِ صاحبِ اصول خمسه حکایت کند از گذشته و آینده؛ منصوبی یا مغلوبی. چون این مقدّمات کَردی، اکنون بدان که اربابِ این فنّ را در تشخیص احکام از گذشته و آینده و صدور و مؤخّرات منصوب و مغلوب، دخلهای موجّه و سخنان زیباست. و توجّه بر آن نهج است که بعضی از ائمّهٔ جفر برآنند که هر کلمه را صدر حاصل شود، تعلّق به احوال گذشته دارد و هرچه از مؤخّرات حاصل می‌آید، از احوال زمان آیندهٔ سائل می‌گوید. الحقّ سخنی است که مزید تصوّر بر این از احوال آینده ممکن نیست. رَحِمَ اللهُ قائِلَهُ وَ کاشِفَهُ. و بعضی دیگر برآنند که مجموع کلمات که منصوب حاصل خمسه می‌آید از صدور و مؤخّرات، متعلّق به زمان آیندهٔ سائل بوَد و این قول نیز خالی از صواب نیست زیرا که بر عاقلْ وضوح تمام دارد که هر کلمه‌ای که منصوب است اشاره به آینده می‌کند و هر چه مقلوب است اشاره به گذشته می‌نماید. مَنْصُوباً کانَ أوْ مَغْلُوباً.

□ نوع دیگر آن است که اسم سائل را بسط حرفی نمایند و بـه آن حروف که از بسط حرفی حاصل آید بسط کنند تا هفت مـرتبه و از هفت مرتبه تجاوز نکنند. چون اسم را هفت مرتبه بسـط کـنند، پس حروف خالص را از آنجا بردارند و تکسیر نمایند تا مخرج باب اوّل آنگاه[1] در سطور تکسیر نظر کنند که چه کلمه حاصل آمده، البتّه از حال و اطوارِ طالب حکایت کند و بعضی دیگر همان هفت مرتبه را بدون تلخیص و تکسیر ملاحظه نمایند و طلب جواب کنند. امّا اگر هر دو را به جای آرند و در هر دو موضع نظر نمایند، أتمّ و أنفع است.

□ نوع دیگر در استنباط کیفیّت احوال، آن است که احوال بیمار از او معلوم گردد. و طریق، چنان است که از بیمار لفظی پرسند. هرچه گوید، آن کلمه را با اسم او در طالع تکسیر نمایند و از آنجا حروفْ تحصیل کنند و ببیند که در آن حروف چه طبعی غالب است، هر طبع که غالب است بیمار را مرض از آن طبع حاصل شده است و این از جملهٔ نوادر است و اعتبارِ تمام دارد و اطبّای صادقْ هـر زحـمتی و مشقّتی[2] که دارند، در تشخیص مرض داشته‌اند زیرا که تشخیص[3]

۱– م و س: آن که
۲– م: ندارد
۳– س: تبیین

مرض، بغایت مُشکل است و در آن اختلاف بسیار کرده‌اند و این نوع[۱] استخراج از جملهٔ نوادر است. به جهت این که متنی[۲] از جملهٔ[۳] حکمت حکیم[۴] است. چون مادّهٔ مرض معلوم گردد علاج آن آسان بُوَد چنان که گفته‌اند: إنَّمَا الْعَلاجُ فِي مادَّةِ الْمَرَضِ لاٰ[۵] بِأضْدادِها[۶]

□ و[۷] دیگر استکشاف احوال آینده. حسین بن منصورِ حلاّج در کتاب سرّالأسرار ذکر نمود که سؤال را با طالعِ وقت و اوتاد و طالع جمع نمایند و مجموع را بسط تکسیر نمایند و حروف را که از کسورات مستخلصه است جمع کنند و خالص ساخته تکسیر نمایند البتّه از سطور تکسیرْ جواب کلمهٔ شافی تواند بُوَد از سؤال بیرون آید امّا اصل آن است که جواب مطابق سؤال باشد یعنی عربی را عربی و فارسی را فارسی و غیره هرچه باشد توانَد بود امّا اصل، حصول مطابق است.

۱- م: ندارد
۲- س: متین
۳- س: بر
۴- م: اعظم
۵- اصل: إلاّ
۶- م: إنّما العلاج فرع
۷- این بند از نسخهٔ «م» نقل شده است.

مرض، بغایت مُشکل است و در آن اختلاف بسیار کرده‌اند و این نوع[۱] استخراج از جملهٔ نوادر است. به جهت این که متنی[۲] از جملهٔ[۳] حکمت حکیم[۴] است. چون مادّهٔ مرض معلوم گردد علاج آن آسان بُوَد چنان که گفته‌اند: إِنَّمَا الْعَلاجُ فِي مادَّةِ الْمَرَضِ لاٰ[۵] بِأَضْدادِها[۶]

□ و[۷] دیگر استکشاف احوال آینده. حسین بن منصور حلاّج در کتاب سرّالأسرار ذکر نمود که سؤال را با طالعِ وقت و اوتاد و طالع جمع نمایند و مجموع را بسط تکسیر نمایند و حروف را که از کسورات مستخلصه است جمع کنند و خالص ساخته تکسیر نمایند البتّه از سطور تکسیرْ جواب کلمهٔ شافی تواند بُوَد از سؤال بیرون آید امّا اصل آن است که جواب مطابق سؤال باشد یعنی عربی را عربی و فارسی را فارسی و غیره هرچه باشد توانَد بود امّا اصل، حصول مطابق است.

۱- م: ندارد
۲- س: متین
۳- س: بر
۴- م: اعظم
۵- اصل: إلاّ
۶- م: إنّما العلاج فرع
۷- این بند از نسخهٔ «م» نقل شده است.

□ نوع[1] دیگر آن است که اسم طالب را با اسمِ مطلوب مزاج دهند و آن مجموع را تکسیر نظر کنند که جواب مطابق سؤال بیرون می‌آید و بعضی دیگر[2] برآنند که سطر مزاجِ طالب و مطلوب را با یوم و صاحبِ یومِ او مزاج کنند. در تکسیر آن استنباط جواب کنند.[3] و[4] بعضی دیگر طالب و مطلوب را با هم مزاج دهند با اسم ساعتی که در او مستطیله‌اند مزاج کنند و آن سطور را تکسیر کنند. از آن استنباط جواب کنند.

□ نوع[5] دیگر طریق استخراج و دانستن حالات به طریقی که دوازده بُرج است عمل نمایند. أشْکُرُ[6] اللهَ تَعالیٰ عَلَی النِّعَمِ مِنَ اللَّطائِفِ الْعُلُومِ وَ هُوَ بِذالِکَ یَکُونُ فِی السَّمٰواتِ وَ الْأَرْضِ.

□ نوع دیگر در طریق استنباط آن است که اسم طالب را سیصد و شصت و شش طور بسط کنند و به هر بسطی آن را با حروف آن بسط

۱- از این به بعد در هر دو نسخه آمده است. ۲- م: ندارد

۳- م: طالب و مطلوب را با هم مزاج کرده آن سطور را تکسیر کنند و اسم صاحب ساعت را نیز با آن مزاج کنند و آن سطور را تکسیر، از آن استنباط جواب نمایند.

۴- م: از این عبارت به بعد را تا محل ذکر شده ندارد.

۵- س: از این عبارت به بعد را تا محل ذکر شده ندارد.

۶- اصل: شَکَرَ

خالص کنند و تکسیر نمایند و چون سیصد و شصت و شش صفحه حاصل آید، به جمیع احوال سائل از گذشته و آینده و خیر و شرّ و نفع و ضررِ دینی و دُنیَوی و مبدأ و منتها معلوم گردد و کامل‌ترین جواب استخراج این است که مشتمل است بر سیصد و شصت و شش نوع استخراج.

هر کس که این انواع استخراجِ مذکوره را و مقدّمات مذکور را نیکو ضبط کند، به تحقیق که کامل شده و فوق یافته باشد بر احوال جفر.

مخدوم دانستن این انواع سیصد و شصت و ششگانه اینجا متعذّر است. آنچه اینجا از اصطلاح و غیره در این کتاب مذکور شد، اینجا از آن وجوه مذکوره بود.

عارف را این استبصار در این فنّ کافی است.

فَلْيَطْلُبِ الْباقي بِالرِّياضَةِ وَ الْمُجاهِدَةِ وَ الْمُشاهِدَةِ وَ الإطِّلاعِ(۱) وَ الْمُطالِعَةِ(۲) أوْراقِ الْعارِفينِ وَ أهْلِ الْيَقينِ(۳) وَ الْوُصُولِ بِأُصُولِ الْعُقُولِ مِنَ الْأنْبِياءِ وَ أئِمَّةِ الدّينِ وَ أهْلِ الْيَقينِ(۴) وَ الْإجْتِهادِ فيما يُخْفي مِمّا(۵) هُوَ(۶) الْعُلُومُ(۷) الْمُبينُ وَ الْإسْتِعانَةِ مِنْ عالَمِ الْأمْرِ وَ فَيْضُ اللهِ الْمُعينِ. أرَدْتُ(۸) الْإخْتِتامَ(۹) بِأمْرَيْنِ الْإلْهامَ

۱- س: ندارد
۲- س: ندارد
۳- س: ندارد
۴- م: این عبارت را ندارد.
۵- س: ما
۶- م: ندارد
۷- س: المعلوم
۸- م: أدب

خالص کنند و تکسیر نمایند و چون سیصد و شصت و شش صفحه حاصل آید، به جمیع احوال سائل از گذشته و آینده و خیر و شرّ و نفع و ضررِ دینی و دُنیَوی و مبدأ و منتها معلوم گردد و کامل‌ترین جواب استخراج این است که مشتمل است بر سیصد و شصت و شش نوع استخراج.

هر کس که این انواع استخراجِ مذکوره را و مقدّمات مذکور را نیکو ضبط کند، به تحقیق که کامل شده و فوق یافته باشد بر احوال جفر.

مخدوم دانستن این انواع سیصد و شصت و ششگانه اینجا متعذّر است. آنچه اینجا از اصطلاح و غیره در این کتاب مذکور شد، اینجا از آن وجوه مذکوره بود.

عارف را این استبصار در این فنّ کافی است.

فَلْيَطْلُبِ الْباقي بِالرِّياضَةِ وَ الْمُجاهِدَةِ وَ الْمُشاهِدَةِ وَ الإطِّلاعِ[۱] وَ الْمُطالِعَةِ[۲] أوْراقِ الْعارِفينِ وَ أهْلِ الْيَقينِ[۳] وَ الْوُصُولِ بِأُصُولِ الْعُقُولِ مِنَ الْأنْبِياءِ وَ أئِمَّةِ الدّينِ وَ أهْلِ الْيَقينِ[۴] وَ الْاِجْتِهادِ فيما يُخْفي مِمّا[۵] هُوَ[۶] الْعُلُومُ[۷] الْمُبينُ وَ الْاِسْتِعانَةِ مِنْ عالَمِ الْأمْرِ وَ فَيْضُ اللهِ الْمُعينِ. أرَدْتُ[۸] الْاِخْتِتامَ[۹] بِأمْرَيْنِ الْاِلْهامَ

۱- س: ندارد
۲- س: ندارد
۳- س: ندارد
۴- م: این عبارت را ندارد.
۵- س: ما
۶- م: ندارد
۷- س: المعلوم
۸- م: أدب

وَ ذٰلِکَ فِي هٰذَا الْكَلامِ مَنِ[۱۰] اسْتَكْشَفَها وَ اسْتَرْشَفَها[۱۱] فَعَلَيْهِ السَّلامُ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمِينَ.

۹- س: الإفتهام
۱۰- س و م: ممّن - تصحيح قیاسی
۱۱- س: ندارد

□ تتمّه در استخراجات از اسماء اصول خمسه است: أعنی کُنیَت و اسم و لقب و طالع و صاحب طالع. اگر طالع و صاحبش معلوم نباشد، به ثلاثه عمل کند و اگر کُنیَت نیز معلوم نباشد، لقبِ تمام به جای وی بیارد و هر یک از اینها را هفت بطن عمل کند و اسماء بلانهایة استخراج می‌نمایند. امّا آنچه به سبب اِتمامِ مُهامِّ ضروریّه و تکمیل و تتمیم حاجاتِ عاجله و آجله است، نامهایی است که از بطنِ اوّل استخراج شود. در این وقت، به اشارتی مشتمل به اشارت آصف جاه، معالی دستگاه، میرزا اسماعیل الماسی چند از بسط اسم شریفش مستخرج می‌شود. امید چنان است که سبب حصول مقاصدِ دارَین و مطالبِ کونَین گردد. إنْ شاءَ اللهُ وَحْدَهُ العَزیزُ

بسط اسم شریفش

«ا – ل – ف – س – ی – ن – م – ی – م – ع – ی – ن – ی – ا – ل – ا – م»

مدخل کبیرش ۵۳۳ حرفش ج ل ث

مدخل وسطیش که مدخل کبیرش را به آحادْ جمله حساب نماید ۱۱ می‌شود، «ا – ی»

مدخل صغیرش که عددِ مجموعِ کلِّ کبیر را ۹، ۹ طرح نمایند؛ باقی ۲ می‌شود، «ب»

□ تتمّه در استخراجات از اسماء اصول خمسه است: أعنی کُنیَت و اسم و لقب و طالع و صاحب طالع. اگر طالع و صاحبش معلوم نباشد، به ثلاثه عمل کند و اگر کُنیَت نیز معلوم نباشد، لقبِ تمام به جای وی بیارد و هر یک از اینها را هفت بطن عمل کند و اسماء بلانهایة استخراج می‌نمایند. امّا آنچه به سبب اِتمامِ مُهامِّ ضروریّه و تکمیل و تتمیم حاجاتِ عاجله و آجله است، نامهایی است که از بطنِ اوّل استخراج شود. در این وقت، به اشارتی مشتمل به اشارت آصف جاه، معالی دستگاه، میرزا اسماعیل الماسی چند از بسط اسم شریفش مستخرج می‌شود. امید چنان است که سبب حصول مقاصدِ دارَین و مطالبِ کونَین گردد. إنْ شاءَ اللهُ وَحْدَهُ العَزیزُ

بسط اسم شریفش

«ا – ل – ف – س – ی – ن – م – ی – م – ع – ی – ن – ی – ا – ل – ا – م»

مدخل کبیرش ۵۳۳ حرفش ج ل ث

مدخل وسطیش که مدخل کبیرش را به آحادْ جمله حساب نماید ۱۱ می‌شود، «ا – ی»

مدخل صغیرش که عددِ مجموعِ کلِّ کبیر را ۹، ۹ طرح نمایند؛ باقی ۲ می‌شود، «ب»

بسط کبیر «ج - ی - م - ل - ا - م - ث - ا»

بسط وسیط «ا - ل - ف - ی - ا»

بسط صغیر «ب - ا»

بسط مجموع حروف «ا - ل - ف - س - ی - ن - م - ی - م - ع - ی - ن - ی - ا - ل - ا - م - ج - ل - ث - ا - ی - ب - ج - ی - م - ل - ا - م - ث - ا»

اعدادش ۳۳ ایـــن حــروف را «مستحضره» و «طـالبه» خوانند و هر چهار /حرف/ از این /حروف/ که در یک صفحه از صفایح جفر است، طالِبِ چهار حرف دیگر است و آن را «مستحصله» و «مطلوبه» خوانند و حروف مستحصله و مطلوبه اینست: «ا - ع - ا - ع - ل - م - ع - ل - ک - م - ل - ح - ک - ا - ع - ل - ی - ا - ل - م - ا - ی - م - ا - ی - م - ی - س - ا - م - ق - ن - ص»

چون این حروف را یکبار تکسیر و منصوب نمایند اسماءِ الهی ظاهر شود چنان که عقلْ حیران گردد و آن تکسیر اینست: «ص - ا - ن - ع - ق - ا - م - ع - ا - ل - س - م - ی - ع - م - ل - ی - ک - ا - ل - م - ل - ی - ح - ا - ک - م - ا - ل - ع - ا - ل - ی» و هر یک از این اسماءِ پنجگانه، موافق «اسماعیل» است. در مدخلِ کبیر، تعیین

اسماء با صفات و خواصّ و علّت و غایت [می‌باشد].

صانع: را روز جمعه در اوّلْ ساعت یا در اوّلِ ماه که جمعه باشد به جهت صیانت مِلک و عمل و حفظ مال و جاه و اِنشقاق از سلاطین و حکّام بعد از تبخیر، هفتاد بار باید بخوانَد.

قامع: را در روز دوشنبه در اوّلْ ساعت یا غرّهٔ ماه که دوشنبه باشد به جهت هلاک اعدا و پراکندگی شَملِ[1] ایشان و ویرانیِ ملکش بعد از تبخیر هفتاد بار بخوانَد.

السمیع: روز چهارشنبه در اوّلْ ساعت تا چهل روز به جهت نِفاذِ قول و پیش‌بردن مهمّات و محبوب بودن در دلها در پنجم ساعتِ چهارشنبه به جهت تَیسیر و آسانیِ مشکلات و فرمانروایی و برآمدنِ حاجات، هفتاد بار بخواند بعد از تبخیر.

ملیک: را در روز پنجشنبه در سوّمِ ماه در هر ساعت که باشد به جهت اِزدیاد ملک و جاه و افزون شدنِ مال و ریاست و بیرون آمدن از فقر و مسکنت بعد از تبخیر بیست بار باید بخواند.

حاکم العالی: را در روز یکشنبه در اوّلِ ماه به جهت مزید حکمت و اِزدیاد حشمت و افزونیِ ملک و دولت و سربلندی و مشهور بودن به

۱- در اصل: «شغل» - تصحیح قیاسی

اسماء با صفات و خواصّ و علّت و غایت [می‌باشد].

صانع: را روز جمعه در اوّلْ ساعت یا در اوّلِ ماه که جمعه باشد به جهت صیانت مِلک و عمل و حفظ مال و جاه و اِنشقاق از سلاطین و حکّام بعد از تبخیر، هفتاد بار باید بخوانَد.

قامع: را در روز دوشنبه در اوّلْ ساعت یا غرّهٔ ماه که دوشنبه باشد به جهت هلاک اعدا و پراکندگی شَملِ(1) ایشان و ویرانیِ ملکش بعد از تبخیر هفتاد بار بخوانَد.

السمیع: روز چهارشنبه در اوّلْ ساعت تا چهل روز به جهت نِفاذِ قول و پیش‌بردن مهمّات و محبوب بودن در دلها در پنجم ساعتِ چهارشنبه به جهت تَیسیر و آسانیِ مشکلات و فرمانروایی و برآمدنِ حاجات، هفتاد بار بخواند بعد از تبخیر.

ملیک: را در روز پنجشنبه در سوّمِ ماه در هر ساعت که باشد به جهت اِزدیاد ملک و جاه و افزون شدنِ مال و ریاست و بیرون آمدن از فقر و مسکنت بعد از تبخیر بیست بار باید بخواند.

حاکم العالی: را در روز یکشنبه در اوّلِ ماه به جهت مزید حکمت و اِزدیاد حشمت و افزونیِ ملک و دولت و سربلندی و مشهور بودن به

۱- در اصل: «شغل» - تصحیح قیاسی

سداد و راستی و دیانت و تقوا و بریء بودن از آفات و بلیّات در نظر بزرگان، بر اشراف و اِعزاز و احترام بودن در دل مردم بعد از تبخیر هزار و چهل بار بخواند و تسخیر این اسما چنان باشد که اسما را به عددِ مداخلِ کبیرش ۲۱۱ در روزی که تعیین شده است، ابتدا نموده بعد از غسل، قرائت در آن روز کرده باشد و جامهٔ لطیف در آن روز پوشیده و با طهارت بوده باشد و آنگاه[۱] بُخور کند، به عددِ این اسم[۲] در آن روز یکبار بخواند به شرطی که آنچه مطلوب باشد در حالْ در دل آورد و در روز دوم و سوم تا آن که عددِ آن اسم به نصف خواهد. فردا از نصف، یک عدد اضافه کند تا آنچه عددِ اسم به اِتمام رسد. در این روزها غسل کند، آن[۳] حاجتی که در عینِ تسخیرْ قصد کرده روا می‌شود و الاّ روز دیگر از عددِ تمام، یک عدد کم بخواند و روزِ دیگر دو کم تا به نصف برسد و در روزِ نصف، غسل کند و بخور کند و یک عدد کم کند تا اسم به عددِ اوّل بیاریم. در آن روز غسل کند و بخور کند، البتّه آن حاجت روا شود و همین اَعمال را اهلِ جفر مخفی داشته‌اند و به رُموز نوشته‌اند و داعی در جفرِ خافیهٔ امام جعفر صادق علیه‌السلام این رنج بُرد تا بر این اَعداد وقوف

۱- م و س: آن که.
۲- م: را
۳- در اصل: اگر - تصحیح قیاسی

یافته است و تجربهٔ تمام کرده است. آنچه در این رساله نوشته شده همه عملِ حقّ است؛ عزیز نگاه دارند، از چشمِ نامحرمان پوشیده دارند تا آنچه مطلب است حاصل شود. إن شاء الله.

□ استخراج اسماء مأثوره از حروف «اسماعیل»: یا سَمیعُ یا سامِعُ یا سالِمُ یا سَلامُ یا سَلیمُ یا مُسْلِمُ یا عَلِیُّ یا مُعالی یا عالِمُ یا عَلیمُ یا عَلاّمُ یا عَلِیُّ یا عالِیُ یا[1] عَلَیُّ الأعلیٰ یا لامِعُ یا لَمّاعُ اِصْرِفْ عَنّی جَمیعَ الْبَلِیّاتِ وَ الْآفاتِ إنَّکَ سامِعُ الْمُناجاتِ وَ قاضِیَ الْحاجاتِ اِقْضِ حاجاتَنا بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِه خَیْرِ الْبَرِیّاتِ بِرَحْمَتِکَ یا أرْحَمَ الرّاحِمینِ

تَمَّ الرِّسالةُ

۱- در متن: یَسُر - تصحیح قیاسی

یافته است وِ تجربهٔ تمام کرده است. آنچه در این رساله نوشته شده همه عملِ حقّ است؛ عزیز نگاه دارند، از چشمِ نامحرمان پوشیده دارند تا آنچه مطلب است حاصل شود. إن شاء الله.

□ استخراج اسماء مأثوره از حروف «اسماعیل»: یا سَمیعُ یا سامِعُ یا سالِمُ یا سَلامُ یا سَلیمُ یا مُسْلِمُ یا عَلِیُّ یا مُعالی یا عالِمُ یا عَلیمُ یا عَلاّمُ یا عَلِیُّ یا عالِیُ یا(۱) عَلَیُّ الأعلیٰ یا لامِعُ یا لَمّاعُ اِصْرِفْ عَنّي جَمیعَ الْبَلِیّاتِ وَ الْآفاتِ إنَّکَ سامِعُ الْمُناجاتِ وَ قاضِیَ الْحاجاتِ اِقْضِ حاجاتَنا بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِه خَیْرِ الْبَرِیّاتِ بِرَحْمَتِکَ یاأرْحَمَ الرّاحِمِین

تَمَّ الرِّسالةُ

۱– در متن: یَسْر – تصحیح قیاسی

نمایهٔ آیات و عبارات عربی

□ سِفرِ جفر

قرآن مجید

عبارات عربی

قرآن مجید

عبارات عربی

□ سِفر جفر

وَابْتَدِيءْ بِاسْمِ اللهِ تَعالىٰ وَ قُلْ عَزَّمْتُ عَلَيْكُمْ يا أرْواحَ الْعالِياتِ الطّاهِراتِ الزّاكياتِ وَ يا مَلائِكَةَ رَبِّ العِزَّةِ يا اللهُ الَّذي لا إلٰهَ إلاّ هُوَ مُقَلِّبُ الْقُلوبِ مُيَسِّرُ الْمَطْلُوبِ يا أرْواحَ الْعالِياتِ وَ يا مَلائِكَةَ رَبِّ الْعِزَّةِ وَ يا أيُّهَا الأعْوانُ أجيبُوني وَ عَزَّمْتُ يا دكابكائيل يا ركهائيل وَ يا اللهُ وَ اسْمُ اللهِ الْمَسْطُورِ فِي الألْواحِ الْمَسْطُورِ وَ عَزَّمْتُ عَلَيْكُمْ وَ أقْسَمْتُ لَكُمْ بِحَقِّ مَحَلِّكُمْ وَ مَقامِكُمْ وَ ذِكْرِكُمْ وَ تَسْبيحِكُمْ وَ تَهْليلِكُمْ وَ مَناصِبِكُمْ عِنْدَ اللهِ تَعالىٰ أنْ تَمُرُّوا إلَى الأعْوانِ وَ تَأْمُرُهُمْ بِطاعَتي وَ إنْجاحِ حاجَتي وَ هُما اوهكك هوش اربک هوش يا دكابكائيل يا ركهائيل أُقْسِمُ عَلَيْكُمْ بِاللهِ الْمُقَلِّبِ الْقُلوبِ وَ بِحَقِّ الإسْمِ الأعْظَمِ وَ الْكَلامِ الأكْرَمِ جهلح ارلد أوّلاً أنْ تَأْمُرُوا الأوهكك هوش و اربک هوش بِتَسْخيرِ قُلُوبِ الْخَلائِقِ وَ النّاسِ أجْمَعينَ مِنَ النِّساءِ وَ الرِّجالِ وَ الْغِلْمانِ وَ الْوِلْدانِ وَ الإنْسِ و الْجانِّ بَلْ جَلْبُ قُلُوبِ جَميعِ الأكْوانِ فِي الأماكِنِ .. ۹۷ - ۹۶ وَ الأزْمانِ بِحَقِّ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحيمِ يا أهْلَ هٰذَا الْعَمَلِ مِنَ الأرْواحِ وَ الْمَلائِكَةِ وَ الأعْوانِ أجيبُوني وَ أعينُوني في تَسْخيرِ الْقُلوبِ وَ أخْذِ الْمَطْلُوبِ وَ واصِلُوا إلَيَّ وَ أعينُوني وَ كُونُوا أعْواني وَ أنْصاري وَ أحِبّائي وَ أدْرِكُوني في جَميعِ الأحْوالِ وَ الأزْمِنَةِ أجِبْ يا دكابكائيل يا ركهائيل سَميعاً مُطيعاً بِحَقِّ جلبائيل و قلبائيل جلباقودک رهہج رککب داوق تهوح اردل بک کفيه لودج راء اکرق جندهول الاول هردق بج أجيبونی هجول کبرا و رفق هوجاردلب کفهو جارد لقکق بهلود حرا کيقبه بورح رااک رقجب دهال اکر جبده ولدک رقجب دهول لاوک هودق بجلد و کهر و قبج أجيبُوني يا اللهُ الْمُقَلِّبُ الْقُلوبِ الرَّحْمٰنِ الرَّحيمِ يا مَعْشَرَ الأعْوانِ اوهكك هوش اربک هوش إنْ لَمْ تَجيبُوني إلىٰ حُصُولِ مُرادي فَيُسَلِّطُ اللهُ تَعالىٰ عَلَيْكُمْ هٰذِهِ الْمَلٰئِكَةَ دكابكائيل ركهائيل بِأيْديهِمْ شُواظٌ مِنْ نارٍ وَ نُحاسٌ فَلاتَنْتَصِرانِ يَضْرِبُونَ وُجُوهَكُمْ وَ أدْبارَكُمْ وَ يَنْزِعُونَكُمْ إلَى النّارِ وَ إنْ أجَبْتُمْ لي فَبَشَّرَكُمُ اللهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ أنْ لاَ تَخافُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ أبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ بارَكَ اللهُ عَلَيْكُمْ بِحَقِّ هٰذِهِ الْكَلِماتِ أجيبُوني بِحُصُولِ مُرادي اَلْعَجَلُ الْعَجَلُ اَلْعَجَلْ، اَلسّاعَةَ اَلسّاعَةَ اَلسّاعَةَ. اَلطّاعَةَ اَلطّاعَةَ. اَلْوحا اَلْوحا أجيبُوني داعِيَ اللهِ ثَلٰثَةَ أجيبُوا الْيَوْمَ يُنادي

وَابْتَدِيءْ بِاسْمِ اللهِ تَعالىٰ وَ قُلْ عَزَّمْتُ عَلَيْكُمْ يا أرْواحَ الْعالِياتِ الطّاهِراتِ الزّاكياتِ وَ يا مَلائِكَةَ رَبِّ الْعِزَّةِ يا اللهُ الَّذي لا إلٰهَ إلاّ هُوَ مُقَلِّبُ الْقُلوبِ مُيَسِّرُ الْمَطْلُوبِ يا أرْواحَ الْعالِياتِ وَ يا مَلائِكَةَ رَبِّ الْعِزَّةِ وَ يا أيُّهَا الأعْوانُ أجيبُوني وَ عَزَّمْتُ يا دكابكائيل يا ركهائيل وَ يا اللهُ وَ اسْمُ اللهِ الْمَسْطُورِ فِي الألْواحِ الْمَسْطُورِ وَ عَزَّمْتُ عَلَيْكُمْ وَ أقْسَمْتُ لَكُمْ بِحَقِّ مَحَلِّكُمْ وَ مَقامِكُمْ وَ ذِكْرِكُمْ وَ تَسْبيحِكُمْ وَ تَهْليلِكُمْ وَ مَناصِبِكُمْ عِنْدَ اللهِ تَعالىٰ أنْ تَمُرُّوا إلَى الأعْوانِ وَ تَأْمُرُهُمْ بِطاعَتي وَ إنْجاحِ حاجَتي وَ هُما اوهكك هوش اربك هوش يا دكابكائيل يا ركهائيل أُقْسِمُ عَلَيْكُمْ بِاللهِ الْمُقَلِّبِ الْقُلُوبِ وَ بِحَقِّ الإسْمِ الأعْظَمِ وَ الْكَلامِ الأكْرَمِ جهلح ارلد أوَّلاً أنْ تَأمُرُوا الأوهكك هوش و اربك هوش بِتَسْخيرِ قُلُوبِ الْخَلائِقِ وَ النّاسِ أجْمَعينَ مِنَ النِّساءِ وَ الرِّجالِ وَ الْغِلْمانِ وَ الْوِلْدانِ وَ الإنْسِ و الْجانِّ بَلْ جَلْبُ قُلُوبِ جَميعِ الأكْوانِ فِي الأماكِنِ .. ۹۷ - ۹۶ وَ الأزْمانِ بِحَقِّ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحيمِ يا أهْلَ هٰذَا الْعَمَلِ مِنَ الأرْواحِ وَ الْمَلائِكَةِ وَ الأعْوانِ أجيبُوني وَ أعينُوني فِي تَسْخيرِ الْقُلُوبِ وَ أخْذِ الْمَطْلُوبِ وَ واصِلُوا إلَيَّ وَ أعينُوني وَ كُونُوا أعْواني وَ أنْصاري وَ أحِبّائي وَ أدْرِكُوني فِي جَميعِ الأحْوالِ وَ الأزْمِنَةِ أجِبْ يا دكابكائيل يا ركهائيل سَميعاً مُطيعاً بِحَقِّ جلبائيل و قلبائيل جلباقودك رههج رككب داوق تهوح اردل بك كقيه لودج راء اكرق جندهول الاول هردق بج أجيبوني هجول كبرا و رفق هوجاردلب كفهو جارد لقكق بهلود حرا كيقبه بورح رااک رقجب دهال اكر جبده ولدک رقجب دهول لاوک هودق بجلد و كهر و قبج أجيبُوني يا اللهُ الْمُقَلِّبُ الْقُلُوبِ الرَّحْمٰنِ الرَّحيمِ يا مَعْشَرَ الأعْوانِ اوهكك هوش اربك هوش إنْ لَمْ تَجيبُوني إلىٰ حُصُولِ مُرادي فَيُسَلِّطُ اللهُ تَعالىٰ عَلَيْكُمْ هٰذِهِ الْمَلٰئِكَةَ دكابكائيل ركهائيل بِأيْديهِمْ شُواظٌ مِنْ نارٍ وَ نُحاسٌ فَلاتَنْتَصِرانِ يَضْرِبُونَ وُجُوهَكُمْ وَ أدْبارَكُمْ وَ يَنْزِعُونَكُمْ إلَى النّارِ وَ إنْ أجَبْتُمْ لي فَبَشَّرَكُمُ اللهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ أنْ لاَ تَخافُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ أبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ بارَكَ اللهُ عَلَيْكُمْ بِحَقِّ هٰذِهِ الْكَلِماتِ أجيبُوني بِحُصُولِ مُرادي اَلْعَجَلْ اَلْعَجَلْ اَلْعَجَلْ. اَلسّاعَةَ اَلسّاعَةَ. اَلطّاعَةَ اَلطّاعَةَ. اَلْوحا اَلْوحا أجيبُوني داعِيَ اللهِ ثَلٰثَةً أجيبُوا الْيَوْمَ يُنادي

يا أيُّهَا الْحامِلينَ الْباعِثينَ عَلىٰ حُصُولِ مُرادي وَ إنْجاحِ حاجَتي وَ ارْتِفاعي بِحَسَبِ الْعِزِّ عِنْدَ اللهِ أجيبُوني بِأمْرِ اللهِ أعينُوني بِحُصُولِ مُرادي مِنَ الرَّفْعِ وَ الْعِزِّ وَ الْحاجَةِ وَ الْعُلُوِّ يا أيُّهَا الأعْوانُ شضظهوش عطدهوش ظمهوش أجيبُوني وَ أعينُوني وَ أجِبُّوا قُلُوبَ الْخَلائِقِ أجْمَعينَ لِقَضاءِ حاجَتي وَ كِفايَةِ مُهِمّاتي وَ الرَّفْعِ وَ التَّعْزيزِ وَ حُصُولِ الْقَبُولِ وَ الْعُلىٰ مِنَ الآخِرَةِ وَ الأُولىٰ أجْمَعينَ بِحُصُولِ مُرادي في الدُّنْيا وَ الآخِرَةِ بِرَحْمَةِ اللهِ رَبِّ الْعالَمينَ يا أيُّهَا الأعْوانُ إنْ لَمْ تَجيبُوني فَسَلَّطَ عَلَيْكُمْ هٰذِهِ الْمَلٰئِكَةِ وَ هُمْ تضمغائيل سيشضائيل ذنائيل بِأيْديهِمْ شُواظٌ مِنْ نارٍ وَ نُحاسٌ فَلاتَنْتَصِرانِ يَضْرِبُونَ وُجُوهَكُمْ وَ أدْبارَكُمْ وَ يَسْرَعُونَكُمْ إلَى النّارِ وَ إنْ أجَبْتُمْ لي فَبَشَّرَكُمُ اللهُ تَعالىٰ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ أنْ لاتَخافُوا وَ لاتَحْزَنُوا وَ بَشَّرَكُمْ

□ سِـفرِ جفر

سِفرِ جفر